کتابخانه مسجد اعظم
قم

بسمه تعالی

این کتاب بمشخصات ذیر :

نام کتاب میزان المواریث موضوع احتیاجات و تکلیفات

مؤلف ~~محقق بن حسن~~ تبریزی

تاریخ و محل کتابت ~~۱۲۸۸~~ ۱۲۸۸ هـ ق ~~اسول~~

اهدائی
وقفی ~~حسین~~ کجوری

تحت شماره مسلسل ~~۱۲۷۹۹~~ ثبت دفتر کتابخانه

و در قفسه ۵۷۴ / ۴۸ ضبط گردید

سرپرست کتابخانه مبارکه

الصادق
۳۰۱

G/٤ ٧٣

﴿ فهرست آنچه از بیانات ومطالب دراین نامه پایان پذیرفته ﴾

﴿ صحیفه ﴾
(٠٠٤) درستایش خدای ودرود برمقربان درگاه اوتعالی •
(٠٠٤) سبب نگارش نامه •
(٠٠٦) ﴿ مقدمه ﴾ دروصایای نامه نگار •
(٠٠٧) مجمل حال پروتستانی
(٠٠٨) ﴿ میزان نخستین ازمیزان الموازین ﴾
بیان اطوار خداشناسی وآنچه متفرع برآن است •
(٠٠٩) ﴿ معیاراول ﴾ بیان توصیف خدای بصفات کمال •
(٠١٠) ﴿معیاردوم﴾ اشعار بتحریف انجیل وبطلان عقائدی
که منافی باتوحید باری است •
(٠١١) ﴿ معیارسیم ﴾ بیان لزوم مناسبت مدرك بامدرك •
وامتناع ادراك ذات باری تعالی •
(٠١٤) ﴿ معیارچهارم ﴾ درشناختن خدای ازجهت آیات
وعلامات • وبیان علت ایجاد موجودات • ونشان دادن
مصنوع صانع را وبیان اطوار واحوال انسانی مبده اومعاد •
(٠٢٠) ﴿ معیار پنجم ﴾ درعدم جواز دخول چیزی بذات
خدای وخروج چیزی ازآن وبیان مبده اشیاء وبیان
مظهریت مخلوق اول مرصفات کمالیهٔ صانع را •
(٠٢٤) ﴿ تمثیل ربانی ﴾ بیان چگونگی ظهور خدای تعالی
درآفریدگان •
(٠٢٦) ﴿ معیارششم ﴾ درترتیب مراتب وجود وبیان
واسطهٔ کبری ونبی مطلق مرعالم امکان را •

وقف
اعلیحضرت حسین کعبوری فرزند مرحوم حاج اسمعیل کعبوری
کتابخانه مبارکه مسجد اعظم قم

نام کتاب
تا
۱۲۷۹۹

(۰۲۹) ﴿ معیار هفتم ﴾ سبب تقدم عبودیت نبی مطلق بربوبیت او •
(۰۳۱) تفسیر حد خدای وشهادت یوحنا برآن نبی مطلق درمکاشفات خویش ونشناختن عیسویان حرمت ذات پاک مسیح را •
(۰۳۳) ﴿ معیار هشتم ﴾ بیان پیدا شدن ظلمت وتاریکی ومراتب آن وبیان بعثت انبیا ورسل وهادیان سبل •
(۰۳۵) ﴿ معیار نهم ﴾ بیان جهات تاسیس شرایع درهرزمانی باقتضای آن زمان وکیفیت وقوع امتحانات خدای درمخلوقات •
(۰۳۸) ﴿ معیار دهم ﴾ بیان نسبتها واضافتها که بخدای داده می شود مانند روح الله وذات الله وبیت الله وامثال آنها •
(۰۴۰) ﴿ میزان دوبین ازمیزان الموازین ﴾
دریدا کردن دین حقیق وشناختن راه راست خدای ازدوی بصیرت وانصاف •
(۰۴۰) ﴿ معیار اول ﴾ ملاحظه کردن حال پیدینی وتدین درپیرون ازهردوحال •
(۰۴۵) ﴿ معیار دویم ﴾ مشاهدهٔ حال پیدینان بادلائل خودشان ازیکطرف وصاحبان ادیان مختلفه را ازطرف دیگر •
(۰۴۶) ﴿ معیار سیم ﴾ قیاس حال پروتستانها وحق دخول وعدم دخول آنها در دایرهٔ اهل ادیان •
(۰۴۸) ﴿ معیار چهارم ﴾ رجحان ترک پیدینی وقبول یکی ازمذاهب وشرایع بقول مطلق ببرهان عقل وذکر دلیل دوم •

وقف
اهالی محترم محروسهٔ خراسان بسیل کتابخانه مبارکهٔ آستان قدس رضوی علیه السلام

(۰۵۰) ﴿ معیار نهم ﴾ اغراق کردن پیدینان درمقام صفای طویت وبقای انصاف برانکه امر دین راعطلقا انکار نمی توان کرد •
(۰۵۱) ﴿ معیار ششم ﴾ لزوم وجود وسایط ازانبیا واولیا درمیان خاکیان وصانع مقدس وانتخاب سه گروه ازمیان اهل ادیان که صاحبان کتب شده هستند •
(۰۵۳) شروع بمکالمات درمیان مسلم باعیسوی درجملهٔ اطوار ومسائل مختلفهٔ خودشان •
(۰۵۹) ﴿ معیار هفتم ﴾ مجلس دویم ازمکالمات عیسوی بامسلم •
(۰۶۳) ﴿ معیار هشتم ﴾ مجلس سیم از مکالمات مسلم باعیسوی •
(۰۷۰) ﴿ معیار نهم ﴾ معنی عبودیت وربوبیت وبیان مقام مسیح ازصانع مقدس وتحقیق معنی متکلم وکلمهٔ الهیهٔ اولیه وبیان اول مخلوق •
(۰۷۶) ﴿ معیار دهم ﴾ نمونه از کیفیت تحریف یافتن توریة وانجیل بادلائل واضحه وبیان فقراتی که در تحریف آنها جای اشتباه نیست •
(۰۸۶) ﴿ میزان سیمین ازمیزان الموازین ﴾
(۰۸۶) برسنجیدن سخنان پروتستانی که انکار تحریف کتب وقطع شرایع متقدمه را کرده اند •
(۰۸۶) ﴿ معیار نخستین ﴾ درتحقیق سخنان میزان الحق پروتستانی که درانبات صحت توریة وانجیل آورده است •
(۰۹۰) ﴿ معیار دویم ﴾ دربیان تحقیق سخنانی که باستناد بنسخه های کتب عهد عتیق وجدید آورده اند •

(٩٤) ﴿ معیار سیم ﴾ نمونه از سخنان نالایق که در حق ابجاد در توریه وغیره نوشته اند •
(٩٧) ﴿ معیار چهارم ﴾ در شرایط الهام حقیق که صاحب میزان الحق پرونستانی آورده ومواردنه آن شرایط در حق توریة وانجیل •
(٩٩) ﴿ معیار پنجم ﴾ سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ در کتب وشرایع متقدمه •
(١٠٥) ذکر بعضی از دلائلی که در کتب متقدمه در خصوص بعثت خاتم انبیا است •
(١٠٩) ﴿ معیار ششم ﴾ اثبات وقوع نسخ در احکام شریعت موسی بسبب آمدن عیسی بدلائلی که خود در مقام عدم وقوع نسخ آورده اند •
(١١٢) ﴿ معیار هفتم ﴾ در بیان عهد ابدی بودن ختنه است بنص توریة وسبب ترک آن که عیسویان کرده اند وتحقیق دلائلی که درین مطلب دارند •
(١١٧) ﴿ معیار هشتم ﴾ در بیان سخنانی که دورد بروقوع تحریف در کتب متقدمه آورده اند •
(١٢٢) ﴿ معیار نهم ﴾ در تحقیق معنی انحصار نجات وشفاعت که در عیسی علیه السلام می کنند •
(١٢٨) ﴿ معیار دهم ﴾ خلاصهٔ مطالبی که در این میزان گفته شد ودر سائیدن سلسلهٔ سخن باینکه درمیان سه گروه از صاحبان کتب ثلثه کار منحصر بتحقیق درامر اسلام خواهد بود •

(١٤٠) ﴿ میزان دوم از میزان الموازین ﴾
در بیان بشارات توریة وانجیل است در حق پیغمبر موعود •

(١٤٠) ﴿ معیار نخستین ﴾ در بیان کیفیت وقوع اتصالات خداوندی است در حق هر قوم وهر کروهی از نوع انسانی •
(١٤٦) ﴿ معیار دویم ﴾ در بیان دلالت واضحه آیات کتاب موسی بحضرت خاتم الانبیا وعدم دلالت آنها بجناب عیسی علی نبینا وعلیه السلام •
(١٥٢) ﴿ معیار سیم ﴾ در ذکر بشارتهای وارده در حق حضرت خاتم الانبیا ودر خواستن آنجناب باشمشیر وحکم جهاد از نص توریة وانجیل وحکمت حکم شمشیر •
(١٦٢) ﴿ معیار چهارم ﴾ دلالت صریحهٔ آیات زبوری که در حق عیسی علیه السلام آورده است بر بعثت خاتم الانبیا علیه وآله السلام •
(١٦٩) تفسیر آیات مکاشفات یوحنا که صریح در حق پیغمبر آخر الزمان است •
(١٧٢) ﴿ معیار پنجم ﴾ بشارت زبور از بعثت خاتم پیغمبران باشمشیر •
(١٧٤) تفسیر واشارت در معنی عصای آهنین که در چند جای از انجیل حاضر وارد شده است •
(١٧٦) ﴿ معیار ششم ﴾ بشارت از کتاب اشعیا در حق حضرت خاتم الانبیا علیه السلام وتذییل سخن بوقوع تحریفاتی که در فقرات مذکوره کرده اند •
(١٨٢) ﴿ معیار هفتم ﴾ بیان معنی ملکوت آسمان که مسیح علیه السلام در نمازها درخواست نزدیکی آنرا از خدا می کرد •
(١٨٦) ﴿ معیار هشتم ﴾ بقیهٔ بشارات انجیلیه در ظهور صاحب الملکوت که باجماق آهنین مبعوث کردیده وشریعت محکمهٔ دو زمین کذاشت •

(١٩٦) معنی (فارقلینا) که در انجیل حضرت مسیح بشارت اورا داد •
(٢٠١) معنی اتحاد وحل چیزی برچیز دیگر وتقسیم این کونه حلیات برهشت قسم •
(٢٠٣) ﴿ معیار نهم ﴾ بشارت دیگر درحق حضرت نبی مطلق علیه الصلوة والسلام از انجیل و بیانات دیگر که در ذیل آن است •
(٢٠٦) ﴿ معیار دهم ﴾ معنی کلام یحیی علیه السلام که گفت بعد ازمن کسی خواهد آمد که پیش از من است تا آخر آن کلام وابطال تأویلی که عیسویان درآنباب کنند •
(٢١١) ﴿ پایان سخن ﴾ وختم میزان چهارمین بمناجات باری تعالی •

(٢١٤) ﴿ میزان پنجمین از میزان الموازین ﴾

در اتمام بیانات در خصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش از قرآن ودیگر اطوار دین اسلام •
(٢١٤) ﴿ معیار نخستین ﴾ سخن درصدور معجزات از پیغمبرآخر الزمان وبیان آیات قرآنی که میزان الحق آنها آنهارا دلیل مطلب خود دانست •
(٢٢٤) ﴿ معیار دویم ﴾ ترجمهٔ فقرات رسالهٔ ﴿ حجة البالغه ﴾ در خصوص معجزات وجواب سایر مطالب شیخ نصرانی که در اعتراض براسلام آورده است •
(٢٣١) ﴿ معیار سیم ﴾ در شناختن پیغمبر راست کوی وپیغمبر کاذب ومیزان تصدیق وتکذیب ایشان •
(٢٣٤) ﴿ معیار چهارم ﴾ در بیان عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی وبعضی ازسخنان لطیف که در اینمقام آورده شد •

(٢٤٣) ﴿ معیار پنجم ﴾ سخن درآیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وتحقیقات دیگر که دراینمقام است •
(٢٤٨) ﴿ کلمهٔ توحید ﴾ واجمال بیاناتی که درآن کلمهٔ طیبه تواند بود •
(٢٥٢) ﴿ معیار ششم ﴾ در وجود اخبار قبل از وقوع در قرآن وبیان اعتراضاتی که درمیزان الحق آورده اند •
(٢٥٨) ﴿ معیار هفتم ﴾ بیان اطوار بهشت ودوزخ ومانند آن که مؤلف درفهمیدن آنها اشتباه کرد •
(٢٧٢) ﴿ معیار هشتم ﴾ بعضی ازنسبتهای نالایق که درتورية وغیرآن درحق انبیا واولیا گفته اند •
(٢٨٦) ﴿ معیار نهم ﴾ بیان حال قرآن ومعنی امی بودن پیغمبرآخرالزمان وباقی مطالب که درآن میان آورده شد •
(٢٩٥) ﴿ معیار دهم ﴾ بیان از بدایت حال انسانی ومراتب نزول وصعود او در منازل وعوالم چند • وشرط وصول این مخلوق مکرم بمقصد اصلی •

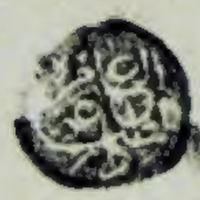

﴿ میزان الموازین ، فی امر الدین ﴾

﴿ اخلاص باخدای سرمایهٔ نیك بختیهاست ﴾

﴿ کلام ولی خدا علی است ﴾

﴿ ازخامهٔ دانش نجفعلی ﴾

در اسلامبول
در مطبعهٔ عامره طبع کرده شد
۱۲۸۸

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

a

Treatise of the controversy Between Islam and Protestants

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimry
—1871—

وقف
اهدائی مسجن کجوری فرزند مرحوم حاج اسمعیل کجوری به
کتابخانه مبارکه مسجد اعظم قم

﴿ هوالعلی الغالب ﴾

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینهٔ جمال قدرت اواست. وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست . صمدیتش را آلایش بصاحبه واولادتی . مستغنی ازمشیراست و وزیر . منزه ازمانندا ست ونظیر . نفس کلی ازتولید روح ادراك ذاتش عقیم است . وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش متزم بهاتی سقیم . ناپیدا یی که بنیاد جهان از پی پیدایی اواست . وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرکشتهٔ پیدای ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عمایصفون وسلام علی المرسلین ﴾

خاصه پیغمبر رادی . کدبه بندگی افتخار آورد . وعبودیت را پررسالت پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾ بهترین موجودی کنخستین عدداست . وصاحب ابد . خاتم رسل است . وهادیٔ سبل . کل عقل است وعقل کل . سید کونین است وسرور عالمین . ملك وجودین است ومالك دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

﴿ اما بعد ﴾

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند . دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نکاشته * وبرنشر آنها همت

کماشته وبسدا شته اند . کدمتاعی رنکین دربازاردین آورده اند . واسامی متین درسرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران درمجمعی سخن ازکفتهای آنکروه که در تألیف (میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند . وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفای اهل دین محتمل دانستند . وازمن بنده خواستند که برای یادآوری دلهای پاك . وآکاهی صاحبان ادراك . مختصری بنویسم . که سعادتمندرا مزید بصیرت شود . وفتنه جویرا اتمام حجت کردد *

درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا کرفته بود . وبعلت کمی آکاهی کداشتم . وخودرا مرد مبارزت درین میدانهانمی دانستم . وناچار ازپذیرفتن امر برادران شدم . کدرد خواهش ایشانم ناکوار آمد . امتثال کردم . وبدانچه توانستم اقتصار نمودم . واز شرح وبسط درسخن اعتذار خواستم . وبرالطاف خداوندی اعتماد آوردم . وازارواح مقدسهٔ انبیا واولیا استمداد جستم *

* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *

این نامه راکه برای سنجیدن هرکونه میزان صحیح وسقیم است . ونمودن راه راست ومستقیم . بیاری خدای درطی یك (مقدمه) وپنج (میزان) راستین قرار داده . وهرکدام ازمیزانهارا برده معیارمرتب داشتم . وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن راکه جزاز راستی وحقیقت شناسی . وغیراز راه خدا پرستی نیست بانصاف صاف . ونمیز خالص بی اعتساف اهل ادراك . که ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واکذاشتم . وخدای راوکیل امور دانسته . دست نیازبدرکاه او تعالی آورده درخواست میکنم . که مرا وهمکنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل . ولغزش درقول ودرعمل وقایت کند . وکم شدکان را بصراط مستقیم خویش هدایت فرماید . انه علی کل شیٔ قدیر *

﴿ مقدمه ﴾

یاد آوری میکنم نگاه کنندگان این نامه‌را، که ازروی راستی ودرستی بمطالعهٔ آن همت گمارند ، وازآنچه طبایع ونفوس ایشان برآن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند ، که دوست داشتن هرچیزی مردرا از دریافت عیبها کور وکر گرداند *

اخلاص را ازسخرهٔ فرعون پیاموز که پادشاه برآنها وعدهاداد وملاطفتها کرد ، بل تملقها نمود وبعزت اوسوگند نمودند ، که انالهمن الغالبون ، هماناچون معجزموسی کلیم آلهی رابرسحرهای خود شان غالب دیدند ، سجده آوردند ، وایمان کردند ، وازهواهای نفسانی مقهور نشده واز سلطان فرعونی ونخوف او باک نکرده وگفتند (فاقض ماانت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا) زندگانی این جهان پست خواهد گذشت ، بهرچه خواهی درحق ماحکم کن *

طالب راه خدای ازجدال وخلل اجتناب کند ، وازمکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بردلهای بندگان راستکار انداخته میشود ، وتوفیق باخد اونداست *

این نامه راکه بامر و التماس برادران مینویسم ، درغایت ایجاز واختصارخواهد بود، وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمهٔ بکلمهٔ وحرفا بحرف نتوانم آورد ، که بعلاوهٔ مشاغل وموانع کدمراهست ، طبعا اقبال برآن ندارم که متعرض برعبارات آنها علی التفصیل شده درنقض وابرام آنها پردازم ، وکتاب کثیر الحجمی بنویسم ، زیراکه وقت خود واخوان عزیزم‌را شریفترازان میدانم ، وبنا براین باکمال اعتذار عرض میکنم ، که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت ، وبقدری که صاحبان ادراك راکه بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد ، ومن کفر فان الله غنی العالمین *

درپیان هرمطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است ، راه استدلال رابابد

فهمید ، وهرمطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد ، ومابیاری خدای بهرسه گونه دلیل ازحکمت ، وموعظت حسنه ، وجملهٔ دیگر برهان ازمجادله بالتی هی احسن ، درطبق امرخدای بنیان پیمانات خودراعکم خواهیم داشت ، وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر درترجمه وتفسیر پیش نیامده ، سخنان زشت وسقیم را بآرایش دروغین نیاراسته ، براهل علم تأسی خواهیم جست ، وآداب سخنگوئی را مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود ، که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا باآرایشهای دروغین بیارایند ، وازدرودریچه جویای مشتری شوند * صاحبان اطلاع راپوشیده نیست ، که طایفهٔ پروتستان قریب بپانصدسال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان دو رئیس درطریقهٔ آنها گردیده، درآیین مندا ولهٔ میان عیسویان تصرفات کردند ، بمخالف تمامی انجیلیان سخن گفتند وبرای اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند ، رهبانیت رارد اشتند ، اعتراف بگناهان درنزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیساهارا امرزاید گفتند ، دعا ونماز وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را رد نمودند ، حکومت روحانیه راکه باتریك وجاثلیق گشت بدعت دانستند ، ودرنشان دادن نان وشراب وجود یعنی گوشت وخون عیسی را آن دوگروه باهمدیگر اختلاف کردند ، ودرابنجا زیاده براین تفصیل ازحالات واطوار وگفتارهای آن گروه آوردن بکارنیاید* باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد ، وباز جانب خدای اذن داده شود ، درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد ، والحاصل شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنهارا برآنها واگذاریم *

﴿ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ﴾ *

تاکید میکنم وصیت خودرا در خصوص مطالعهٔ این کتاب که
بثبات قدم درمقام انصاف باش • وامر دین راکار سهل وبازیچه
مشمار • بکلی تعصب را ازخود دورکن •
همهٔ این بنی نوع از یك پدروازیك مادرزاده ایم • واختلاف وضع
زمان بمرور دهور واعوام • هرکدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك
انداخته • درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار • این بنی
نوع راازهم مختلف گردانید • وبعلت حدوث اهل بدعت وکراهی درمیان
صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان • وکمی
آگاهی درمردم • وقلت فهم وادراك درزمانهای پیش • ونبودن
اسباب مراودات • وغلبات سلطان نفس اماره بسوء • وتسویلات
هواهای نفسانی • ومغلوب بودن ریاسات وتسلطات مرطبایع را •
وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین
در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید • اینهمه اختلافات عظیمه •
وحالات وخیمه • درمیان فرزندان یك پدرویك مادرافتاد •
وبرادر را ازبرادر بکلی بیرونت آورد • وبدین علت کارادیان
ومذاهب بجایی رسید که می بینی • دین حقیق وراه مطلوب خدایی
ازمیان برداشته شد • ودر اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات
مذهبیه شایع گردید •
اکنون اگرازروی واقع بنای تفحص در امر دین است • برادروار
دامن همت برمیان زن • ملاحظات عارضیه را ازخود دورکن •
انس وعادات برمعتقدات خویش راترك نمای • دل خود را پاك
دار • که دوگونه محبت دریك دل نگنجد • معنی انصاف را
ازخود جدا مساز • ودرحضور شهادت خدای سخن را ازروی
بصیرت بشنو • وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج • وخدای را
ولی توفیق دهد • بمقصود حقیق که خدا وراه خداست برس •

﴿ میزان نخستین ﴾

دربیان بعضی ازاطوار خداشناسی • وخداپرستی • وآنچه متفرع

براین مطلب است • واین میزان پرده معیار مشتمل است •

﴿ معیار اول ﴾

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند • ودر توصیف
اوبصفات کمال • وتنزیهش ازنقایص وازهرگونه تغیروزوال •
صاحبان ادراك ومعرفت ازاهل هر دینی اقرار کنند • بل هر
صاحب شعوری اگر تأمل نماید • وصانع رابعین الیقین بشناسد •
قطعا اورا ازنواقص امکانیه منزه ومعراخواهد دانست • وبصفات
کمالش موصوف خواهد شناخت •
درآغازکتاب میزان پروتستانی گوید • خدای واحد وقدیم ومقدس
وعادل ورحیم که ذاتش مرا ازتغیر ومرا ازتبدیل است •
ونیز گوید • خدا قدیم ومطلق ودرذات وصفات خود
عاری وبری ازتغیروتبدیل است • وازکتب آسمانی نیزدرجاهای بسیار
ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره برانصاف صانع بصفات
حسنه • ومنزه او ازنواقص دارد آورده است • این مطلب را
داشته باش • که مفتاح بسیاری ازامور دین خواهد بود •
پس ازآنکه دانستی که عیسویان ومانندآنها یعنی گروه پروتستان •
ازروی منطوق انجیلی که دارند • خدارا موصوف بصفات کماله •
ومنزه ازهرگونه تغیر وزوال • ومعرا ازنواقص گفتند • افسوس
داریم • ازاینکه نیزمسیح را پسر خدا داشتند • وپسر را دردات
پدر پنهان دانستند • وازان ذات بسیطش تولید کردند • تغیر
حالات دراورا جایز دیدند • نقص امکانی راپرآنجناب ورداختند •
عجب است که هم ازانجیل آورده اند • که ذات پسردرذات پاك پدر
مستجن ومستور بود • وشباهت وعلاقهٔ ازلیه • که پسر را بایدر
میباشد • مانند علاقه ورابطه ایست • که کله بفکر وفکر بروح
انسان دارد • واز ازل از اوظهوریافته • ومتولد گشته است •

لکن باز دردات بابدر یکی است • تاآنکه نیز ازانجیل ازقول عیسی
گوید • که گفت من در پدرم وپدر درمن است • وپس ازاین
تفصیل • ازذات الهی تغیر بثلاث واحد کرده • از روح ونفس
ناطقه وبدن مثال آورده • وتمثیل دیگر ازنوروآتش ومانندآن
گوید • ودرتحقیق اقانیم سه گانه که(اب وابن وروح القدس)است
شرحها میدهد • وبحثها میکوید • وروح القدس را که یکی
ازخدایان است • درقالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است
بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند •
برادران هوشیار تنافی واختلاف تمام درین دومطلب رامی بینند •
ومی دانند که کارازد وقسم بیرون نیست • یاآنکه عیسی پسر خدا
ومتجسن اندرذات خدانتواند بود • بعلت اینکه ذات الهی را تغیر
وتبدل چه درازل وچه درقدم وچه در حدوث بهیچ طوری عارض
نتواند شد • وعیسی کلمة الله را چنانکه همین توریة وانجیل نیز
تصدیق میکنند • بمجزبندگی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت •
هیچ مناسبت وخصوصیت دیگر ازجهت ذات وحقیقت • باخدای
نتواند بود • چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد •
وباخود کسانی که نام خودرا ازاهل توحید آورده • بت پرستانرا
مردود دانستند • وبظاهرسخن خدای را بصفات کمال موصوف
وازتغیر ونقصان منزهش گفتند • دردعوی خودشان کاذبند •
بت پرستی منحصر بستایش پربت ظاهری نیست (اتعبدون
مانحتون) • استماع کننده ازهرسخنگوی پرستش اورا کرده است •
هرکا، سخنگوی از خدا گوید مستمع پرستش خدا یرا کرده است •
واگرازشیطان گوید عبادت شیطانرا بجای آورده است •

﴿ معیار دوم ﴾

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال درنزد اهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است درانشای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد
و برصاحبان ادراك و وشن خواهد شد • که اولا انجیلی که
دردست دارند محرف است ومجعول • وآنچه دلیل برخلاف این
بیاورند مردود است وغیرمقبول • کلام خدایی ووحی خدای
دریك جای امر بتوحید • ودر جای دیگر امر بکفر وشرك والحاد
نمیکنند • وثانیا ازاینکونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای •
وازآنطرف اظهار توحید وتوصیف وتنزیه خدایی • پایهٔ افهام
ودرجهٔ دینداری آنها معلومست • که بابعلت عدم فهم این همه
تناقض وتنافی آشکار افهام آنهادر نهایت اعوجاج وانجماداست •
وباخود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند وآنکونه سخنان را
ازروی مصلحت جویی خویش گویند •
درهر زمان و درهر قومی • اضلال ملل وطوایف ازراه خدای •
غالبا باینطورها بوده است • که اشخاصی ازمیان آنها برخواسته •
بعنوان هدایت وتشیید امر آیین حق • سخنان مقرون بحق
وصواب را آورده • وباطل را باحق ممزوج داشته • مقصود
خودشانرا حاصل کرده اند • چنانکه عیسی علیه السلام مکررا
گفت که بعد ازمن مسیحان وتعلیم دهند گان دروغگوی خواهند
آمد • وازا وصیای او گفتند • که آنچه درکتب متقدمه کرده اند
دراین نوشتجات مانیز خواهند کرد • چنانکه بیان این سخن نیز
ازانجیل درجای خود خواهدآمد •

﴿ معیارسیم ﴾

موحدین اهل ادیان صانع تعالی راجامع صفات کمال • ومتجمع
جمیع صفات حسنه دانسته اند • ودلائل وبراهین از روی عقل
درائك • وازبداهت اعتبار وادراك • وازکتب والهامات
الهیه • وغیرآنها آورده اند • وکتب وتألیفات بسیار نیز

دراین خصوص نوشته اند • زاید نیست مانیز آزانچه دراین مقام بکار
آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحید است وخدا شناسی
ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مگربرای راهنمایی مردم بمعرفت خدای
وتوحیداو سبحانه • پس کوش خود راباز کن • وهوش وادراك
خودرا درزندمن بعاریت بگذار • وآمادهٔ فهم این معانی باش •

﴿ اول الدین معرفته ﴾

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك
ازوجود مناسبتی ناچاراست • وچون خدایرا ازجهة ذات
بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند
بود • پس ذات الهی را احدی ازمخلوقات اونمیتواند ادراك
واحاطه کند • وهمچنانکه من وتومخلوق هستیم • عقول
وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند • وهرکز جاری وواقع
نمیگردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود •
پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست • ومخلوق است
مانند تو ومردود است بسوی تو •

﴿ لاتحیط به الاوهام ﴾

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت •
وذات الهیرا ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان
واکوان • ازقبیل عموم وخصوص • واطلاق وتقیید • وبطور
کلّ وکلّی بودن • وجزء وجزئی بودن • وشناخته نخواهد شد
بلفظ ومعنی • وبکم وکیف • وبرتبت وجهت • وبوضع
واضافت • وبارتباط ونسبت • ودروقت ودرمکان • ونه ببودن
بربالای چیزی • یابودن چیزی دراو • ونه ازچیزی • ونه بیرون
بافتن ازچیزی • وچیزی مشابه ذات اونیست • وچیزی مخالف
باآن نی • وتمامی اوصاف وجهات وصور واشکال ومانند آنها
ازآنچه ممکن است فرض کردن آن یاتمیز وتعیّن آن یاابهام آن همهٔ
آنهاغیر ازذات واجب تعالی است • وشناخته نخواهد شد هرگز

نه بانچه مذکورشد ونه بغیرآنها ونه بضد آنها • ومدرك نخواهد
گردید ابدا بانچه درپنهان ودرآشکاراست • وبطور کلیت
هرآنچیزی که درمخلوق ممکنست ودرمصنوع تواند شد درخالق آن
ممتنع است ونتواند شد •

﴿ ندارد ممکن از واجب نمونه • چگونه داندش آخر چگونه ﴾

چون ذات پاك الهی را منزه ازجهات وصفات خلقیه دانستیم •
وازین تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات
ماست منزهش داشتیم • وآنچه راکه از اسماء وصفات آورده شود
محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم • وازقبیل توحید نمه فهمیدیم که
خدایرا صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا
صفت کمال می بینند • پس مانیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم
جناب احدیت راکه جهات تعدد وکثرت درآنجانتواند بود ورود
اسماء ووقوع الفاظرا برآنحضرت جایز نتوانیم دید • باهمان
اوصاف کمالیهٔ امکانیه بااذن خاصی که بتوسط مقربان درگاه اوبما
رسیده است اورا میخوانیم • وکرنه مشتی خاکرا باآن عالم پاك
چه مناسبتی تواند بود • این است که انبیا واولیا نیز درانجام بعجز
خویش اعتراف کردند • مگر آنکه ایشان بجهة نزدیکی برمبدء که ظهور
کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه راسلوب ازخود داشته •
وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط
واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند • وکتابهای تکوینیهٔ
الهیه شده اند • این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغیر
مانده اند • ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند •

﴿ وسلام علی المرسلین ﴾

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیم • وطلب
وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم • پس ناچاریم
ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم • خودرابشناسیم
تاشناسایی بشناسایی اورسانیم • چنانکه درانجیل میفرماید •

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خود را بشناسی • ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم •

پس تدبر وتفکر کنیم که ما کیستیم وچیستیم • واز کجاییم وبرای چه هستیم • ما را مبدء کجا است وباز گشت تا بکجا است • وآیا از ما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است• وکاری برای ما شایسته هست که بجای آوریم یانه •

﴿ مقاله چهارم ﴾

معلوم داشتیم که خدا را ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود • پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاق وانفس است اورا بشناسیم • وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کامله برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم •

بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر نبود رحین تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای • ومطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بآیات کسانی که درخداشناسی پیش ازما بوده اند وگوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند • ودانستیم بعلم الیقینی که مشهی بعین الیقین است که خدای صانع ما از کل جهات کامل است • یعنی تمامی صفات کامله رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم • وبگوییم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا • وهمچنین است تمامی صفات کاملهٔ او • وبداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق بالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم • تمامی نقایص واوصاف امکانیه را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنها تنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنگونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم •

پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم • وتصور نمائیم که آیا همچنان

کامل مطلق اگر اقدام بکاری کند ازروی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند • باآنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو وبازیچه از و سر زند •

می بینیم که هیچ خرد مند بادراك اقدام بکاری نمیکند مگر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد • خصوصا که خدای جهانرا بصفات کامله موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانستیم • وکدام نقص است بزرگتر ازجهل پرنیکی وبدی وترجیح بد برخوب • که قطعاً کار بیفایده کردن تبك است وکار لغو کردن بد • وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته تبك را اختیار خواهد کرد وبدرا متروك خواهد داشت •

﴿ انأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾

فعلی هذا جهان خدای موجودات رابرای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد • برهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود •

﴿ کار هر کس بقدر همت اواست ﴾

اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود • که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جز این نیست • پس به بینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچگونه است • تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات وازکسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند • واولئك کالانعام بل هم اضل کتند •

﴿ هر کونکند بصورتت میل • درصورت آدمی دواباست ﴾

واقعان درمقام جهل وتاریکی را که درخارج انسانیت حقیقیه هستند سه مقام است • حیوانی است که شنیدی • ونباتی است که به خشب مسندة مانند شدند • وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة گفته اند •

﴿ هر آدمی که مهر مهرت • در وی نگرفت سنك خارا است ﴾

بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بداهت

دهمیدیم که اول تکلیف ماشناختن صانع است • وامتثال براو امراو واجتناب ازنواهی او • وبازگشت ما نیز بسوی اواست • که خلقت مابایں طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جود و کرم و بقدرت تامهٔ آن صانع کامل آفریده شده ایم • پس بایدبان مقام نخستین که از آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم • که حب الوطن من الایمان •

پس ثمرهٔ ایجاد وغایت خلقت • معرفت صانع است ودانستن اوامر ونواهی او • که بسبب امتثال برآنهاواجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم • که این بازگشت همان معنی معاداست •

﴿ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون ﴾

اگرچه صاحبان معرفت وادراك وارباب فطرت پاك آگاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند • وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست • لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی را که دراین مقام مفید باشد بیاوریم •

﴿ هوالملك ما کررته بتضوع ﴾

هست وهستی هستی هست کنندهٔ خودرا مینماید • صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کنند • ودرتمامی اشیاء این مطلب ببداهت هویدا است بنایی راکه بینی بانی آنراخواهی دید • کاتبی راکه بینی کاتب آنرا ادراك میکنی • که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیاء وجملهٔ افعال وصنایع وحرکات وسکنات جاری و پیداست • وآن فاعل ظاهر ازفعل همچنانکه بعد ازفعل است قبل ازفعل است ومع الفعل است • یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود • مگر آنکه آن مصنوع صرف عدم گردد • وعدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد •

پس جملهٔ کائنات صفت صانعیت خدا است •

• عالم بندای بلیغ گوید که من صفة الله ام •
• وآدم بصدای فصیح میتواند که من صفونا الله ام •

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراك نمود ونه دیگررا برمقام ذات اووادراك حقیقت او توانند رسانید • بین کتابت را که مینماید نویسندهٔ برای آن هست لکن نمی تواند بنماید که آن نویسنده درچه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار اوچیست واوضاع اوکدام است وبجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت • پس شناسایی اوصانع خودرادر خارج از حدود خود نخواهد بود •

﴿ بل تجلی لها بها وبها امتنع عنها ﴾

نهایت کاراین است که اگرآن کاتب کسی است که درخارج اورا میدانیم وخط اودرمیان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی درآیینهٔ ادراك خود اومنطبع شود • مانند آنکه کسی میرعماد یاحافظ عثمان رامیداند که بدیدن خط آنها ازخط صرف نظر کرده کاتب را تواندید • وخواهد گفت حافظ عثمان رادیدم • یعنی بدلالت آثاراوواین معنی بالطافت بسیار واضح است •

این معنی رایعنی طورنمودن اثرمؤثرادر حروف به بینیم کاتب حرف (ا) را مستقیماً نوشت • این الف راستی واستقامت را دزو جهی که تعلق برآن داردمی نماید • وبالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق برایجاد من است مستقیم است • وندا میکند مؤثرخود را باسم یامستقیم • واگرتوجه کنند اوراخواهد گفت که استقامت اومنزه است ازاستقامتی که درمن دیده شد • وخواهد دید که ازآن استقامت چیزی برمقام او که الف است حلول نکرده وچیزی ازا و خارج نگردیده است •

اینجا است جای لغزش ومقام زلت اقدام که بسیاری ازمدعیان خدا شناسی درانجا خطا کرده اند • وازاین صراط الهی که باریکتر ازموی و برنده تراز شمشیراست نتوانسته اندبگذرند • پس هرائری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر • وهیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد ودر آنجا مستجن واز آنجا ظاهر وبارز نتواند گردید واین سخنان در نزد خداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه از بدیهیات است وبجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود •

﴿ عبدی اطعنی اجعلك مثلی ﴾

اطاعت کن تا مظهر اوصاف آلهی شوی • مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی : خدا را بشناس چنانکه خود را برای تو شناسانیده است • واسماء وصفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته • کتاب خود را بخوان وبکار خلقت خویش برس •

﴿ اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا ﴾

﴿ فانت الکتاب المبین الذی • باحرفه یظهر المضمر ﴾

خدا تعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت وصانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید • وآنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت : واورا مرآة یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود گردانید •

در تورية نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشابه ومانند خود سازم • تا آنکه بر ماهیان بحار وطیور هوا وحیوانات وتمامی زمین وجمله جنبندگان درروی زمین سلطنت وحکومت کند •

﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴾

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله ومراتب سافله آورد • که اورا چنانکه کامل بود مکمل ومکمل گرداند • وچنانکه خود را برای وشناسانیده بود مخلوقات خود را نیز برا وشناساند • وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد • مگر

بعد از تصفیه تمام وتحصیل مناسبت • وبطوریکه گفته شد هر مدرکی را بامدرك از وجود مناسبتی ناچار است • واین انسان ظاهری را با آن مقام عالی بجز استعداد مظهریت وشایسته بودن برا اینکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیگر نیست • وچنانکه شاعری در این مقام اورد این انسان لباس وقالب حقیقت است •

﴿ اینکه می بینی خلاق آدمند • نیستند آدم خلاق آدمند ﴾

پس انسان جمادی وترابی که در نهایت مقامات است حامل ومظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواند بود • وآن انسان از منازلی که آمد مأمور بازگشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است گردیده • واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت • هرگاه آن انسان حقیقی درهنگام بروز وظهور در این عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی را وبفطرت اصلیه باقی است ودر این دنیا نیز تغییرش نداد معاد او در این دنیا حاصل است وقیامت او قائم گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) وهر کس بخواهد قیامت را به بیند در وجود آن کامل مطلق تواند دید • واطوار رستاخیز را از او آشکارا تواند فهمید •

﴿ هر که گوید کو قیامت ای صنم • خویش را گم کو قیامت تك منم ﴾

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت او ومقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر وباد آورنده از عوالم بالا ونجات دهند گان جهانیان هستند • این است که ایشان را انبیا ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها گفته اند • وکسانیکه خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنها را در این داربلا ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنها است باداب واطواری که در کتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر ومبین است ترقی داده • وچنانکه از آنها خواسته اند با سباب سلب عوارض وآلایشهای عوالم سفلی آنها را بمقامات قرب الهی رسانند •

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده وهیچ گوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
نمیدانم اینهارا که میگویم بگذار امین گوش میشنوی • وبگذار امین دل میفهمی • اگر بچشم اعتراض وگوش عناد ودل بغضناك می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرنعش خود میفزای • وبکار دیگر بپرداز • واگر وصایای مرادر کار داری ومقصودت فهمیدن است • امیدوارم که بتوفیق خدای وباری روحانی ازانبیا واولیا بهره یاب گردی *
هرگاه بخواهیم ازمقامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسانی ووقوع امتحانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبدو عالم تا کنون وپس ازاین را علی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم • از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم • علی هذا درانیجا بهمین قدر اکتفا کنیم • ودرانشای بیانات دراطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن گوییم *

﴿ علی نحت الفواق فی مواقعها * وماعلی اذالم یفهم البقر ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

ذات صانع را که بجمیع جهات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم گفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود • یاچیزی برآن واجب وداخل گردد • اگرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی ویابطور اعلاواشرف باشد • بحدیکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن چیزی نباشد • بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات امکانست وگفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط ازمرکب کاملتر است *
(ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است • وقیام مرکب باجزا وقیام اجزا بامرکب بطور تبازاست • وگفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اگرعین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد • واگر غیر ذات است پس هرگاه مخلوق است وحادث • ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد • واگر قدیم است وخالق • خالق قدیمی که غیر خدا باشد سراغ نداریم • واگر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود ویاخارج گردد • ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت • وگذشته از عدم دخول باهم جنگ ونزاع نیز خواهند کرد *

﴿ لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا ﴾

خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
(خامسا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خود گفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است • زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیرازحال عدم دخول است • وحال خروج چیزی ازآن غیر ازحال عدم خروج است • وهر متغیری حادثست • پس آنچه عیسویان یادیگران از اینقوله سخن گویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید ازسر آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آگاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارامبدء مخلوقات نتوانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مگرفعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبساطت امکانیه • وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل درك وباتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالت

آیات آفاقی وانفسی . آفرینش آفریندهٔ کاملرا عزوجل اولین مخلوقی دانستیم . که اوواحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانع است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثر است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

تصور کن کتابت راکه خوردترین اثرهای آفاقی است . که شخص کاتب بیك حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد . وگفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جملهٔ صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد . واز مساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تادلیل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجز این نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند واز نواقص عاری وبری دارد . که درغیراین کونه آفریدن صانع باید عاجزویا جاهل و یابخیل ومانندا اینها بوده باشد . یاآنکه همچنان مخلوقی متعلق خواست الهی نتواند بشود . وچون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کاینات بطور مطلق کامل . وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائزوحامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که مبدء ازمیان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطار واکوار است . وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جملهٔ عوالم ومقامات . وبالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است . وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقر محض واحتیاج صرف باید بدانیم . بعلت آنکه جهة مخلوقیت اوراوجوداهر کزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجودمصنوع نیازاست واحتیاج بصانع . اگرچه نسبت بعوالم سفلیه ودرمقام حکایت ازصانع همه غناوربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو . زیراکه اواول عدد است وواحد است چانکه صانع احد است وفرق درمیان این دوتعبیرچنان است که احد داخل درشمار نیست وواحد داخل درشماراست . ونسبت آن واحد براعداد نسبت بدراست براولاد ومانندکلی است از برای افراد *

اگرچه تعبیرات مذکوره بجزدریك مقامی بیشتر جایز نیست . وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست کهدرآنجا اعداد وافرادرا ذکری نیست . نه نبی مرسلی را درآنجا راهست ونه ملك مقربی را . جبرائیل ومیکائیل رادرآنجابارنیست . روح القدس را درآن مقام نام نی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند بادراکی بخواهم . که مطلب را قدری روشنتر کنم . ودلهای آگاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه رابرای اکمال نعمت برراست کاران واتمام حجت برمنکران نوشتیم . ومرد سعادتمند مطالعت دراین سخنان را اگر از روی خدا جوئی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست . وبس ازآنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسارعت برانکاریك حرف ازان رانخواهدنمود . وازخدا بتعالی درخواست دارم که مراوجملهٔ طالبان سعادت را ازخطا ولغزش نگاه دارد . والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثال شناخته شودنه بجدال . واینکونه مطالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود . وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودرانفس مابرای مانموده است . لهذامثالی دراین مقام بیاوریم . وازآنجائی بمقصود برسیم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهات دیگر مبعد . پس اگرکویند زید مانند شیراست ازجهة شجاعتست نه ازسایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الاعلی) *

﴿ تمثیل دیگر ﴾

ذات ظاهرهٔ خدا را مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی درمظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است . بتمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *

وجودآن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که بجمال کلی ازلی درآن ظاهراست . وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم . وآنچه درآنجا ازتعبیرات که موهم کثرت است وتعدد پیاوریم برای تنگی میدان الفاظ وبجهة تعبیر وتفهیم دانیم . پس صانع موصوف بصفات کامله بتمام ظهور وکمال برو ازاشراقی درآن مظهر اولی ظاهر باشد . بطوری که اگر کسی درمقام برداشتن پرده های اشارات برآن مظهر ازجهة آیت آن . وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر ازملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند . خواهد گفت صانع ازل را دیدم *

درخودمان به بینیم . زید درآینهٔ بزرگ بدن نمایی خود رامینماید بطوری که خود زیدرا غیرمرئی دانیم مگراز راه اشراق وظهور درآینه که بدیدن عکس درآینه توانیم گفت زیدرا دیدیم *

زیدرا ازاین تجلی واشراق درآینه تغیری درذ اتش حادث نگردد . وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهورند ارد . وبلا کیف ظاهرشود . وآن مظهر که آینه است تمامی اورا بقدریکه ممکن است درآینه نمود ارشود حاکی ونماینده است *

مقام مظهر رابازید مقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك برچیزی نیست . وهیچگاه جهت غنا وبی نیازی اورا از زید نتوانیم دید . کددر هرآنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است . واگر اوخودرا ازمقابله بازگیرد صورت ظاهره درمرآت معدوم گردد *

﴿ اگرنازی کنداز هم فروریزند قالبها ﴾

عرض کردم که این بیانات وتمثیلات برای تقریب مطلب است برافهام . وگرنه سخن باریك است وجهان تاریك . واین بحر بی کران رادرظرف الفاظ گنجانیدن نامتصوراست چنانکه گفته اند *

﴿ معانی هرگراندرحرف ناید * که بحرقلزم اندر ظرف ناید ﴾

﴿ گربریزی بحررا درکوزهٔ ﴾

﴿ چند گنجد قسمت یك روزهٔ ﴾

اگرصورت زید که درآینه است بگوید من درذات زیدبودم ودرآن پنهان بوده ازآنجا آمدمام غلط گفته است . واگر گویداو پدر من است . وازآن متولد شدمام وبااویکی بودم باهستم وازاو منفصل شده وبراواست ببوستم خطا کرده است . زیراکه مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود . بل تجلی کلی که فعل اواست مبدء آن است . واگر دقت کنیم تجلی کلی نیزذاتامبدء نیست . چه اگر هزار آینه درمقابل زید بگذاری وجهی وشعبهٔ فعلا ازآن کلی درهرکدام ازمرایاظاهر شود وچیزی ازان کلی نیزکم نگردد وبسبب آن انعکاسات چنانکه درذات زید تغیری حادث نیست دراشراق کلی نیز تغیروزیادت ونقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است وعکسی است منفصل ازشبحی که منفصل ازصورت متصله بزید مقابل است *

اگردراین تمثیل بیانی تدبری کنیم ببساری از مطالب توحید وخدا شناسی ودیگر مطالب دینیه برماروشن گردد *

عمران صابی که ازمتکلمین صابئه بودبرای مباحثه دراموردین درزمان خلافت مأمون الرشیدبه بغداد آمد . درانجمن خلیفه که ابوهی ازمردم بودند از ﴿ رئیس اسلام ﴾ که عالم ناس خطابش میکرد درضمن سؤالات خویش پرسید . که آیا خدای در خلق است یاخلق درخدا است وبیان عبارت گفت ﴿ اهوفی الخلق ام الخلق فیه ﴾ آنجناب فرمودند ﴿ اخبرنی عن المرآة انت فیهاام هی فیك ﴾ خبرده مرا

مخصص بکتابخانه مسجد اعظم قم

از آینه که آیا تو درآن هستی یا او در تو است • عمران از ایراد جواب درماند • وپس ازسؤالات ومجاوبات بسیار ایمان آورد ومسلم شد *
چون این مطلب را ازروی آگاهی دریافتی وآینه وعکس وظهور بل ظاهر را یکی دیده، وکائن اول ومخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی • بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب یا محبوب وبزم انس الهی است • عالمی است بالاتر ازمدارج عقول وافهام که درآنجا نه ملک کنجد ونه نبی ونه روح ونه نفس وآن مقام را ازاطوار ظهور ومظهریت وظاهریتی که جسمانیان وروحانیان توانند فهمید تقدیس وتنزیه باید نمود • ومع ذلک آن مقام الهی را درهمه جای آشکار وهویدا یابید • ولی پرده‌ها را باید برداشت وبیکانگی را بیکانگی رساند *

﴿ مناجات ﴾

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی وبردوستان خویش رؤف ورحیمی • پرده را ازروی خویش بردار که یکانه ویگانه جمال ازل را مشاهده کنند • وازشك وانکار یکدرند • لاوالله آینهٔ یکانه جمال ترا نماید *

﴿ پرده بردار که یکانه خود آن روی نه بیند ﴾
﴿ تو بزرگی ودر آینهٔ کوچك نمایی ﴾

﴿ معیار ششم ﴾

بداهت ادراك وضرورت عقل درك روشن شد • که صانع ازل ومخلوق اول ومقصود ازآفرینش اوعزوجل چیست وچگونه است • وکمال الهیت اوراشایسته چه بود • وحد ممکن مخلوق تا کجا است *
اکنون دراطوار مصنوعات ودرجات مخلوقات نیك تأمل کنیم • ومنشاء واسباب این کثرات را دریابیم • وحدود خود را بشناسیم وتجاوز ازان را جایز ندانیم • تا رحمت الهی را مظهر شویم • وتکلیف وماموریت خودرا درکار باز کشت بسوی او بجای آوریم • ودرچهار سیر که مقرر کردیده است بوطن اصلی رسیم • وازمشقات

وکربتهای غربت بازرهیم • وبشناسی وتبعیت برحبیب خدای محبوب خداشویم • ومصداق حدیث قدس باشیم • که میفرماید *

﴿ فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به ﴾
﴿ وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ﴾

صانع ازل بقدرت تامه ورحمت کامله وعامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات وطبقات کامل مطلق آفرید • یعنی فیض الهی بریك منوال درمراتب موجودات جاری شد *
مانند سیلی که ازکوه آید ودروادیها وپیابانها سیلان یابد وهریك ازآن وادیها بدانچه توانند ازان آب راد ریابند که این اختلاف درکمی وزیادی آبها در وادیها ازقصور وبخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل درواد یها است که مرخلق رحمن راتفاوتی نخواهی دید *

﴿ قسمت اودیه بقدرها ﴾

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدا یرا بجز اوصنع ومصنوعی نیست • وسراپای عالم ماهیت ان اعرف اواست • جمال مطلق ازل است ونور کلی حضرت لم یزل • وظهور کامل وتام اوعزوجل است ومرآة نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات واسماء وصفات اواست بطوراتم واکمل *
بدیهی است که اکرآن نور کلی را نیز نوری باشد وآن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل برکمال کاملیت صانع بیشتر بود • که هرقدر ملك کامل باشد دلیل برکمال مالك است • وهمچنین است اکرآن نور دویم را نیز نوری باشد وجمال ثانوی را نیز جمالی باشد • تابحدی که عالم کثرت را کنجایش نماند کی از آن تجلی شود • وآن وادیهای طولانی راباران تحمل وظرفیت از آن سیلهای ربانی کردد • مانند آینه های چند که هرکدامی را مقابل باآن یکی داریم یعنی دویمی را باولی وسیمی را بادویمی وچهار میرا باسیمی وهمچنین تابجایی که مطلوب ومقدر است برسد *
تمامی آینه هازید رامی نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود •

مختص کتابخانه مسجد اعظم قم

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسار آینهٔ بزرگی را در مقابل خویش بگذار وعکس خودرا درآن بنمای . آنگاه آینهٔ دیگری را بحاذی با آن آینه کن بطوریکه عکس را ازان آینه بنماید نه ازمقابلهٔ تو باوی . پس به بین که درآینهٔ دوبمی سه چیز موجود گردد خودآینه وعکس آینه اولی وعکس تو . ودرآینهٔ سیمی که بمقابل دوبمی بیاوریم چهار چیز پیدا گردد . اینها که گفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است و برای اشارت برنوع مطلب . وگرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است . وکثرتها کمازتعدد مرایااست برحسب کلیات است. واگرجهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصاخواهدبود *
مثال آینه را درمراتب خلقت درست ملاحظه کن تاامر آفرینش را بفهمی *
هرگاه درمقابل آینهٔ اولی که بجزیکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق است آینه های چند بگذاریم . همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند . وبا این همه تعدد وجه زیدراوجمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نگردد *
﴿ وماالوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا ﴾
این گونه حکایت را که آینه های چند جداجدا ازیک آینه نمایش آورند حکایت (عرضیه) گویند بسکون راء یعنی وجودآنهارا ترتب ذاتی برهمدیگر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند . ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) گویند . وحکایتی دیگر ازقبیل حکایت پسر ازپدراست ومانند نسبت قشر است برلب ومثل این است که چراغ را ازچراغی روشن کنی وآنگونه حکایت را (طول درعرض) گویند . وتمامی موجودات درخارج این سه گونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را گنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است . واهل حق را دراین مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *
چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وثنا سایدن خود را خواست واول مخلوق را آفرید . وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع گردید . واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد . وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد . حبیش گفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *
آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازل صادراست واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است . وهرآنچه ازبدو خلقت تانهایت امکان واقع گردد بوساطت اواست *
نزاعی در تعین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیگر نکنیم . اگرمناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست . که اینگونه نزاع ومجادله از جهالت ونادانی خیزد . نام آن واسطه ومظهر کل را توبخواهی عیسی بگذار وآن یکی موسی بگذارد وآن دیگری ابراهیم گوید ویکی دیگر آدم نامد *
﴿ لانفرق بین احد من رسله ﴾
مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است . که هرکدامی معرفت ناقصه یك عضوی ازاعضای فیل بهم رسانیده اند . وچون خواهند سخن ازفیل گویند وآنرا بثنا مانند اوصاف پای وگوش یا کردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل راشناخته اند وفیل را ثنا سانیده اند
﴿ ذلك مبلغهم من العلم ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآگاهی از تعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تام و کامل باید باشد • ظهورات اورا در مرتبهٔ دویم اشراقی درآینه های چند ملاحظه کردیم • که آن آینه ها در عالم اجسام انبیا و رسل و هادیان امم نامیده شدند •

تجلیات او در مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل وتفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر ومرایا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهة اتمام نعمت ورحمت بر جسمانیان • یکی از آن مظاهر را آیت وحسن خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد •

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند • واسماء وصفات الهیه وجلال وجمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده ونمودند • ولی مدارك وافهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنهار ابشایستگی بشناسند •

درزمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی ازحالات واطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول اورا بخدایی خواندند •

﴿ باده خالك آلود تان مجنون کند • صاف اگر باشد ندانم چون کند ﴾

این است که اگر پیغمبر آخرالزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خودرا پیش انداخت ودر نماز های مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که با انهمه اطوار وآثار الهیه بندگی اورا فراموش نکنند •

﴿ اشهدان محمدا عبده ورسوله ﴾

والحاصل چون تعین اول ومخلوق نخستین که مظهر اولیت وآخریت وظاهریت وباطنیت خدا نیز بود خواست که بواحدیت بشریه درهیکل خاص جسمانی ظاهر شود • ازمیان تعینات خویش تعینی را که مودوع درصلب آدم کردیده بود اصطفا واختیار کرده اورا بذات خود اختصاص داد • واورا به ﴿ مختار ومصطفی وصادق وامین ﴾ وجملهٔ نامهای نیك خواند •

اگر ترا چشم بینا ودل آگاه همراه باشد شهادت خواهی داد بر اینکه آن واسطهٔ اولی را باشراق وتجلیات خود در تمامی مظاهر امکان واکوان ظهورات غیر متناهیه هست • ودرهر چه بنگری شواهد وجود ونمایندگان جمال وجلال ومرایای اطوار کمالات او را خواهی دید که نبی مطلق اواست وصانعیت خدا را بتمامی ذوات بالذات تبلیغ کنند ونفرستاده است اورا مگر برای رحمت برعالمین ﴿ والحمدلله رب العالمین ﴾

﴿ تفسیر ﴾

این ﴿ حمد ﴾ که مقام بساطت آن نبی مطلق است ودر مقامات تفریع مشتقات به ﴿ احمد ومحمد ومحمود وحمید وحامد ﴾ خوانده میشود ﴿ للهرب العالمین ﴾ که لام لله برای تملیك است ولام اختصاص است • چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که درعوالم ظاهر کردیده است بجزا ونیست توانی گفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان واکوان است • وسلطان اقالیم دهر وزمان • وبجزاو درسر یرملك ایجاد صاحب تاج ودیهیم ومالك کاه وافسری نیست ﴿ مافی الدیار سواه لابس مفتر • وهوالحی والحی مع فلواتها ﴾

یوحنا وصی عیسی وناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید و براو شهادت داد وچنان گفت •

در آسمان سواراسب سفیدی را دیدم که اورا امین وصادق گفتندی • وحکومت باستقامت میکرد وچنك مینمود چشمهای اومانند شعلهٔ آتش بودی • ودرسر تاجهای بسیار داشت • ویك نام مکتوبی داشت که بجزاو کسی دیگر آنرا نمی دانست • اورالباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میگفتند • وگروه آسمانیان بالباسهای سفید وبسیار لطیف سوار براسبهای سفید شده در پشت سراو میرفتند • وبرای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد • وتنکهٔ قهر وغضب الهی را که برهمه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد • ودرجبه وپهلوی اونامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الارباب •

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد • وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست • وبجزخاتم انبیا دیگر مصداق نیز نتواند داشت •

بایددانست که توحید الهی وثنا سایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید • ویا ازکتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده اند معلوم نشده وبخواست خدای معلوم خواهیم کرد یاذهان نارسا استنباط کرده شود • وهمینکه توحید واطوارخداشناسی که اساس وبنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که ثبوت ومقامات واطوارآن نیزناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین درطبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد •

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار کوشهٔ را بناتوان کرد • درختی که درروی زمین روییده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجزازتباهی بارنخواهد داد •

﴿ مثل کلمهٔ خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت ﴾

﴿ من فوق الارض مالها من قرار ﴾

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که ازاسماء حسنی وصفات کمال الهیه داشت آگاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت اونفهمیده اورا ابن الله گفتند واورادر ذات خدا گفتند واورا خدا گفتند • مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند •

﴿ درپس پرده نهانستی وقومی بجهالت ﴾

﴿ حرمت ذات تونشناخته گفتند خدایی ﴾

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانندانها

کار بسیار بزرگیست • وهر کس چیزی ازین امورا ظاهر کند خداویازادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیزآنگونه آثار را ازیك عضو کاوبنی اسرائیل ﴿ که برمرده زنند وزنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد •

اگر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم ویا ازعیسی مضن کوریم این عیسی پرستان حیرت کنند • ونمیدانند که ماخدا وعیسی رابهترشناخته ایم وتابعان حقیقی او بجزازاسلامیان نیست •

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی ازبیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیگر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور ورو وشنایی را درعوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدی • اکنون تدبردرپیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیراکه وجود ظلمات وشرور وبدیها رامی بینیم •

بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا وبالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود • فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای حمایت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانورا ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود •

﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾

بعبارت دیگر کویم جهة تعین مصنوع واثبت مخلوق که درزبان حکما ماهیتش گویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود • واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد • ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نوراست چنانکه درمراتب عالیه ودرخاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که ازکثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نوروجود شود وفرقی داده نمیشود مگر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است •

﴿ سیه روئی زممکن در دوعالم • جدا هرگز نشد والله اعلم ﴾
مع ذلك آن سیاهی را بانتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر ومابه الاشتمساك نور است • وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود •

﴿ سیاهی گرید ای نور ذات است • بتاریکی درون آب حیات است ﴾
اگر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نگردد • چون چراغی را درخانهٔ بزرگی بگذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوارهای خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود • وبالعکس اگر آنرا درطاقچهٔ بگذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر نمایاند •

﴿ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ﴾
چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تابجائی رسد که نور درآنجا پیدا شود • وبقدری باشد که هستی آنرا نگاه دارد که درانجا بعکس اولی نوررا وجودا موجود وحکما معدوم توانیم گفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است ازآنجا ظاهر نتواند بود •

• (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) •
چون خدای صانع مختار است آروصنع اونیز مختار خواهد بود که هر آری مشابه صفت مؤثرخویش باشد • واین صفت اختیار جز درترکیب نور باظلمت واختلاط دومبدء که یکی مبدء خیراست ودیگری مبدء شر متصور نیست • لهذا صانع تعالی بحکمت خویش در این عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامر خودرا بانهار ساتید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند •

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت رانیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را بامتحانات واختبارات مقرر کرد •

پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل درا ك قرار داد • ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان ورا هنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه باایشان داشت یادآور شوند و راه برداشتن ظلمات ورفع حجابات آیات رابایشان تعلیم کنند وایشان را بمحظار قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان رامردم بهشت سازند •

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مگر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است •

﴿ همه نواب اوانه وعوالم • بماضی در نبی وآینده عالم ﴾
﴿ تنش چون فص خاتم درمیانه • نهاده ختم برکار زمانه ﴾
این کرهٔ خاك زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شده •

﴿ وفی الارض قطع متجاورات ﴾
﴿ وکشتزارستان آب شیرین وآب شور • پرخلایق میرود تانفخ صور ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرگونه تشریف وتکریم است • وآن آیت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی وازاین عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هرزمانی بزبانی وهرآنی بلسانی نامیکنند •

﴿ کهای بلند نظر شاهباز سدره نشین ﴾
﴿ نشین تونه این کنج محنت آباداست ﴾

چون اختلاط نور وظلمت واعضای سلطنت وقدرت برظلمت رامانند نور دانستی • وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیارا دیدی وپی برچگونگی علل واسباب این کاربردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج رادراین عالم پست تصور کردی • تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که ازصفات الهیه است وانسان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید • وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات درهر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها گذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم گردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید • ودرضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان رابار یاضات جسمانیه تواند بود وبس • همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر گردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکر باشد ومتوجه بخدای ورضای او باشد وآنهارا ازبدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین گردیده است • همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم راعبث وبیهوده نیافریده اند وبعلت کثرت کد وترقی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واگر در اینجاسخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دور مانیم •

پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهراعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند گوش نکن وآنها را دردائرهٔ اهل ادیان

مشمار اگرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی ویاخرستیانی باشند •

﴿ نقطهٔ ذبنت بنودم هان مهو مکن ﴾
﴿ ورنه چون بنکری ازدائره بیرون باشی ﴾

بزرگترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است • ودرهر زمانی سنت الهیه براجرای اقسام امتحان وتمحیص در بندگان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای گوناگون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع برموضوعات داشت • وچون طبایع جهانیان دراین عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنهاودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر کردند •

خدا قادر بود که آدم را از نور ونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را واداره سخن بازنکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافریدمگر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود •

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز گشت از طور سینا را معین کرد وچهل روز کشید واز انطرف سامری برای بنی اسرائیل گوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تابنی اسرائیل کراهی جستند وآن همه فتنها برخواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود •

﴿ ان هی الا فتنتك ﴾

خدا قادر بود یهودان را ازاهانتها وارتکاب بامر صلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند برانکه اگر اواز جانب خداست وتابعان او پسر خدایش میخوانند چرا دردست مابدینگونه مغلوب ودر ماندماش ساخت وآنها را ازاین کارها باز نداشت مگر برای آنکه امتحانات خودرا در آنها جاری سازد •

خدا قادر بود دربدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را درزمانهای طولانی باقی دارد وشریعتزا بریك طور

وبك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوق که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نیاید وآنها را بسبب کراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا واوصیا شرایع حاصل میشد بانواع عذابها وبلایا مورد قهر وغضب خود ننماید • والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بصور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بگذارد وهیچ اسباب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد •

﴿ ولوشاء لجعلکم امة واحدة ﴾

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مگر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك • وشرح آن رادر اینجا گنجایش نیست • واگر شخص هوشمند بصیر بدو سنی تدبر نماید اطوار امتحانات خدای رادرایام ماضیه وقرون سالفه خواهد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت وازجریان سنت الهیه در کار امتحان واختبار آگاهی حاصل خواهد داشت •

﴿ معیار دهم ﴾

درمعیار سیم گفته شد که خدای را از نسبها واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت اله در کتب منسوبه بوحی والهام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد گردیده است منتهی الید درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است • بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین وواسطهٔ کبری است •

پس اینکه گوییم کلام خدا ونور خدا خانهٔ خدا یمین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها • چنانکه گوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهان خدا نزد خدا حضور خدا هیکل خدا

وامثال اینها که لایعد ولایحصی است تماما برعنوان وارداست • واکثر آنها از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا وروح خدا وکلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجهة ظهور اطوار شرافت درچیزهایی که منسوب بخدا تواند شد اختصاص بخدا داده میشود • که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها جای خدا ازجهة ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست • وهمچنین روح وذات ونفس که بمعنی بیت الله وهیکل الله وروح الله وذات الله ونفس الله است • ومع هذا اینکونه نسبتها نه چنان است که هرکس هرچیزی رابخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اگر باذن خاص ازجانب خدا وخاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد •

واگر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای وناسب بمقام توحید وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اگرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی ویاپیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون ازحد وحصر نیز بیاورد •

﴿ پایان سخن ﴾

اگر انصاف را باهوشیاری تاآخر این میزان همراه خود آوردی ومضمون روحانی مرا که همه مطابق با الهامات غیبیه وتأییدات الهیه است بگوش مستقیم شنیدی وبادل پاك فهمیدی بسیاری ازاسرار دین واطوار خداشناسی برتو منکشف گردد •

هرگاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه را مقتضی میدیدم دراین مطالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان وحقایق معانی وبیان ودقایق مبادی اکوان واعیان موجودات بیان میکردم بعضی ازآن چیزهایی را که ازمقربان درگاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت گردیده ودراین مقام بجایب بیان را نمودم چنانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند •

﴿ والحمدلله علی ماهدانا ﴾

﴿ هو ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

﴿ میزان دویمین ازمیزان الموازین ﴾

درپیدا کردن دین حقیق وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف . ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف . واساس این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *

* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را ازسر گیریم تاگمراه نشویم . وعقل وجدانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم *

اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم . وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم . ودرکار دین نیک تدبر کنیم تاازورطهٔ حیرت رهایی جوییم *

پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرگ برآورد به بینیم که برای ماتدین بیک دینی ورفتار درتحت قوانین یک آیینی لازم است یانه *

اطوار بنی نوع خودرا در امر دین نیز بطور کلی بردو گونه یافتیم *

گروهی را دیدم که ازپذیرفتن هر گونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع وتواميس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *

این گروه راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

وقف
عمومی فرزند مرحوم حاج اسمعیل کجوری
اعضای جمع کتب کهنه مبلغ لطفعلی

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *

درتمامی اقطار زمین آن گروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم . وفهمیدیم که آن گروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران پیشترند . ولی نه بیک اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان ومذاهب گفته شود *

بعضی ازآن گروه بعلت دوری از مدنیت و بی خبری از اطوار ادیان در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *

برخی دیگر از آنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده اند از توحید ومتفرعات آن واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونار ومانند آنها را طریقه ومعتقد خویش ساخته اند . مانند دهریه وزنادقه وملحدان *

جمعی دیگر ازآن گروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب ونحل آشکار او پنهان هستند . چه درمیان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند . همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف اسلام نیزازآن کسان بسیارند . وآن گروه اگرچه ظاهرا دعوی تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی که درمیان آنها هستند منسلک میدارند ولی درحقیقت معتقد بهیچ چیزی نیستند *

﴿ اساس بی دینی ﴾

اساس این کار چنان است . که خدای حکیم وعلیم امر دین را بااینکه درنهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیگانه پنهانش نموده است *

﴿ بل طبع الله علیها بکفرهم ﴾

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار که بزرگترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار سنت الله برآن جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کاررا چنان

مخفی داشته اند که ازهزاران یکی برآن سر الهی آگاهی حاصل نکنند . وبدین سبب اطواردین را مختلف ساخته اند . واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیاربا قدرت واقتدار نمودند . وطبایع ونفوس را در مقامات ادنا سرکش وداعیه طلب داشتند . چنانکه اگر بخواهیم علل واسباب این کاررا بشرح وبیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم آلهی برما عنایت شده است معین نمائیم سخن بطول انجامد واز مقصودی که دراین نامه داریم باز مانیم .

﴿ ولکل رأیت منهم مقاما . شرحه فی الکلام مما یطول ﴾

اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرگان خود نمیکنند . وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مگر کسانی که عقل کامل وحکمت مستفیضه را مالک شده اند . ودیگران درزیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه .

﴿ نفس اژدرها است اوکی مرده است ﴾
﴿ از غم بی آلتی افسرده است ﴾

گروه مذکور یعنی ترک کنند کان دین وآیین بطور مطلق بادراک وتمیزی که مشابه است بادراک وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را . ومی بینند تفاوتهای بسیاردر جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هردینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج ازآن دین میگویند . این یکی آن رابد وآن دیگری این یکی را غیر معتمدی شمارد . وعجب این است که خدای ایشان یکی است وپیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است .

﴿ وهم یتلون الکتاب ﴾

ملاحظه بکنید ازیک توریة وموسی که اولا خودیهود بهدر تبعیت آیین موسی چها کرده اند وچه قدرها اختلافات درمیان آنها واقع گردیده است . پس ازآن عیسی آمده ومیگویند گفته است برای محکم کردن امر توریة وموسی آمده ام نه برای تغییراحکام گذشته وتا آسمان هست حکم خدا وکلام خدا زایل نمیشود . مع ذلک همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة وتورا تیارا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نمیماند . کاسات اعمال وآداب وعبادات را مانند روزها ونمازها ونذرها وخته وطلاق وقربانیها وعیدها وغیرآنها را بکلی تغییرداده اند . بحدیکه روز آسودگی را که در ایام هفته در توریة روزسبت قرار داده وچه قدرها تأکید درآن شده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند . که اگردرست ملاحظه شود توان گفت که هیچ جهة اتحادی درمیان یهود وتوریة باعیسویان وانجیل باقی نمانده است .

کذشته ازاین ملاحظه میکنند بهائه جویان در ترک دین سخنان فرقه هاوطوایف اهل ادیان را . وازیکطرف مشاهده میکنند رؤسا وپیشوایان وعلما وکشیشان ومعلمان وروحانیان آنها را ومی بینند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی ودوست دارند کان جاه ورياستند . وصاحبان کبروحرص ونخوت . بند کان دنیا ومایلان برجمع کردن زخارف دنیا . ومرتکبان براموری که خودشان مردم را ازآنها منع میکنند . وتارکان اموری که مردم را برآنها مأمور میدارند .

﴿ ناورده بصبح درطلب شامی چند ﴾
﴿ ننهاده برون زخویشتن کامی چند ﴾
﴿ درکسوت خاص آمده عامی چند ﴾
﴿ بدنام کنندهٔ نکونامی چند ﴾

﴿ اذا فسد العالم فسد العالم ﴾

والحاصل ملاحظه میکنند تار کان ادیان بافهام قاصره خودشان اطوار مجراتی را که از انبیا واولیا مینمودند • ومی پندارند که اکثری ازآن معجزات اموری است که خارج از صورت امکان است وجمله دیگر از آنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد • وچون مقصود وبنیان کار آنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اند و امروزرا آسوده از مشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند •

﴿ درهم یاکلوا وتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون ﴾

پس از آنکه عیسی وموسی وسائر انبیارا تنزلا ازینی نوع خویش خوانند چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند • وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان را بنده ومطیع واتباع کنند •

راستی سخت دشوار است که باوجود کمالاتی که مرد در عالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بر یك کس ازابنای جنس خود که بیشتر از اوآمده وسخنی گفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد •

﴿ وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین ﴾

بعضی ازمؤلفین آن گروه چه دراور و باوچه درجاهای دیگر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها گفته اند • هرکس طالب باشد مراجعت بانها نماید ومطاعن آنهارا که برکتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود •

ازباکره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه • پسر خدار لمشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد • این مگر پسر آن خدا نیست که میگویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرهاشد چه چیز است • عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری گردید کدام است • از سنك شتر بیرون آمد آتش کاتسان شد کارد کلسوی پسر ابراهیم را ببرید مردگان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح گفت یا جد سایه نداشت چه حرفهای بیجااست • وازین گونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میگویند •

﴿ الله یستهزیء بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون ﴾

باجمله آن گروه سخنان بسیار دربیان معتقدات خود شان وردراهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است •

﴿ معیار دویم ﴾

آن گروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایعد ولایحصی که برجملهٔ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم • وازطرف دیگر صاحبان ادیان ومذاهب را باطوار مختلفه وسخنانی که هرکدام دراثبات حقیت خود می آورند دیدیم • وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم • ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوری که دوفرقه ازآنهارا بیدلنکردیم که همدیگررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند •

﴿ فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت ﴾

حال مرد میباید که بینایی دی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هو لناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند •

﴿ شب تاریك وبیم موج وگردابی چنین هایل ﴾

از یکسوی گروه تارکان دین است باطواری که شیدی ومیدانی وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی ومیشناسی • اکنون کاررا باکدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین حقیقی وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچگونه از زبان طعن ونعرض طوایف واقوام دیگر رهایی خواهی جست ومیزان تو راچگونه مصدق خواهند داشت •

﴿ معیار سیم ﴾

پروتستانها درین میان چه میگویند • آیا حق دارند درانکه بعد از گذشتن یکهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیکه امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجزیکی ازآنها درنجات نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های دیگر را مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند • وترك کنند آیین جملهٔ آنهارا وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن گویند بی آنکه ملکی برآنها نازل شده خدا ویا روح القدسی درآنها حلول کرده باشد •

ازایشان میتوان پرسید که آیا گروه نجات یافته در فرقه های عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه • اگر بودند شما که آیین تازه وشریعت دیگر آورده اید چه میگوید واضحست که دراین صورت شما در بطلان خواهید بود • واگر تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان درگمراهی بودند پس جملهٔ عیسویان در باطل میباشند بعلت اینکه هیچ قرن وزمانی خالی از وجود یك مذهب حق وطایفهٔ محقه نتواند بود •

تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را کاتولیکها وسایر عیسویان مشروحا نوشته وبطور رهایی بدبدوین کار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا گفته اند ومن ذکر آنکونه سخنان را درانجا شایسته نمی دانم ودوست ندارم که ازروی مخاصمه نام کسیرا بزشتی برم وبرصاحب میزان الحق نیز تاسی جویم

مردمان هوشمند بانصاف مبنای کار ومأخذ اقدام آنکونه اشخاص را براحداث شریعت وآیین بادك تأملی خواهند دانست •

نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی وپیغمبری دراین زمان ازپیش نخواهدرفت عیسی وانجیل راعنوان کرده آیین دیگر آوردند وکردند آنچیزرا که درزمانهای پیش برادران آنها کرده بودند •

﴿ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم یخف علی ذی حجی ﴾

عجب است که آن گروه اعتراض آورده اند برعیسویان خواندن دعاهارا درهنگام تزویج دختران یادر وقت خالی نمودن مردگان بیرهان اینکه درانجیل نصی دراینباب وارد نگردید • وخود شان دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند باینکه دراینخصوص نیز نصی درانجیل ایشان وارد نیست • وملتفت نیستند براینکه کار بی نص واذن صریح کردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حکم را دارد اگر غلط است هرد وعمل غلط است واگر صحیح است اعتراض برعیسویان نمیتوانند کرد • ومع ذلك کارهای دیگر بسیار درخارج ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند که شرح وبسط درآنها دادن نیز زاید است •

اکنون را ازاین سخن بگذریم که مارا کاری بزرگتر درپیش است ودرهمچنان تاریکی که جهان را فراگرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم • در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته چارهٔ تشنکی خود را یابیم • این وجود آلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس برهانیم • بحضار قدس رسیم • روح قدس الهی را درقوالب جسمانیه ظاهر گنیم • عصای خداشناسی را بدریای حیرانی زنیم • وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم •

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم ۰ آتش فتنه های گراهی را بخلت خدای کلستان کنیم ۰ بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم ۰ اصنام تقلید وهوا پرستیرا بشکنیم ۰ هر معبودی را بجز ازخدای واحد باطل وتباه دانیم ۰ خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد ۰

﴿ من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ﴾
﴿ نی نی بجهم تمام است بجبونه کدام است ﴾
﴿ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ﴾

﴿ معیار چهارم ﴾

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات اوگفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین گردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین و بی دینی بقول مطلق مارا کافی تواندبود ۰

راست است ترك مطلق تدین وآسودگی ازکارهای زحمتی وفراغت ازمشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز راکاری است بسیار سهل وامر یست بس آسان ۰ لکن هرگاه امروز رافردایی باشد ومارا روز جزا وهنگام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامر بغایت دشوار خواهد شدزیرا که در آروز پشیمانی بکارنیاید وشاخ ندامت بارندهد ۰

﴿ آه اگرازپی امروز بودفردایی ﴾

اگر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومقررات این مطلب رابالاطراف درین نامه بپاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین ببیند وتصدیق نماید ۰ مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعها پیدا خواهد گردید که درهرشعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد ۰

علی هذا ازپرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم وازنوع دلیل موعظه برهانی آوردیم ۰

﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت ﴿ سرور ششمین ﴾ ازد وازده سروری که در توریة بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد ۰ کهاین کارمسلمانان چیست که سنگهای چندیرا بالای هم گذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند ۰ درجای دیگر مانند شتر هروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند ۰

ان کان الامر کما تقولون ولیس کما تقولون فانتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم ۰

چون سائل اززنا دقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که ۰ هرکاه کار چنان باشد که شما میگویید ۰ یعنی اعمال را جزا ومکافاتی نیست ۰ شما واسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب وماجور نخواهند گردید یعنی هرکسی زندگانی خودرا بخوبی باخرمیرساند وآخرش نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبد وارد آید

فقط هرگاه امر چنان باشد که آنها ۰ یعنی مسلمانان میگویند که دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقادرآنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید گردید ۰

﴿ معیار پنجم ﴾

اکردلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها پی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد • وهرکاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود • واینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختکی ومجعولی نتواند بود • واینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد • آن کروه را بر بی دینی واداشت مکرهواهای نفسانی وتسویلات شیطانی • پس زینت داد نفس امارة بسوء درنظرهای آنها نعمتهای دنیارا وپسندیده کرد آسودکی عاجل را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را • ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنگین بست واین اطفال خاك رافریب داد •

﴿ وه چه خوش گفت آن حکیم کامکار ﴾
﴿ که تو طفلی خانه پر نقش ونگار ﴾
﴿ در الهی نامه گوید شرح این ﴾
﴿ آن حکیم غیب وفخر العارفین ﴾

گراه کنند کان درمیان هرملت وگروهی چنان بوده اند که دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وگمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برد اشتند • وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند • وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون گفتند که مسیحیان ومعلمان در وغگوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین درکتب متقدمه کردند • وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید •

والحاصل در امر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس •

﴿ معیار ششم ﴾

قرار کار رادر امر دین بعداز اقرار بوجود صانع وتوصیف وتنزیه اوتعالی ودانستن اینکه ما برای کاری آفریده وناموس وشریعتی جهان را لازم است • چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم • که درهرحال بی دینی بکار مردخرد مند نخواهد آمد • وبخسارتی وسعادتمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود •

ملاحظه کردیم درمیان ادیان و بسیاری ازآنها را درخارج خداپرستی یافتیم • ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام وپرستش مخلوقات نیافرید • وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنها رادیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم •

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم • که ما وامثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم • وهرگونه خطا ونسیان از ما صادر میشود وهیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم • وناچاریم از اینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس رامطلوب است • کسانی رابیدا کنیم که جسدا ازنوع بشرند وروحا طاهر ومطهر • اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه گویندازاو گویند وهرچه کنند بامر او کنند • وخدارا بشناسانند امانه بسخن • بگویند خداعالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای ما بنمایند • وبگویند خدا قادر است وقدرت اورا برما بنمایند • بگویند خدا حکیم است وحکمت اورادر افعال واقوال خودشان برما آشکار کنند • بگویند خدا غفور است و بر ما ببخشایند • وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میگویند نمونهٔ آن را برای اثبات پیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز درشناسانیدن خویش بر مخلوقات بنحو اکمل صورت گیرد . ونیز از مساوی عیوب واز معاصی وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را درمیان خود وصانع تعالی واسطه قرار دهیم وهرچه گویند از خداد انیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت باایشانرا مخالفت باخدای بینیم . ویقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی باایشان دشمنی باخدااست . وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدارا نشناسیم .

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای گذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند . وکتبی آورده وآنهار ابالهامات الهیه منسوب داشته اند . وناموس وآیینی گذاشته اند . وازعلم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بسا نانی قولا وفعلا کرده اند . ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادگان ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند .

تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بمارسیده است (سه)ملت را درمیان ملل پیدا کردیم . که اعتنا بآیین آنها وبکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیگر ومخالف آن دوگروه آخر سخن میگویند وآنهارا تابعان ﴿ موسی وعیسی ومحمد ﴾ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه راباید بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازان سه معین نماییم وواسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم .

چون این سه گروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میگوید بعد ازموسی مسیح آمدوگفت مرا واسطهٔ خودتان

بخدای دانید . واسلامیان گویند محمد پس از عیسی آمد ووساطت خودرا بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست .

چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هرسه گروه قبول کردند ومجمل اتفاق برای این سه خصم متنازع است اگرچه اسلامیان را درحق کتابی که بایشان منسوب است سخن هست . ولی بقدریکه تصدیق ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود . واگر بکلی نیز نزاع آنها را برنداردیک قدری ازبنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیت در یکی ازآن سه گروه فی الجمله معلوم گردد تابعد ازان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیگر کدام یک ازآنها براثبات مدعا قادر خواهد شد .

﴿ شخص یگانه ﴾

دراین هنگام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه گانه بود پرونتانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد . ولی آیین عیسی را درخارج ازجملهٔ آیینهای مبتدعهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اگرچه عیسویان آن طائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را ازبسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان الهی رابتوانایی دردست دارد او را نیز درصف عیسویان نشاند وازراه توسع اورانیز عیسوی نامید . اگرچه درواقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیگر گویند وهمدیگررا مردود دانندهمه درراه حقیقی مسیحی نخواهند بود .

آنگاه یکی از آن عیسویان تازه بوده که بارا دری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بمصاحبت وگفتگو کردند •
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
ومقدمه برمقصود مانیز تواند شد •

﴿ عیسوی پروتستان از مسلم پرسید ﴾

آیاشماعیسی مسیح کلمة اللهوروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر
شمادر جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجیدنکرده است واز آمدن
اوخبر نداده است ؟ •

﴿ مسلم ﴾

تومگر صحبت میزان الموازین رانشنیدی وندانستی که اکنون سخن
درتعیین دین حق درمیان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی ومن ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی • هنوز دعوای شما
باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن و پیغمبر ما وتصدیق وتکذیب
از ما تمسک نمیتوانید جست • میدانی که میزان دوخصم منازع محل
اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون رادر موسی وتوریة اتفاق
اجمالی داریم •

﴿ عیسوی ﴾

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطواراو وابن الله
بودن اوو دیگر مطالب خود ماندرا مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستم •

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتوخیلی ممنون میشوم ازشما که ازعهدهٔ این سخن برآید
ولی هرچه میگویی ازروی انصاف بگوی وهر چه می آری ازروی
انصاف بیار •

﴿ عیسوی ﴾ ۱۸۷۰

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یکهزار وهشتصد
وهفتاد سال پیش از این باعلامات وآثاری که درکتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند
متولدشد وازاو معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی ازسعادتمندان
بانتخباب ایمان آوردند واین امر درکمال وضوح است •

﴿ مسلم ﴾

درتوریة ومانند آن چگونه خبرداده اند بطور صریح وآشکاری
علامات وآثارعیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای
یهود اورا انکارکردند ؟ •

﴿ عیسوی ﴾

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار ازعیسی خبرداد باوصف آن
انکارش کردند واذیتها نمودند وبالاخره بدارش کشیدند •

﴿ مسلم ﴾

عجب است که باآنهمه آشکاری کار درعیسی واخبار صریحهٔ صحیحه
ازکتب سماویه وظهور آنگونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار
کنند وگذشته از انکاردرصدد آزار او برآیند راستی عقل درتصور
وقوع این امر قدری ایستادگی میکند ! •

﴿ عیسوی ﴾

چراعقل تصدیق نمیکند این کار درنهایت وضوح است واز اینگونه
وقوعات در دنیا بسیار شده است •

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب اکنون بگو به بینم درکجا خبرعیسی را بطور صریح
وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تاویل وتوجیهی
نباشد ؟ •

﴿ عیسوی ﴾

چه میگویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرگونه تاویل
وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب
پنجم یوحنا صریح گفته است که اگرموسی را باور میکردید هرآینه
مرا باور می نمودید زیرا که اودرحق من نوشت •

﴿ مسلم ﴾

نوه کنفی آیات بسیار در توریة وغیر آن بصور آشکاری درحق مسیح وارد است حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکوبی وماشرط کردیم که بجز ازتوریة دلیل بکوبی که هم اکنونرا محل تفاق ماست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند •

﴿ عیسوی ﴾

راست است اماآن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنابود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! •

﴿ مسلم ﴾

اگر آیات شما ازتوریة وغیر آن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا ﴿ میزان الموازین ﴾ نوشت اگر بخواهید رجوع بآن کنید • وآنیکه میکوبی بنابراین نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید بااینکه عیسی وانجیل شما را هرگز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلک اسکات یهود نیز قرض بزرگ شماست •

﴿ عیسوی ﴾

بحث ازآیات واخبار کتب عهد عتیق را دراینجا نکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چگونه بیان آنهارا میکند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدیم که میکوید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مگر عیسی وانجیل ماوشما یکی نیست ؟ •

﴿ مسلم ﴾

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ماوعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیگر تفاوت دارند •

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه ای دارد ماتاحال نفهمیده بودیم که دوعیسی ودو انجیل بدنیا آمده است ! •

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزهاهست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بخواهم تفصیل این مطلبرا بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد • همینقدر میکویم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیقی است بنده خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است ازاولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها • که درزمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغکوی پیدا شدند وآیین او را تغییردادند وسخنهای اورا تحریف نمودند وبشارتهای او رادرحق پیغمبر ما پنهان کردند واوصیای حقیقی او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فراگرفته بود پنهان شدند • اکنون اگر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکر او راکافر میدانیم • واگر غیر این است واو پسر خدا ودرذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور از ایمان آوردن !همچنان عیسی موهومی بدارید که ماباآن توحیدی که نمونهٔ آنرا درمیزان نخستین ﴿ ازمیزان الموازین ﴾ توانی دید داخل درداره شرک والحاد نتوانیم بود • وجدا بودن انجیل مصدق مابا انجیل شماکه بعد ازعیسی نوشتند ونمیدانیم چگونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمها کردند از اینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد •

دیگر نکوید چرا دوعیسی ودوانجیل میکوید •

میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگرچه وقت تنگ است وراه من دور •

﴿ عیسوی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم • بکوید به بینیم

چه خواهید گفت •

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقه ایستاده وچند آینه گذاشته ایم که اورا بنگرند بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اورا نتوانیم دید • وآینه های مذکوره بیك طور نیستند اولا در بزرگی وکوچکی اختلاف دارند ثانیا یکی از آن آینه ها بزرك ومستقیم است وصافی وروشن وبعض دیگر باینکه بزرك هم باشند کم نما ومعوج ورنگین است وبعضی کوچك است وباوصف کوچکی مستقیم هم نیست واز اعضای شخص خارج یك عضورا نمایند لکن باعوجاج بارنك شده یاتاریك یابزرك از اندازهٔ خلقت وبااین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل راننمایم وآنطوراست که مامی نمایم •

حال عیسی نیز بی کم وزیاد چنان است که یکی ازصاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الامر شناخته اند وباقی دیگر در شناختن وشناسانیدن او در غلط هستند وهرچه میگویند باطل است • پس نمیتوان گفت که عیسی ما وپروتستانها وعیسی کاتولیك وروم ها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است • بعلت اینکه عیسی در خارج بجز یکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند •

﴿ عیسوی ﴾

دیگر در خصوص عیسی چه میگوید این سخن راقبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت وازآمدن او خبرداد ؟ •

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد • اکنون ما می گوییم هما نطوری که شما گفتید موسی درخصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هرگونه نوشته در آن خصوص بیاوری مانیز بدانگونه وصریحتر از آن را خواهیم آورد • واگر موسی

درحق عیسی نوشت درحق عیسی ماتوشت نه درحق عیسی شما •

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شد که بسیاری ازعیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند اورا قبول نکردند گاهی جنگ با او کردند وگاهی که عاجز ماندند جزیه وباج وفدیه دادند باینکه شنیده ایم که شما میگویید پیغمبر شما معجزات وخوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ •

﴿ مسلم ﴾

این کارها نطور شد که شما میدانید وآنطور شد که میگویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند ومعجزات وخارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند ودر صدد آزار او برآمدند •

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ما باشما در یك مجلس تمام نشود برا درانه دراین مطلب گفتگو خواهیم کرد • وخواهش دارم مجلسی دیگر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر از این صحبتها که موجب بصیرت درامر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اگر واقعا تعصب وتعنت را ازمیان بردارید وبادل پاك قدم بمیدان محاوره بگذارید وسخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شما را دارم ودر این مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد •

﴿ معیار هفتم ﴾

﴿ درمجلس دویم عیسوی بمسلم گوید ﴾

شما گفتید که دراین ملاقات بعضی چیزها ازمن سؤال نمایید اکنون بگویید که ازچه مقوله خواهید پرسید تامن بقدریکه توانم درایراد

جواب اقدام کنم •

﴿ مسلم ﴾

درخصوص عیسی بخواستم بفهمم که واقعاچگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یاخداو پسر خدا است ؟ •

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی گوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین خدا است واین الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت وبنوت وروح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است درسه صورت •

﴿ مسلم ﴾

درتوریة که میگویید الهامات الهیه است وخبرعیسی درآنجا موجود است بعضی آیات درآن هست که دلالت برآمدن پیغمبری بعداز موسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنها را بعیسی تأویل میکندپس بدین جهت عیسی را پیغمبرباید گفت ونسبتهایی را که درحق اوگفته شده است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید بیان کنید •

﴿ عیسوی ﴾

راست است در توریة بلکه درانجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن درانجیل بیان الوهیت وابن الله بودن اورا آشکارساخته است • همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحهٔ یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میگوید •

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانگاه ازالوهیت اوسخن آوردی پیغمبر خدانمی شود وخدا پیغمبر نمیشود درجایی عیسی را پیغمبرفرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میگوید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند • وازیکطرف نجات جهان وجهانیان را ازگذشتگان وآیندگان براو مخصوص میدارید و براو منحصر میکنید ؟ •

ازیکطرف خدا راواحد وموصوف بصفات کامله ومنزه ازهرگونه نقص وتغیرحال میگوید • وازاینطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را برا وجاری میکنید و پسر از اوتولید میدارید • درجایی انکارنسخ درکتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل راتابع ومؤکدتوریة وشریعت واقوال موسی میشمارید • ودرانجیل هم مینویسید که یکحرف ازشریعت به پنای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد • وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید • که بعضی از این متناقضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد • ونیز شما پروتستانتها که تازه تشریف آورده اید زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل راعنوان کرده بدلخواه خودتان آیین وآدابی مقرر میدارید • راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیارست می بینم • وبکسی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که برشماها وارداست تواند کرد •

﴿ عیسوی ﴾

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه • وکسی را نمیرسد که در اینمقام سخنی گوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیزدهم بیان این مطلب را کرد •

﴿ مسلم ﴾

درصحبت باشما مگر انصاف وبی غرضی راشرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت گویی وحقیقت جویی مقصودی ندارد میگوید باملاحظه وتأمل بگوید بهتراست • بنابرین نیست که هرکس درمخالف توحید وخداشناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبگوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند وگفتگو

درآن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکر وصبایای ﴿ سیل ﴾ نام را که از علمای شما است واوقرآن را ترجمه کرده است نخوانده که درآنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان از بلهان و احمقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگر مانند آن سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود . یعنی چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی ازایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سر زنش را در حق من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست وسخن حسابی شما در این مقام کدام است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آگاهی حاصل کرده اید ودین زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند و پازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را منحصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما آنها رابت پرست گفته ایم . اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور خدای واحد در حقیقت تاریه سری است از اسرار ذاتیهٔ خدای وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی گوید زیرا که این امری است مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند . شما را در جواب زرتشتیان چه سخن خواهد بود ؟ *

وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما از اینقوله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث وچه در ابوت

وبنوت وچه در استجنان عیسی در ذات خدا ومانند اینها مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی . وهیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت . وهر کتابی را که آنگونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریك است شما این بحث را دراین مجلس متروك بدارید اکنون اگر از سخنی دیگر در امور دینیه مناسب میدانید باهمدیگر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم وصحبتی که با انصاف نباشد بجز اضاعهٔ وقت حاصلی ندارد در این مطلب تثلیث بر خطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بما ندهید که ماهرگز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب میگویید اما سخن تنها بکار نیاید هر کس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همهٔ مواد جاری میدارد مرد تمام است وهمه نجبات با او است . بهر حال قدری هم باشما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تا خدمت شما برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در مجلس سیم مسلم بعیسوی گفت ﴾

مختص بکتابخانه مسجد اعظم قم

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بکناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قران نیز استنباط میشود وشخص کناهکار چکونه شفاعت جهانرا تواند کرد • وچون مسیح کناهکار نیست نجات جهان را در اومنحصر میداند •

﴿ عیسوی ﴾

چنین است ودر ﴿ میزان الحق ﴾ مانیز بیان این مطلب شده است وهمین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشر نا چار مصدر خطا وکناه تواند شد • ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست •

﴿ مسلم ﴾

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدا نکرده ام زیرا که حال انجیل وتغیرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمهٔ شماهم میدانید وماهم میدانیم وچنان میدانم که ﴿ میزان الموازین ﴾ مجعول بودن انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد • وکذشته ازاین سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود • خصوصا که میزان کار در نزاع دوکس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتوانید دلیل بیاورید • علاوه براین از انجیل شما دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بکناهکاری میکند • وهمین سخنان متناقض است که دلیل برمجعولی انجیل تواند شد •

﴿ عیسوی ﴾

ازکجای انجیل برکناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید باینکه مکررا انجیلها ونامه‌ها ورساله‌های آنرا ازاول تاآخر خوانده ام •

﴿ مسلم ﴾

مسیح همچنانکه روزه میکرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل درمواضع چند نیز آورده اند • درباب سیم لوقا میکوید هنکامیکه مردم غسل تعمید میکرفتند عیسی نیز چون تعمید یافته ونماز کرد آسمان کشاده

شد • ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد وشاکردان را نماز آموخت • وکویا نامی عیسویان درنماز کذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند • لکن شمارا نمیدانم اکرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امرزاید ومحدث دانسته اید واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید • وچون درنزد ما وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است که در انجیل است وامروز شماهم آنرا معتبری دانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چکونه است •

کلمة الله عیسی در نماز چنین میکوید • ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تومقدس باد • ملکوت تو نازل باد • ملکوت توچنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد • روزی امروزهٔ مارا درامروزده • کناهان مارا به بخشای چنانکه ماکناه کنند کان برخودرا می بخشایم • مارا داخل اغوا وکراهی نکن • تاآنکه مارا ازشریر رهایی دهی • چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست • آمین •

﴿ عیسوی ﴾

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبوررا خوانده باشد •

﴿ مسلم ﴾

این است که من درخصوص رعایت شیوهٔ انصاف تأکید دارم شما میکویید انصاف باماهست لکن اکراز انصاف بپرسیم کوید نیست آنجناب چنانکه درفصل ششم منماز را بیان کرد وبتأکیدامر باقامهٔ آن نمود البته خود عامل برآن بود وحاشا ازعیسی که عالم غیرعامل باشد •

﴿ عیسوی ﴾

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهرشده است • روزه کرفت ونماز کرد کرسنه میشد سیر میکردید میخوابید بیدار میشد سجده بخدای میبود ومعجزه می خواستند میکفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبراست

معجزی برمن داده نشد • وگاهی عاجز ودرمانده میگردید همینکه یهودان انقدر آزارها درحق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت خود را ظاهر ننمود • ومانند این کارها که معین است از اودیده وشنیده شده است • لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجنبهٔ ملکوتیت والهیت اوهویدا وغالب است • وفی الواقع کار مسیح سری است ازاسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد • اما کیفیت دعای مذکوررا باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آرا نمیکنم واز روی انصاف این سخن را میکویم •

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید • که هم توحیدوخدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایبه‌ئی نشنیده باشید • وهم نبوت وبیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت و پیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خود تان آورده اید وهمچنین تفسیر انجیل وسایر کتب کتاب یعنی ﴿ بیبل ﴾ را وتعیین صحیح وسقیم ازآنهارا بیک قاعدهٔ کلیه • وهکذا جملهٔ اطواردین وحقیقت کار وعلل واسباب این همه اختلافات را • که خدای جهان درروی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت • ومتناقضات اعمال واقوال انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله وهرچه از معقول ومنقول درامر دین وخدای پرستی تصور توان کرد • جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان کویند ومشروح دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی ازعلم یقین بعین الیقین وازآنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح ازشما خشنود شوند • دلهای شما ازتنکی بازرهد • چشم شما بینا کردد • کوش شما شنوا شود • مهر ازدل شما برداشته شود • ومهر ومحبت حقیقیه برآن بکذاشته آید •

ای برادرمن میفهمی چه میکویم • بمجزشریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بمجزآن نیست کوش بسخنانی که انس برشنیدن آنها کرفته نکن بادل پاك تدبر نمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد وتعصب ازشیطان است وهیچ شکی درامر دین بانعدد زایل نکردد •

﴿ میزان الموازین ﴾ را ازروی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی ازاهل آن بغرض نه بصدد رفع آن برآی • خود را برای روزجزا آماده دارو بدان که درآن روز پشیمانی سودندهد •

بالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا برکناهکاری خود شارا بمیزان الموازین محول داریم • شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی ازوقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست • دراینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما کویند • که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بمجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل برمعجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکندوعیسی بقول شما کشته شدوبعد ازسه روز ازقبر بآسمان رفت ازآنقرار پس درحیات خود هیچ معجزه ازاوظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت ازانجیلها ونامه‌ها است معتبر نیستند • دراینصورت شمادر جواب چه میکوید باینکه درقرآن آیتی درنفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما ازآیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آرادر جواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکوید •

﴿ عیسوی ﴾

شمارا می خواهیدبزور رکاب بکشید • من میخواهم شمارا هدایت براه نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی رابشما نشان دهم • حال شمارا باسلام دعوت میکنیم • وبس ازهمهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود و بی ادراکی آنها آشکاراست درمقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *

درقران خودتان نمیخوانید ﴿ انجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود ﴾ سخن آنکونه دشمنان منند رادر مقابل کسی که ازروی برادری سخن میکوید میتوان آوردراستی از شما بعید است که ازقول یهودی برما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتو یهودی نباشد هر کس نخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها ازمرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نگاه کرد که نکوینده وجواب سخن را باید گفت نه بشنونده جاهلان اعتراض بشخص کوینده درخارج ازمطلب آورد *

﴿ خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نکویی وفر بهی ولاغری ﴾

﴿ انظرالی ماقال و لاتنظر الی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصود م جواب نگفتن برشما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن راخوش ندارم خودشما هرچه میکوید بیاورید اکر جواب آنرا توانستم خواهم گفت واکر نتوانستم اعتراف میکنم ومدعی این هم نیستم که من همه چیزی رادردنیا میدانم ومانند این ادعارا امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال کددر خود میکوید نمیتوانید ازتعصب وغضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما اززبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی واین یکی رانیز علاوهٔ برمقاله نمای که آیا شما میکوید معجزات پیغمبر شمار ایجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مکر شمادر مقام انصاف انکار این کار راتوانید کرد مکر ازروی حقیقت غیراین را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴿ مسلم ﴾

کرفتیم که این مطلب چنان است که میکوئی فقط ازشما میپرسم کما کربهودان ومخالفان باشما درحق مریم وکفتهای اودر خصوص پسر پاك خود . وهمچنین در بکر بودن او وعصمتی که دراومیدانید . وخبرها وشهادتهای حواریان باخواص اصحاب او ومانند آنها را درخصوص معجزات عیسی . بشمابکویند که همهٔ اینها که شمامیکوید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که کفت هیچ علامتی برمن داده نشده است . وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیلت دردلهای عوام الناس جایکیر نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید و پس از او آن کشته شدن واهانتهای منسوبه براورا اسباب مظلومیت اوقرار داده وانکار قلوب را وسیله کردند . وانجیلها ونامه ها ورساله هاازرأی وخیالات خودشان نوشتند . واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم راتوانند بود شما رادرجواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

راستی ازشما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکاراست . ومیدانید کسی که بنای کار خود را برتعصب کذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد . ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴿ کوردل راکه مغزتیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد ﴾

﴿ دل کراه پاك نتوان ساخت * سفها را حکیم نتوان کرد ﴾

آنها همان کسان هستند که باوجود دانستن اخبار عیسی از توریة و باوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اورا کردند وروز بروز برانکار ولجاج خودشان افزودند وبالاخره نیز میدانی که چها کردند *

﴿ مسلم ﴾

بدنکوئی ولکن پیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی رانمیکوید

که اگر عیناً آن سخن رادرورد براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد • حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبر ما لجاج وعناد میورزند • وبااینکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیق وایمان آورند کان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند • که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد • وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات اوخاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیهٔ که هیچ عاقل بانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد • وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سرآنها بود • ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند مارجزیه دادن وخواری اعضای فدیه ودیگر حقارتهارا برخود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا برخود هموار نکردند • واکنون چگونه میشود که ایشان گذشته ازاهل انصاف آنهارا زیر بارتکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا روسای آنها برترک اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا ازاعمال بازداشتند • درجواب این سخنان که برشما وارد است چه خواهید گفت ؟ • اکنون اگرشما انصاف وتدین دارید ومقصودشمامطلب فهمی است • قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعد اگرلازم شد بازصحبت خواهیم کرد • باهمدیگر ان شاءالله ملاقات میکنیم • شمارابخدا سپردم • آدبوٌ •

﴿ معیارنهم ﴾

دلائل حکمی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهر گونه تغیروزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استحنان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هر گونه تغیر وحدوث ونقصان را • بابداهت عقل درك وضرورت مستقیم ادراك • ما را راضی نتوانند کرد بر اینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را • بندهٔ مخلوق وعبدمرزوق خدا دانیم • که عبادت خدای را بجای آوردی • نماز میکردی وروزه میداشتی وسجده ونمودی ومناجات ونیازی باخدای داشتی • ودرباهای بسیار میگفتی که اعمال من از من نیست بل ازخدا بیست که مرا مبعوث کرد • بل ابداً نسبت پدری رابخدای نداد که خدارا پدر گفتن هرگز روانبود ﴿ وآنچه ازاین گونه منقولات انجیلیان آورده اند ازسهویاتی است که ازتعبیرات دعوت کنندگان بعدازعیسی ناشی شد وازترجمه هایی است که تغییر دادند واگرانجیل اصلی را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴾ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآیینهٔ جلال وجمال الهی بود وایضاً درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است •

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدابود وهست ودرنزد خدابود وهست • ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواندهم بشود • زیراکه ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد • بل اگر حقیقت کاررابفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیراز مسمی است بالبداهة •

﴿ شهادة کل صفة انهاغیرالموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیرالصفة ﴾

تمامی مشتقات ازاسماء وافعال ازفعل صادر وبرآن متفرع است ویاازمصدر که آن نیز فرع است ازفعل • ملاحظه کن ازقواعد صرفیه که حقیقت کار برتو روشن گردد • ازفعل تو که نَصَرَ است یانَصْرٌ درهنگام یاری کردن این فعل ازتوصادر گردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تونداردواین فعل نصرت را لامن شیٔ

هست کردی وبوجود آوردی بعد ازآنکه نبود • پس به بین که ازآن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید وبرای دیگری نام منصور گفته شد وبرآن نصرت منصر صادق آمد • وهکذا تمامی افعال واسماء رانسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود • وخدای آیات علامات شناسایی خویش را درمخلوقات برمخلوقات می نماید •

پس نسبت کله را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است ازفروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است ازاوصاف متعددهٔ زید که آن زید ازجهة ذات متبارك ازتنزل درمقام اوصاف است یعنی ازجهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مگر صرف ظهوری ازظهورات زید من حیث الظهور • واین مطلب را درخود آشکارا توانی دید •

﴿ وفی انفسکم افلا تبصرون ﴾

﴿ خود را بشناس تاخدای را بشناسی ﴾

خدای را ازآنگونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن • خدای معرا ازحدود ومنزه ازصفات کم وکیف است • واو را زمان ومکان وجهة ونسبت امکانیه نیست • اثر صفت مؤثر را مانند است •

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

کلهٔ خدایرا حدود واعراض نیست • وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی • وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد یعنی بظهور اشراقی یکی ازحروف آن کلمه راعیسی ودیگر راموسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه از یکی بیشتر نیست • وبرحسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا کردد وکثرت حاصل کند • وبجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند • تا آنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ایجادیه ازآن نقطه نوشته شد • وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی ازدوات زخت کلمه وفیض ابدی خود برداشته ونام آنرا

نقطه علم نهاد • وجهان را بدان نوشت والی الأبد منوبد •

﴿ العلم نقطة کثرها الجاهلون ﴾

﴿علم﴾ دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او همان ﴿نقطه﴾ است • که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد • واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید •

خدای توانا درابتدای آفرینش بجز یك کلمه بیشتر چیزی نیافرید • وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند وبلفظی که فرمودند بیان کنیم •

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت وبلفظ غیر منطق • وبالشخص غیر مجسد وبالتشبیه غیر موصوف وبالون غیر مصبوغ • وبالبصر غیر محسوس بری عن الامکنة والحدود مبعد عن الاقطار • محجوب عنه حس کل متوهم •

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا • که آن اسم باحروف مصوت وقبول صوت کننده نیست • وبلفظ بنطق نیاید • وبشخص مجسد نیست • وبتشبیه موصوف نکردیده • وبرنکی مصبوغ ورنکین نشده است • باچشم محسوس نیست • ازمکانها وحدها بری است • ودور از جمله اقطار • حس هرصاحب توهمی ازاودرحجاب است •

اینکه کفتیم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا نابدید است • همچنانکه انتها بی پایان است ودر حکمت برهن است که ﴿ مالا آخر له لااول له ﴾ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز وپایان تصور نتوان کرد • وبالجمله اکر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمات تکوینیهٔ او تعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینده ها ی نمایندهٔ جمال الهی هستند در اینجا سخن کوییم ازمطلب بازمانیم با اینکه ما را کتب

سخنگوئی در این میدان لنگ است و زبان بیان کند •

﴿ قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی ﴾

﴿ لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

در اول انجیل یوحنا میگوید ﴿ بود در ابتدا کلمهٔ وآن کلمه درنزد خدا بود وآن کلمه خدا بود ﴾ عبارتیست که آنرا تحریف کنندگان از انجیلیان تغییر دادند • واین تغییررا دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکلم میدانیم • وتصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیر خدا باشد • وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی در اصل انجیل • وواضح است که آن کلمهٔ خدا بود • ویوحنا برای تاکید بعد از ان گفت واین یعنی کلمهٔ خدا در نزد خدا بود • ولفظ بود نیز در اینجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدا بود وهست وخواهد بود • ونزد خدا که گفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست • وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین گفته شد این است که یوحنا میگوید ﴿ هر چیزی از آن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات در آن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود ﴿ وحیات نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود •

﴿ اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر ﴾

﴿ نور نیز در ظلمت درخشان شد وظلمت نور را ادراك نکرد ﴾ یعنی استکبار آورد وانکار نمود وربوبیت ومظهریت و وساطت او را نپذیرفت وموجب سربان کدورتها وشرارتها وناداتیها در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت گردید •

این ظلمت مخلوق است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرگی گردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود و برای بیداد اشتن نور خود آنگونه

سلطنت را باو عطا فرمود • واین مطلب مفصلی است که در بیانات علمای اسلام از اهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است • واگر اصل انجیل در دست بودی یا همین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لااقل بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف و بی غرضی آنرا خواندندی • واضح وآشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند اصل وترجمهٔ آنرا • باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ از عبرانی تواند بود • وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل گردید بزبان عبرانی است • که هیچ پیغمبری مبعوث نگردید مگر بلسان قوم خود وعیسی والسان عبرانی بود • انجیلهای معروفه را ازراه مجاز انجیل گفته شود •

یوحنا در انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت را بطور یکه ترجمهٔ آنها را آوردیم ذکر کرد بعد از آن رابه بیان از حالات مسیح میپردازد • وبرای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است • انجیل کتابی است آسمانی ومطالب او همه حکمتهای الهیه است وبیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت وامثال وعبر ومانند آنها • نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی از پیغمبری بامکالمات وافعال وحرکات از کسی که کتاب مذکور برای او در حیوة وی نازل گردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن کتاب مخاطبات خدا است با پیغمبر خود ندروایات وصی آن پیغمبر از اطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودهٔ از این قرار است که گفته شد • ودر نزد شخص هوشمند نیز این مطلب آشکار است • نهایت کار این است که در میان بیانات احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت و بر مردم چنان گفت یا چنان کرد وواضح است که از سخنانی که مسیح میگفت یک لختی از انجیل بوده است ولی سخن در این است که آیات انها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند یا نه • پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام تواند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه • که اکثریا احوال مترجمین وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت صحت ترجمه‌های حاضره غیرموثق بوده اند •

﴿ معیار دهم ﴾

اگرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجماً مطلبی است که شخص دانشمند با انصاف اقدام برانکار آن نمی کند ودرنزد اسلامیان نیز ازضروریات است • ولی چون صاحب میزان الحق این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف وتغییر راه نیافته • وپس از آن تمامی سخنان خود را براین اساس متفرع کرده است • بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد •

گذشته ازاینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را سخن معتبر ومقبول نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها • ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیگر آن راغیر معتبر دانسته اند • وبعض دیگر بعکس آنها گفته اند • ونیز درحق مؤلفین وجمع کنند گان کتب عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست واکنون من معذور ازذکر آن تفصیلات هستم ومرعوام را فائده از آن ملحوظ نیست • وهرگاه تنها امر ترجمه وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند • وکسانیکه از کار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کند وبناچار تغییر خواهد پذیرفت •

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود •
حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلقی کردند وچون متفرد شدند دراخذ کردن چنانکه مشائین وروا قیین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾ بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود • خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره وبمجهد اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند وبسا شد که هرلفظی را جداگانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی دربعض الفاظ از مجموع حاصل شد • چنانکه اگر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی ترجمه کنی وبگویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو گفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) •
به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدر اختلافات پیدا کردید • باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واشتباه نیست وباینکه این مطلب کار دین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم •
درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلا نموده آید •
یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴿ ۴۳۸۲ ﴾ سال گفتند •
جمی از کاتولیك ﴿ ۴۶۲۶ ﴾ سال گفتند •
کروه رومیان ﴿ ۶۱۳۱ ﴾ سال گفتند •

ودر نزد بعضی ﴿ ۶۲۱۶ ﴾ سال معین گردیده وغیر اینها نیز اقوال در اینباب بسیار است •

از مشاهیر مورخین انگلیس ﴿ چنبرس ﴾ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ۱۲۸۵ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرده نوشته است • که چون بعضی از ملتها که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تازمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات در شئ حاصل نمیتوان نمود •

ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم تازمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی ﴿ ۱۶۵۶ ﴾ سال معین میشود •

درنسخهٔ یونانیان ﴿ ۲۲۶۲ ﴾ سال است •

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ۱۳۰۷ ﴾ سال است •

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنان است •

که در نسخهٔ عبرانی ﴿ ۰۲۹۲ ﴾ سال است •

ودر نسخهٔ یونانی ﴿ ۱۰۷۲ ﴾ سال است •

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ۰۹۴۲ ﴾ سال است •

والحاصل اگر بخواهیم از اینگونه اختلافها ودیگر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیاوریم کتاب بزرگی باید بنویسیم ومرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل وتطویل ما نیست •

درماخذ جمع وتالیف کتب عهد قدیم گذشته از اینکه اختلافات بسیار درمیان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست ﴿ جاملز ﴾ نام که از علمای کاتولیك است درکتاب خود که درسنهٔ ﴿ ۱۸۴۲ ﴾

طبع شده است مینویسد که نسخه های توریة وسایر نسخه های کتب عهد عتیق دردست فشون بخت نصر پایمال شد بعد ازان هر چند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انتیوکس پایمال گردید • این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد وکتاب مذکور را نشان داد •

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تامیزان پروتستانی را بفهمی وبدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است وبهیچ وجهی محرف نگردیده است ومقصودش از این سخن آشکاراست • وگرنه خود اختلافات وسخنانی را که محققان مفسرین وعلمای عیسویه در وقوع هر گونه فساد در کتب مذکوره گفته اند بهتراز من وشما میدانند •

﴿ هورن ﴾ نام مفسر انجیل چند آیات از انجیل وکتب توریة را محرف میداند چنانکه درجلد دویم از تفسیر خود نوشته است • ودرانجا فقط یکفقره را برای نمونه بیاوریم تاجواب میزان پروتستانی را که میگوید تحریف راجهتی نبود که اقدام برآن کند معلوم کنی •

درفصل یازدهم انجیل منسوب بمتی مینویسد که عیسی شروع بگفتار درحق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدانجا که گفت • یحیی از پیغمبری نیز بزرگتراست زیرا که اوهمان است که درحق او نوشته شده است ﴿ یعنی درکتاب ملاخیا ﴾ که ﴿ اینك من رسول خود را در پیشرو توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کند ﴾ حقا بشما میگویم که درمیان زادگان از زنان بزرگتر از یحیی تعمید کننده ظاهر نگردید امادر ملکوت آسمانها کوچکترین ایشان ازا وبزرگتر تاانکه گوید اگراورا قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد •

درنسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی ازکتاب ملاخیا نقل کرده است واثبات اخبار اورا کرده است چنان است که ﴿ اینك من رسول خود را میفرستم تاراه مرا راست کند ﴾

﴿ هورن ﴾ مذکوردر انجیل متی پسند که درنسخهٔ قدیمه کاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش وبفهم که علت این تحریف چیست که چون درتوریة اخبار یحیی وارد بود ومسیح تصدیق یحیی را کرد واورا تمجید نمود بطوری که اکر لفظرا تأویل نکنیم رتبت یحیی ازمسیح بالاتر خواهد بود زیرا که کفت درمیان زادکان ازنزنان ازاو بزرکتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیزدر جزو زاد کانست و ازآنطرف میخواهند عیسیرا بخدایی منسوب دارند • این است که عبارت توریة راتحریف بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمدوبعثت او که مقامش ازپیغمبری بالاتراست تمهید مقدمهٔ عیسی است • اکرچه این مطلب را اکر تغییر نمی دادند ومی نوشتند که یحیی کفت عیسی ازمن بزرکتراست وپیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و درعلل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیااست ودرانجیل متی ازقول عیسی باستشهادآورددربعضی ازنسخه‌های قدیمهٔعبرانیه بنحوی است که کفته شدیعنی لفظ ﴿ در پیشروتو ﴾ نیست ودرترجمهٔ دیکرازتوریة وکتب عهد عتیق وجدید که ازجانب جمعیت انکلیزی درسنهٔ ﴿ ۱۸۲۷ ﴾ در پاریس بزرکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ﴿ ۳ ﴾ ملاخیا که درصفحهٔ ﴿ ۹۸۳ ﴾ است چنین آورده است *

﴿ اینک من رسول خودراخواهم فرستاداودرحضورمن راه راراست کند ﴾

این ترجمه نیز مخالف باعبارت آن انجیل است که باکتاب مذکور دریکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی باکتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چکونه تحریف میدهندوعبارت مغایربا صل آن رابعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعدازآنکه عیسی میکوید درمیان زارکان اززنان برزکتازیحیی کسی ظاهرنشد وخوداز اونمید میکردومیخواهند اوراخدا وپسر خدا کویند تحریف ندهند چه کنند •

این است که درجاهای دیکر ازانجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی کفت بعدازمن خواهد آمدآنکسی که پیش ازمن آفریده شد ولکن درانیکه جمله‌ٔ این سخنها را دستکاری کرده‌اند حرفی نیست • اکر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت ازپیغمبرآخرالزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنندزیراکه بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریده است واکر بشریت اورا کویندآنهم که قطع نظر ازملکوتی اوجسمی بودازاغذیه وازعناصر چهارکانه که طفل بود وباغذیه بزرك شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول کردید وبقوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاك از قبر برخواسته وبرذخارفت • که تفصیل این مطلب رادرضمن بشارات ازانجیل خواهیم آورد •

والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است ازتحریفات آنها حقیقت حال برتو روشن خواهد شد •

ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیاخبر داد • وچنان کفت که اکر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهدآمد • وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن کفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد • واینکونه حلیات را درجای دیکر بیان خواهیم کرد •

چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از ﴿ ایلیا ﴾ درخاتمهٔ کلام مشام ادراك برادران روحانی راعطرناك کنم •

﴿ لیکون خاتمه مسکاوفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ﴾

درمیزان چهارم ازانجیل یوحنانیزاستنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرآئیل منتظر برسه کس بودند که عیسی بودی

وا یلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است وازاین عبارت که عیسی گفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که اوفی الحقیقة ایلیا نبود اگرچه من حیث المظهریة ایلیابود • چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیگر نیزمبرهن است که ایلیایی بوده است که عیسی بشارت بر اومیداد وبنی اسرائیل منتظر او بودند •

درانجیل آورده اند که عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریك شدودر آخرین هنگام عیسی با آواز بلندی اگرد که ﴿ الیا الیا لما صبختانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است ودرمتی چنین ترجمه کرد که ﴿ الهی الهی چرامرا ترك نمودی ﴾ کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن راشنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند • تاآنکه میگوید دیگران گفتند باشد تابه بینیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید • وعیسی باردیگر ندا کرده روح را تسلیم نمود •

ازاین سخن بنی اسرائیل نیزپیدا است که ایلیای علی الشان درمیان ایشان معروف بوده است که درماند گان را اغاثت میکردی و یاری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود •

﴿ کنت مع الانبیاء سرا ومع محمد جهرا ﴾

دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك وجدان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه گانه وچگونگی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار گردید وتمام بیان در طی سه میزان دیگر گفته آید •

اگرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطات آورده ومن بالطبع ازسخن گفتن بامرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواندبود که بداند کسی حقیت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنگام مخاصمه بخواهد بغلط اندازی سخن گوید • فرضامیداند که درمیان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات هست ومیداند که کلا او بعضاً از آنها راجعی از خود اهل کتاب غیر معتبر دانسته اند وکتابها نوشته اند • ومع هذا مینویسد که توریة وانجیل هرگز تغییر نیافته است وسهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است •

عجب است ازمؤلف مذکور که در صفحهٔ ﴿ ٤٥ ﴾ کتابش بعد از ذکر آنکونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه برغیر آنها تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه ﴿ دیگرآنکه خدا یهودان تأکیدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافت وکم ننمایند چنانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبهٔ متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادا یك کلمه وحرفی افراط وتفریط کردد ﴾ •

کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی ومن بکان بکان اختلافات وزیادتها ونقصانهای نسخه های کتب عهدعتیق را برای اومی شمردم • وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ او گفتم بروی مبرهن میداشتم • چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای درخصوص تاریخ وغیره آوردم • وآنهمه تفاوتها برای اثبات مطلب یقینا کافی است •

ازخدای درخواست می کنم که مرا وجملهٔ حق جویان را از صفات بی انصافی وحق نشناسی نگاهداری فرماید نمیدانم تأکید خدا در محافظت کلمات توریة پیشتر بود ویادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده وبشارت اورا داد • وعجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را ننمودند • ولی مانندعیسی کلمةالله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة ومانند آن پیدا کرده اند
که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت
در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
امر خدایرا کرده باشند *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه مالك الملك والملكوت ﴾

﴿ میزان سیمین از میزان الموازین ﴾

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ وتغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام ومانند آن آورده اند •
• واین میزان نیز مشتمل برده معیار است •

﴿ معیار نخستین ﴾

سخنان مؤلف را در خصوص اثبات صحت توریة وانجیل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحریف ونسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحهٔ چهار دهم تا صفحهٔ پنجاه ودویم توانیم دید واز متن عبارات او پایهٔ سخنان او را توانیم فهمید •
در آنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة وانجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی در مقام استدلال باخصمی خود را راضی نتواند کرد براینکه آنگونه دلیلی را که هرگز گواه بر مدعای او نیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیار ترین ملتها در امر دین خواهد رسید •
برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را ﴿ که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویهٔ موجوده آورد وبعضی از آیا تا نیز تماماً درج نکرد ﴾ در اینجا ذکر کنیم وحکم دلالت آنها بر مطلب صاحب کتاب حوالت باهل ادراك وانصاف داریم •

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾

وماتفرقوا الا من بعد ماجاءهم العلم بغیا بینهم ولولا کلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب • فلذلك فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواءهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر •

﴿ آیت دومین از سورهٔ عنکبوت ﴾

ولاتجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون •

﴿ آیت سیمین از سورهٔ مائده ﴾

الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم •
حاصل وجه استدلال مر مؤلف را از آیات مزبوره بر مطلب خود چنان است • که مقصود از اهل کتاب در قرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که بر آنها نازل کردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف و تغییر نیز در آنها واقع نشده است • وچون در این انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ما موافق تفاسیر وتأویلات ما موجود است لهذا انجیلیان در راه صواب هستند • وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترا در محرف بودن یا العیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی بر آن ندارند •
سخنی است رنگین واستدلالی است شیرین • هرگاه عیسویان را نیز بدینگونه براهین پرو نستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . تاز و داست آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا درآن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد باز خواست نشوند ودرمیان ملتها رسوانگردند . آفرین برادراك شما آفرین برهمتدانی شما والحاصل گویا مؤلف رادر مورد سخنگویی اشتباه شده است •

میتوان گفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است وعدم دلالت آیات قرآنی رامرمطلب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بچارهٔ گمراه بصراط مستقیم پروتستانی امری بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند وعلی التدریج اصحاب یکی بودن که درجهان فراهم آیداین است که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه برمطلب داشته باشدو خواه نداشته باشد . همینقدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیز توریة وانجیل راتصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواند آمد •

ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است والهام خدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت رایتو وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت . اگراز قرآن میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پیش از این توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل کرد یدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانگونه نزول آن را بتوانیم شناخت •

﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیا مردا گاه بادراك تواند گفت که این توریة وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است . اگر انصاف دهی واز عیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی گفت نی •

مگرخود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد وبردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی از آنها را ورروایت نقل

خود راروایت کرد آنها نیزدر حادثهٔ اپنوکس تباه شد . مگر ماخذ انجیلهای چهارگانه وباقیلاهایی راکه مترجمین واهل تاویل بسرآنها آوردند نمیدانید . مگر تصحیحات متعددهٔ آنهارانداننید •

مگرمعنی وحی والهام الهی رادرنیافتهٔ . انجیل اگر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه درآن انجیل است تعلیم است وبشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است وبشارت دادن برنزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار اوموجود است . این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی ازاعمال وکارهای اواست تازمانی که باعتقاد شما مصلوب گردید •

مگرنمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان دراناجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای . مگرنمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه ازایشان بانصال سند بدست مارسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ برعیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندگان بر پیغمبر مانیز جاریست . مگر نمیدانید که انجیل متی را اوخود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد وازآن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنرا تاکنون معلوم نکرده اند که کیست وحال اوچیست ! •

مگرنمیدانید که این انجیلها را ماخذی صحیح دردست ندارید وچه قدر اختلافات در روایت اصل آنها ودرتعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویهاست •

ازاحوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنها درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریة وانجیل که ازسی هزارتا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت را درآنها وترجمه های آنها اعتقاد کرده اندمگرآگاه نیستی ؟ •

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مکر نشنیده که او را نسبت بارتداد دادند و همان انجیل متی را معتبر دانستند و از کتب عهد عتیق تنها توریة را مسلم داشتند و همان متی را نیز بعبرانجیلی که در دست شما است روایت کردند که گذشته از اختلافات دیگر باب اول و دویم انجیل شما در نسخهٔ آنها موجود نیست *

مکر از فرقهٔ مارسیون که در نزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند و آنها نیز جملهٔ فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی نداری که بجز انجیل لوقا وده رساله از پولوس را که صحیح انگاشتند وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع هذا انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است . مکر از تعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها اکنون متروك است آگاه نیستی *

والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های گوناگون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی از جملهٔ فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود ونصاری حاصل تواند کرد . ومارا در بیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در اینمقام کفایت تواند داشت *

﴿ معیار دویم ﴾

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که ازایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا تعداد کرد وگفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است درکاغذ پوستین درچهارصد وپنجاه سال وچهارصد سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانگلتره وبترسبورغ موجوداست وغیرازآنها آنچنان نسخه ها دردست مسیحیان

بسیارهستند . وپس ازآن دعوی کرد مطابقت همه آنهارا باکتبی که الآن دردست دارند *

این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بمعیار بصیرت بمعیار آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج ازمحل نزاع *

﴿ اولا ﴾ اینکه میگوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است . این سخن وابطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیز بزبان او وبنی اسرائیل که آنجناب برآنها مبعوث گردید خواهد بود . وانجیل متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری ازعیسویان عبرانی بود . وکاتولیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین گویند *

﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلها را هیچ نگفت واصل نسخه ها را که متی ولوقا ومرقس ویوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است ودر کدام کلیسا مانده اند . ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه با نسخه های اصلیه نیاورد با اینکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تا آنکه قدیمی بودن آنها بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنها نیز قرض دیگر اواست *

﴿ ثالثا ﴾ باوجود مسیحان ودعوت کنندگان دروغ گوی وتحریف کنندگان که بعدازعیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق براین مطلب است آیادیگر میتوان گفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند وحال آنکه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *

﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعا کرد حال آنکه این دعوی خود برهان برکذب وبطلان آنست . کی وچه وقت ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد درمحضر معتمدین

راهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خودآنها وآنها وبا این انجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده اند پیدا نیست • بلاینکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیگر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت •

درنزد مردم هوشیار حال توریة وانجیل واضح وآشکار است واگر بخواهیم تحریفات واختلافات غیر محدودهٔ آنها رایکان یکان بشماریم گذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست • ومتن عبارات آنها دلیل برمجعول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرگی جدا گانه باید بنویسیم •

اکنون قدری ازحال توریة وسخنان نالایق اورا که نسبت بانبیا آورده وخود ساختگی خودرا آشکارکرد درانجا برای نمونه بیاوریم • اگرچه بیانات گذشته دراثبات مطلب قویا کافی است • ودر این باب معیاری جدا گانه بخوانیم •

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

دختر بزرك ﴿ یعنی دختراوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك گفت پدرما پیرشده است ودر شهر نیز مردی نیست که بعادت همه جای باما جمعشود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا اوبخوابیم واز اواولاد بیاوریم • آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید واونفهمید چه کرد وندانسته بادختر خوابید • فردای آنروز دختر بزرك بکوچك گفت اینك من شب دوشین بابدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم وتوباوی بخواب واز پدرمان اولاد بیاوریم • آنشب رانیز شراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته باوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد •

وهردودختر لوط از پدرخودشان بارورشدند پزرکی پسری آوردونام اورا مواب گذاشت وپدر موابیان اکنون اواست • کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی گذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی •

درسفر صموئیل ثانی ازتوریة است که سفر ملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم •

داود علیه السلام را ازپشت بام چشم بیك زن ببسیار خوش صورتی افتاد وفرستاد وازاو جویاشد گفتند زن اوریااست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بارورشد وشوهر اورا خواسته • تاآنکه میگوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبزدبواب فرستاد ودرآن نامه نوشته بود اوریا را هنگام جنك بسیار شدید پیش بینداز تا آنکه کشته شود وچنان کردواوریادر جنك کشته شد •

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدر فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه درانجا بیاوریم که سخن بدرازنکشد •

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت • ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان • ازکسانی که خدای بنی اسرائیل گفته بود که باآنها ازدواج نکنید زیراکه دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند • سلیمان بعلت محبت باآنها که هزار زن ازخاصه ومتعه وکنیز ازآنها داشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیگانه کردند ودل اوکه باخدا پاك نبود • برخلاف دل پدرش داؤدشد وپیروخدایان صیدونیان گردید •

بعداز این سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است •

به بینید حال توریتی راکه میگویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است • ازکجای توریة بیاورم که بوی الهامی وابی شائبه

محض تکذیب بحانه مسجد اعتنم • لم

تغییر نتوانی ازآن استشمام کنی •
از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جاخدا مهما نیها میکند
زدانبیائی آید صعود ونزول میفاید وبچشم ابشان مرئی میشود
پیغمبرهای خودرا فریب میدهد العیاذبالله تعالی من هذه الالهامات •
افسوس برچنان میزان الحق باد که باهمهٔ این احوال میگوید یك کلمه ویك
حرف درتورية وانجیل تغییر وتبدیل و زیادت ونقصان واقع نشد •
ودلیل محکمی که دراین مقام داردابن است که خدابه بنی اسرائیل
وعیسی درانجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابهارا حفظ ونگاه داری
کنند وزیادوکم ننمایند • حال آنکه همان امر خدا ومسیح بآنها
دلیل بر وقوع تغییرات درکتب است •
برهان دیگر نیز ازقران آورد که خدا تورية وانجیل را نازل
کردهاست. پس ازاینقراربنده کتابی تألیف کنم ونام آنرا انجیل ویاتورية
بگذارم وبگویم خدااین کتاب رادرقرآن خبرداد زیرا که نام آن انجیل است •
والحاصل اگربچشم انصاف ودل بی آلایش بستم بنگری حقیقت
حال را خواهی دید • وتصدیق مرا خواهی کرد • واگر
انصاف نکنی وستم برخود پیاوری حرجی برمن نیست وجرمی
برمن نخواهد بود •
اینکه شهادت قرآن را درحق تورية وانجیل خواندی البته آیات
تحریف رانیز خوانده ودانسته • از تو انصاف میخواهم که آیا این
قرآن دربدو اسلام این سخنان را درملاء یهود ونصاری وبمواجهت
ازعلما وبزرگان آنها بطور طعن وتعرض نیاورد • وآیا آنها اهل
لسان نبودند ﴿ اولا ﴾ از قرآن نمی شنیدند که بدروغ گویان لعنت
میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییر را به یهود ونصاری
میدهد ﴿ ثانیا ﴾ این دوسخن متناقض را از اونمی دیدند که دریکی
تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند ودرجای دیگر آنها را
محرف می شمارد آیا بزرگان یهود ونصاری باهمه کبر ونخوتی که درنهاد
اعراب بود وازپی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بگویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب
مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میگویی باآنکه خود
درقرآن گفتی •
﴿ فنجعل لعنةالله علی الکاذبین ﴾
چه آسانتر ازاین بودی که این سخن رابگویند ومانند نصارای نجران
نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند. وپس ازآنکه ایمان آوردن را
عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود گرفتند •
اگر گوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را
بگویند ﴿ باآنکه آن مقام جای شمشیر ومقاتله نبود بل هنگام
مجادله باسخن وتفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه
نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را گرفته وهرگونه اعتراض را
باآنحضرت میکردند ﴾ پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان
خودرا بزبانها نینداختند وفریادنکردند که دروغ پیغمبر در اطراف
جهان منتشر وشایع شود • وشکی دراین نیست که اگر سخنی ازاینقوله
بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند •
همچنانکه بسیاری از محاورات ومجادلات علما وبزرگان نصاری
ویهود وسایرملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ
ثبت وضبط گردید •
حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکار عربی
وفصیح نیست وآنحضرت شهادت بپیرمردی ازعرب که اورا بمجلس
خواستند ومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ گفت استهزئنی
وانا شیخ کبار • پس اعتراض کنندگان شرمسار شدند واین
سخن درجهان منتشر گردید •
مگر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی
فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه ازراه
خدای نجستند مگر بعداز آنکه دانستند راه خدای را ﴿ وجحدوابها
واستیقنتها انفسهم ﴾ وفرمود دیگر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت برشما تمام شد وحق از باطل تمیز یافت بضلال شما وانکار وعناد شما آشکارا گردید • حال حکم ما وشما باخدا است واوبهترین حکم کنند گانست • یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را درآنحضرت بیان کنیم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند •

﴿ وهو خیر الفاصلین ﴾

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار برآنها بعداز علم وآگاهی ازحقیت پیغمبر • عجب است که هیچ نگفتند وبا آنهمه نخوت وغرور بروی بزرگواری خودشان نیاوردند که یامجددی مابعداز علم برحقیت دین تو وظهور حجج وبینات ازتوانکار وعناد کردیم • چرابرماچنان نسبت ناشایست را میدهی • وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را برخود گرفتند •

اکنون اگرتونیز عناد جاهلیت را که درآزمان شایع بوده است ودرایزمان لباس دیگر پوشیده است ازخود دور کنی • خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتواندبود • اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرگونه تباهی وتحریف را درآنها وبشارات ظهور آنحضرت را که بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی بآنها رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال بررد آنگونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان ازاعتراض ونخواستن برهان ازاو محکم دلیلی است برآگاهی آنها ازحقیقت کار وحقیت طرف مقابل •

بالجمله قرآن شهادت برصحت این انجیل وتوریة نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکارا داشت •

اما اینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب گفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنامناسبتی

کافی تواند بود وازاینگونه استعمالات درنزد اهل هرلسانی شایع است • عیسی را آیین حقیق بجز ازیکی نبود واینهمه فرقه های گوناگون که هرکدامی تنها خود را عیسوی حقیق ودیگران را درگراهی دانند بجملگی خودشان را عیسوی نامند •

پروتستان دیروزی بجز خود دردنیا عیسوی حقیق نمیشناسد • کاتولیک پروتستان را اهل بدعت میشمارد • ارمنی لاتین را بد میداند • یعقوبی ملکاوی را غیرمعتمد می انکارد • نسطوری رومی را مردودمی پندارد • ومع ذلك دراصطلاح ازجملهٔ آنها تعبیربعیسوی آورند • باآنکه اگرعیسی را خبری ازآنها باشد تنها ازیك فرقه خواهد بود • که هرگاه بچشم خدایی بنگریم آنهم درخارج ازفرقه های مذکوره است • واگرقدری ازروی تحقیق بنگریم بجزاسلامیان عیسوی حقیق را پیدا نتوانیم کرد •

﴿ معیار چهارم ﴾

میزان الحق پروتستانی درتشخیص الهام حقیق شرایطی آورده در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع برشرایط مذکوره میدارد وزاید نیست که عبارات اورا درایجا بیاوریم •

﴿ درصفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبور است ﴾

پس دراین صورت اگرکسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان وکلام کتب آنها ازالهام حقیق صادرگشته باشد • که تقاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیق است هرگزرفع نمیتوانند کرد • بلکه درخصوص ذات وصفات خدا وارادهٔ اوتعالی که درخصوص انسان است ازآنها کانهای نالایق وناقص صادر میشود • بمرتبهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند •
در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی برتو وآیین وکتاب تونیز وارد تواند شد • مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیق و باکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد • مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را درتکمیل انسان است از آن کانهای نالایق وناقص صادر نمی شود • یعنی که آدمی را به شرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکنند ؟ •

﴿ مگر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾
﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برگردد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ اما نمی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کنند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یا آنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هرد وکلام الهی نتواندبود وتنهایکی از این دوکتاب را باید کلام خدا دانیم و بس •
پس از این مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهده این امر ممتنع الاثبات برآمده بنیان آیین پر ونشانی را از همچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکند •

﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات گذشته درخصوص توریة وانجیل و برمقتضای اذعان او که یا انجیل باید کلام خدا باشد ویا قرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود ما را باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز از قران کلام حقیق الهی دردست نیست واگر بعضی ازآیات او را من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا ازروی تحقیق مخاطبان حقیق باآن کلام میدانند و بس و برمن وشما ازآن نور قدیم وسر عظیم که مخاطبات حبیب با محبوب است بجز برتوی نخواهد رسیده کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنونی دانستی • ومزید آگاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿ میزان الموازین ﴾ پیدا خواهی داشت • پس عنان کیت قلم را بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بمعیار تحقیق بیاوریم •
این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنگر وکوش ادراك خود را بازکن •

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم ادراك خود میاورد که مرد بصیر تمند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود •
عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد • معلوم است که خیلی آگاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است • راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور • والمأمور معذور •
ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام شریعت سابقه که درحق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق گذاشته میشود • وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت •
اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ
از آدم تاخاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم • واگر در ثانی مناسبتی
پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای
تو تمام آورد •
در میزان نخستین از این نامه دانستی که خدایرا احکامی برای معلوم داشتن
مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم
وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیگر در هرزمانی
لازم است •
در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای
برای او واولاد اومقرر گردید وصحف آسمانی که صحف آدمش گوییم
برآنجناب نازل آمد •
تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود وبعد از بعثت آنحضرت
شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل گردید • وآن تجدید
وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود •
تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود
وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن
حضرت نیز صحف سماویه نازل گردید •
شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت واین
شریعت چهارمین شد •
شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت
وتغییر در احکام سابقه ظاهر گردید • ومولود شریعتی که در زمان
ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ از جنین بود جان گرفت وروح برآن
جنین داخل شد • مژدهٔ تولد مولود را قالا وحالا دادو کتاب او ﴿ انکلیون ﴾
بمعنی تعلیم وبشارت بود • این است که مسیح بروح ملقب گشت •
وچون در ازمنهٔ پنجگانه موضوعات تغییر یافت احکام آلهیه تغییر پذیرفت
بعلت اینکه احکام تابع برموضوعات است جنین درشکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد وپس از تولد شیر میخورد وچون بزرگ شد
خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد •
این جهان که انسان کبیر است درطبق انسان صغیر که افراد
بشر است پنج مرتبه واطی کرد چنانکه مولود صغیر را تامقام جان
گرفتن در شکم مادر پنج گونه تغییر کلی است که اهل حکمت
این معنی رادانند • نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾
سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکساه لحم ﴾
که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه السلام یعنی
اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظامیت داشتند وسخت دیر فهم
ولجوج بودند •
تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط
عبد حقیقی آلهی ﴿ که پدر جسمانی اونیز ﴿ عبد الله ﴾ بود
ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی
ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ
متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق
مولود تام الخلقه بود •
﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ﴾
چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهرچه بزرگتر شود همان
انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال
محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ •
نمیدانم این سخنان را بکدام گوش میشنوی وبکدام دل میفهمی
اگر گوش شنوا ودل آگاه را همراه داری خوشا بحال تو واگر خدای
نخواسته با گوش معاند ودل بغضناک هستی پس برای اصلاح
خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه •
اکنون را از این مطلب بگذریم ونسخ شرایع را بفهمیم • پس
مقصود از نسخ بطلان کتب صحیفهٔ سماویه نیست • وتغییر یا تلت
در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود •

وهمچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکوئی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس و رعایت حقوق وترك عقوق • وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت • مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت بر عرض ومال همسایگان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها • چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی ازاینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است •

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که ببیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند •

﴿ سخنها چون بوفق منزل افتاد • درافهام خلایق مشکل افتاد ﴾

بینیم میزان پروتستانی چه میگوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چگونه برمی دارد • اگر معنی نسخی را که اسلامیان میگویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است • ودر صورتیکه هیچ اثری را ازشریعت موسی در عیسویان باقی نگذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیگر این دعوی اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نیاید •

عجب داریم که میگوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل کفتهای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم •

نخست ازاین سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نگذریم •

اگر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به نبوت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرار داد • وبنابراین انجیل هرگاه از خدایی آنجناب بگذریم درمرتبهٔ ثبوت ازاین سخن پیدا میگردد که مقام کلمه باکلیم فرق خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یا نجار ومانند آنها بدهی که در آن رسمها وزینتها ودر وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند •

ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار اومحکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مگر برکشتکان خانه اسرائیل •

والحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی وامضائی چند برای نمونه آورده است که در اینجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد واز همان سخنان اوبطلان مدعای اورا آشکار خواهیم داشت •

میکوید درتوریة نهی ازقتل شده است وانجیل کفت که بدکوئی درحق برادر دینی مانند قتل است • درکتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودند وانجیل ازنکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن رانجوز کردلکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن رابرداشت ومنحصر بحال وقوع زنا اززن یاشوهر نمود •

اینجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اگرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری نداشتند واگر کفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اند نه ازروی حرمت ومطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند •

﴿ ابغض الاشیاء عندی الطلاق ﴾

دد رنزد خردمندان نیز پوشیده نیست که ماذونیت مطلقه درامر
طلاق چه قدرها فواید ومحسنات را در معاشرت مردان بازنان
دارد • وممنوعیت آن چگونه مفاسد ومعایب رالازم گرفته است •
گذشته از انبها اگر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را
آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح
معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح • با آنکه
این مطلب بوجهی موجب تغییردر احکام نتواند بودزیرا که معنی عظیم
نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاح را عظیم
کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این
معنی را نمایدا گر این امر لازمی بود • وگرنه عیسی را از این مطلب
بری خواهیم دانست •

صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول گوید • اینکه عبادت
ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شدمطلب تازه
نبودزیرا که درکتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات
ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد •

هرگاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیگر برو قوع
نسخ درشریعت خواهد بود •

شاهد برمطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت
روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت
شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا
میفرماید عهدی که پس ازآنروزها باخاندان اسرائیل خواهم بست
این است که شریعت خودرا بدرون آنها خواهم انداخت وآنرا بردلهای
ایشان خواهم نگاشت •

صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی
متروك خواهد گردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است
ونداسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهدبود •
ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیگردد •
وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك
نکرده است • وگذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است
که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهدالهی بوده است ومقصود
خدا ازاین کلمات بآن قرینه روشن گردد • که فرمود زمانی
خواهد آمد که شریعت را دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند
وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فواد نیز اعتقاد آورند •

بعداز ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا
استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کردوآیات واذکر ننمود
وهمچنین شواهد دیگر را که بعدازآن آورددر هیچکدام بذکر آیات
نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست •

که ﴿ اولا ﴾ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب اوندارد
﴿ ثانیا ﴾ درپس وپیش آیات مزبوره شواهد بعثت وبشارت
بپیغمر آخرالزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال
خویش ندانسته صرف نظراز ذکرآنها کرد • وماهمه ترجمه هارا
ازروی ترجمه های خود شان درانجا خواهیم آورد اگر چه
دراصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه
آورده اند •

﴿ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ﴾

اینك عبد من که اورا دست گیرم واو برگزیدهٔ من است واز او راضی
هستم روح خود را بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند • نه
آواز بلند کندونه درکوچه ها فریاد نمایدنی مرضوضی را نشکند
چراغ روشنرا خاموش نکند حکم ازروی حق بیاورد تاهنگام
گذاشتن حکم درروی زمین دلشکسته نشده خسته نگردد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند • چنین فرمود آن خدای پروردگار که آسمانهارا
آفرید وآنها را بسط داد الی آخره •

آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم •
من که خدا هستم ترا براستی خواندم ودست ترا گیرم وترا حفظ کنم
وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم • تا چشمهای نابینارا بینا کنی
واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی •
پروردگارمنم ونام من رب است عزت خود را به یکانه وحمد خود را
برتنها نخواهم داد •
آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را
بر مدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی •
اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود
محتاج براهنمایی دیگری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را
ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة
بانصاف وهوشیاری دریاب •

﴿ انصاف بد، تادر انصاف تو بازاست ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر
عظیم الشانی که اوعبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است •
واو برگزیده ومصطفی است واومرتضی است که خدا از اوراضی است •
روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را
درطوایف امم جاری کند • آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت
افتخار آورد بدست خود نی مرضوضی رانشکند که اورحمت برعالمین است •
حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند •
درکناشتن شریعت درروی زمین اذیتها کشد ودلتنگ نشود •
واوعبد برگزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند
واورا دست گیرد واورا حفظ کند • واورا برای عهد خود وروشنایی
درطوایف عالم ظاهر کند • تا آنکه نابینایان را بینا کند وجهان را
ازتاریکی جهل وناداتی وظلمات شرك والحاد وبت پرستی رهایی
دهد • خدای پروردگار عزت وحمد خود را باو عطا فرماید واورا
﴿ عزیز ومحمد واحد وحمید ومحمود وحامد نامد ﴾ که عزت وحمد خدای

به یکانه وینها نرسد • آن عبد حقیق الهی بتهارا سرنگون کند
بت پرستی را درزمانیکه جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب
سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین گذارد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند •
آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیرا که صاحب
شریعت نبودن عیسی رادرانجیل تصریح کردند وباندك اعتراضی
کهبآنجناب وارد کردید درانجیل نسبت دلتنگی را باودادند باآنکه اشعیا
گفت درگذاشتن حکم الهی درروی زمین دلتنگ نشود •
﴿ درفصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد کهای
اولا دبی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل ازشما ها کنم •
عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خدا شناسی وبیان
اطوارتوحید حقیق نکردآن کاری را که مصداق آیات اشعیا گردد •
منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیره ها عیشنوی که درامریکا باینکه
بمجموعهٔ ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسهٔ اوظاهر گردید •
واتباعی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا
موجود هستند • ونیز آثارشریعت اوبطورهای دیگر درمیان
عیسویان ساری شدوبی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم
که نبی باطنی وشعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت
مشتهرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمدوحکم ختنه وطلاق وتعدد
ازدواج ومانند آنها درآنجا آشکار گردید • وتمهٔ آیات وبیانات
فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم از میزان چهارم
گفته شوده صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت
دیگر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکر نمود •

﴿ اینك آیات زبوراست ﴾

خدا قسم خورد ونادم نخواهد شد باآیین ملك زادق الی الابد امام
هستی خدای تو که دریمین تست درروز غضب پادشاهان وملکارا
خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت براتها خواهند کرد

وزمین را برخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد •
مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بشمهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان
نوشته است محول میدارد • وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن
عبارت زبور بآسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین
ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی
تأویل کند وازآن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند •
حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکر کشی ودنبونت آن لشکر
در روی زمین و براند اختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا
آورده است •

آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی توریهٔ مثنی را برای اثبات عدم
تغیر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره
نیز گذشته ازعدم دلالت برمدعای اوشاهد بربعثت پیغمبر صاحب
شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود •

﴿ آیات فصل هیجدهم توریهٔ مزبور است ﴾

خدای یمن فرمود که «هشان تو معقول است از برای آنها ازمیان
برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزانم و«هشان خود را بردهان
اونهم وآنچه را که باو گویم بایشان گوید وهرکس «هشان مرا که او
از زبان من گوید قبول نکند ازاو باز خواست کنم •

﴿ ومایتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ﴾

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودنه از برادران بنی اسرائیل
که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی
پیغمبر نبود باخدا بود وباآنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد
عیسویان نبود ومع ذلك از بجای این آیات عدم نسخ درکتب
آسمانی بابتدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود •
نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای
اثبات مطلبی آورد که اگرآن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب
بطلان دعوی اوخواهد بود که گفت نسخ درکتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل دراعمال وعبادات را که همان معنی
نسخ است میخواهد اثبات کند •

﴿ معیار ششم ﴾

ازبرای منسوخ شدن توریهٔ یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن
عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل
صاحب کتاب که درانکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود ودرآن
ضمن پایهٔ ادراك اونیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او
وبراهین ردبرنسخ را که آورد اقرار واثبات دروقوع نسخ است •

﴿ گردش انکار بحدی که باقرار کشید ﴾

ازجمله دلائل منسوخ نشدن توریهٔ باانجیل را میگوید که قربانی درزمان
موسی بود وچون عیسی قربان شد دیگرلزومی برای آن قربانیها نماند •
درتوریهٔ امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این
بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد از نزول انجیل
بی آن شست وشوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم
غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند •
اورشلیم محل عبادت وقربانگاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود
میکرد که درآنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که بایددل
آدمی منزل خدا باشد مابعد ازآنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را
همچنان مسکن مقدس میسازد دیگر عبادتخانهٔ سنگی بمعنی هیکلی
لازم نبود •
درتوریهٔ روزهای عید مقرر کرده بود که احدی درآن روزها مشغول
کاری نشود بجز ازکارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند
که عبارت از تقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا
بعد ازآنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا باآن
درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیگرآن عیدها لازم نیست •

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قرار است که نوشت واز انجیلها ونامه ها ورساله هانیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت کرد که انجیل توریة رانسخ نمود •

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او وبالعکس شهادت همان فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل وبیانی را لازم نداریم هرکسی را که ادرای هست آشکارا می بیند که خود اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح آورده است •

درمطالب مذکوره صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت به بعضی از آنها را زاید میدانم •

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد • پس سبب غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ •

عبادتخانهٔ سنگی را بسبب مزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل کرد پس علت ترتیب کلیساها ومعبد ها برای چیست ؟ •

انجیل را تقدیس کنندهٔ دلهای ایمان آورندگان بعیسی قرار داد وخدا را درآن مکان مقدس نشناند لکن معین نکرد که کدامین فرقه ایمان حقیق آورده اند • ونگفت که آیا همهٔ آن فرقه راقلوب مقدسه هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست و بعض دیگررانیست • ومعهذا آنهایی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجهٔ پاکی بریك منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند • ودراین صورت آیا خدادرهمهٔ آنها یك اندازه منزل کرده است و یاآنکه برحسب پاکی آنها ظاهر خواهد شد • ونیز معین نکرد که آیا این هیکلهای قلوب مانند همان هیکل سنگی که خدا بودن خود را درآنجا وانمود میکرد عباد تکا، ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای تعالی درآنها نیز بودن خود را وانمود میکند یانه • ونیز بیان نکرد که فرق میان هیکل سنگی وهیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز ازعناصر واز سنخ جسداست و یاآنکه ازدل انسانی چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ •

عبدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نگفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را یك شنبه بیان نمود • اگر عبدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عبدهای دیگر قرار دادند و برخلاف توریتی که میگفتی تغییر نخواهد یافت وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ •

ازاین سخن بگذریم که دراین نامه مبنای کار را باختصار گذاشتیم • ولیك ازصاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات واسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب کفتی پس عال ومعانی اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا که درشریعت موسی بود وشما ترك کردید چرا ذکر نمودی ؟ •

صومها و روزهای عهد موسی را چرا برداشتید اگرصوم باطل شد چراعیسی روزه گرفت وامر بروزه داشتن کرد واگر نشد اطوار وضع وکیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ •

ازآنها گذشته این پرهیزرا درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شمانیستید که میگفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی کاعمال چنانی را تغییر بدهد برتغییر سخن قادر نتواندبود ؟ •

نمازهای متقدمین را چه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای گوناگون آوردید هرگاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست واگر نکرد علت تغییر نماز های مقرره درتوریة چه بود ؟ •

اگرازاینگونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودان مطلب واضحی است وبرای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی واقع است تنها یك تغییر کافی تواند بود حال آنکه دراینمقام سراپا

تغییرات را می بینی •
اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده‌ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم ازاقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر ازآن داد ازاو باید تحقیق کرد •

﴿ معیار هفتم ﴾

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ درشریعت موسی کیفیت ختنه است که میگوید ختنه در توریة ازبرای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر کشته بود قطع نظر ازاینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی • ومال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند بانجا یکه میگوید ﴾ دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست از آروی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید • وبرهان این مطلب را محول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد •
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میگوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد •
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امر ختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرادر اینجا بفهمیم اگرچه بیان این مطلب درجای دیگر نیز ممکن بودی •
اینکه عهد ختنه را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یا ازروی سهو واشتباه است و یاملاحظهٔ دیگر ان شاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش •
عهد ختنه نه دریکجای ودو جای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً وخصوصاً وارد وتأکیدات درایناباب صادر گردیده است •
عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او وایمان بانجیل اوحکم ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مخزون بود باآنکه اگر پای دل ازشهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پاکی دل عیسی اسلامیان وانجیلیان متفقند واز آنطرف خود میگویند که آنجناب خدا بود و پسر خدا بود •
عناد بایهودا را درخارج بگذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که بااراهیم ونسل اراهیم علیه السلام بسته شد ومانند عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود گرفت آیامیتواند بسخنان بی بنیاد باطل کردد ؟ •
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمة الله عیسی است دوعبارت غیرکافیه براثبات مدعا ازنامه هااست که ﴿ اولا ﴾ مأخذآن نامه هامعلوم نیست ﴿ ثانیا ﴾ درتحریف اصل وترجمهٔ آنها سخنها هست ﴿ ثالثا ﴾ خودآن عبارات دلالت برترك ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است •
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم • والحاصل نخست مأخذ وجوب ختنه را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته باشیم •

﴿ درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

پس ازانکه خدای بارام نمودار شد درحالتیکه نودونه سال داشت بوی گفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالك وکامل باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترا به بسیاری تکثیر خواهم کرد • آنکاه ابرام سجده کرد وخدا با او بسخن درآمد وفرمود هما نا عهد من باتو این است که تو پدر چندین امتها خواهی کردید وبس ازین نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدرا متهای بسیار کردم وترا به بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند ﴿ سرورها ﴾ ازتو ظاهر کردند • ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتو آیند

عهدی میکنم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس ازتو آیند بوده . تراونسل آینده بعدازتراوارث دیارغربت خواهم کرد و بزورد کار ایشان خواهم بود •

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبوره توریة است ﴾

آنگاه مرا براهیم رافرمود عهد مرا تو وفرزندان توکه پس ازتوایند نگاه داریدوآن عهدی که بایدتو ونسلهای آینده بعدازتونگاه دارند این است . که هرذکوری ازشماهاختنه شوند غلفهٔ خودرا ازکوشت ختنه کنند تاآنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکورشمافلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایندخواه ازنسل تودرخانه تو تولد کند یاازبیگانه زرخرید شماباشند . آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند بالفعل ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن درکوشت شما میثاق ابدی گردد . ذکورغیرمختون که پوست غلفه راختنه نکنند وعهدمرا باطل سازد ازقوم خویش منقرض وابتراباد •

اکنون برهان مؤلف رادر ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای برباطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقولوسیان بخوانیم •

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ ازنامهٔ رومیان راشاهد برمدعای خودمیسازدولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل را نیز بیاوریم که حال باطل کنندگان عهد الهی را واضحتر بینیم •

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هرگاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد اما اگرازشریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل گردد •

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میگوید ختان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سودندهد واین همان معنی است که دردین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

﴿ لاایمان ظاهرا الاباطن • ولاایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیراکه یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که درکوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است که درباطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست ودرمعنی باقلب است ومدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است •

ببینیداین آیات راکه صریح میگوید ظاهررا باباطن مطابق کنید وقناعت بریهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری ننمایید دلهای خودتان را ازشهوات بازدارید زیراکه ختنهٔ حقیقی چنان است . چنانکه درآیت پیش گفت که اگرشریعت راحفظ کنی ختان فائده میدهد وگرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی . که روح در اعمال ظاهریه اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهرکدام بی آن یکی ناقص وابتراست . وهرکس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل ابراهیم واز برکت ومبارک بودن که خدا بسبب این عهد ابدی بابراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابتراباد •

دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل دوم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت چنان است که ذیلا آوردیم •

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد گناهان کوشتی را از خود دور گردید بختانی که دراوبادست نشده بود مختون شدید •

ببینید پایهٔ سخن اینها را باچه سخنی چگونه عهدخدایی را میخواهند باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند وآنگونه عهد ابدی راکه در خود عیسی جاری بود محض ازروی عناد وجحود باطوار یهودی حکم الهی وامر عیسی بالتصریح درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه ازنامه هایی که میگویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کند وتباه سازند •

میتوتم گفت که بعد از ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات وفوائد خته را ود نسبتن اینکه رؤسای مذاهب آنها بعد از عیسی این کار را بی مأخذ وغلط کرده اند البته اسلامیان را تصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی درسنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده قونستانتینوپل نوشت ودرآن محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت •

﴿ والفضل ماشهدت به الاعداء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمت برماخود دلائل آنرا آورد اگر چه درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آنکار است فقط در امر خته که متمسك بنامه هاشده سخنی درخصوص نکارنده نامه هادارم که کاهی از روی افکار ورأی خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن کفته اند وزاید نیست که در اینجا آنکونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم •

﴿ درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ ﴿ ۲۵ ﴾ کوید ﴾

اکنون درخصوص باکره هامری ندارم ولکن مانند کسی که از خدای عنایت حفاظی بودن رادریابد رای خود را میکویم • اکنون کمان میکنم که برأی این تنکی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینکونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی ترویج شدی طالب تفریق نباش وچون تفریق شدی طالب آن مباش •

نکتهٔ دیکردر اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بکویم که این حکم منع از طلاق را پولوس مقدس باینکه از رأی خود کفت باز حکم ابدی ودائمی نکرد • بل محتمل است که از اقتضاءات زمانهای آینده آکاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه کرد وکفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینکونه مستحسن داشتم •

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم از کتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف درکتب منسوبه بوحی والهام نکاشت وبذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجا رسانید که کویا اسلامیان رادر عدم تحریف توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را دربعد ازآن کفتند وآنوقت که انجیل وتوریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیرمقبول است •

اما آیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خودآورد که ازاین آیات استنباط میشود • تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند • اینکونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه باآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است •

پس در صفحهٔ ﴿ ۳۴ ﴾ و ﴿ ۳۵ ﴾ آن کتاب هردوقسم ازآیات رابنظر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بکوی •

اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ﴾ ولی ﴿ اولا ﴾ غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر ﴾ ﴿ ثانیا ﴾ منفت نشد براینکه اکرمقصوداز اهل ذکراهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد ﴿ ثالثا ﴾ هرکاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است ازعبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواندبود که بشارتهای عیسی واوصیای حقیقی عیسی را که بوسایط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او وامثال ایشان ودقایق کلام الهی رادر اینگونه بیانات توان دیدنه‌در ضیافتها و مهمانیها ونسبتهای نالایق برانبیا واولیاعلیهم السلام •

این آیات رانیز مؤلف اعتراضا آورده ومیگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است. اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

﴿ دوآیت از سورة البقره است ﴾

﴿ یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون ﴾
﴿ افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقدکان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون ﴾

﴿ آیت سیم ازسورة البینه است ﴾

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الامن بعد ماجاءتهم البینة •

درعدم دلالت آیات مزبوره برمطلب صاحب کتاب محتاج بشرح وبسطی نیستیم ومطلب آشکاراست در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست وازیک آیت پیشتر آن رابرداشته در آنجاگذاشت آنهم ان شاءالله ازروی سهو است •

ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شدفقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم ازیهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه ازروی بقیة کتابهای خودشان وچه ازبیانات شفاهیة اوصیاواوصیای اوصیااوصالحین عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرگز بمجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بضاد ویرده کشی برآنچه داشتند همچنانکه یهودان درانکار برمسیح باوجود دانستن اخبار اووشناختن او کردند •

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود •

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفة ازآنها یهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل نکرد لکن فرمود هرکدام را که میتوانید وهی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترک کنید ﴿ ثانیا ﴾ یک فرقة ازیهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیاطمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یک فرقه منتخب شده ازآنها آنگونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند • که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها بوده اند •

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان مبدا نشدند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهرشد آغاز برانکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرگی وجاه گذشتن سخت دشواراست همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد • سبب تحریف همان تسلط شریعنی شیطان ونفس اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبة هواها وخواهشهای نفسانی بنی آدم است که اسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار در امر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه هایی
که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیده
ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام گذشته که مبدائی وانقلابات گوناگون
که بجهة لشکر کشیها از جانب سلاطین وپادشاهان وظهور
هرگونه فساد ظاهری وباطنی در میان اقوام ورؤسای آنها
وسایر جهات که بالمدك تتبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان
واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم بر آن جاری است وقوع تحریفات
وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون
یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب
عهد عتیق وجدید ونامه‌ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم
تا باصل توریة وانجیل وغیره چه برسد • اگر انصاف کنی این مطلب
در غایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن
اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا
که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاقی افتاد
تحریف دادند وتباه کردند •

نه اینکه تنها اخبار بپیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف
داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقعند از توحید خدای
وبیان اسمه وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا
حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد براین مطلب است
وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن
مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای
بیانات بمناسبت خواهی شنید •

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة
در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه
تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل گردد •

نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که دراین نامه آورده شد اهل بصیرت
وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمهٔ باقی ماند با آنکه از این مطلب بگذریم •

گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را
بمحبت این انجیل وتوریة برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن
باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب وتحویل احوال نیستم واین
امر را برخدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق او تعالی
محول دانیم •

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده
در توریة وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید
که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است • بلی هرگاه اصل
کتب بوجود نسخه‌های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری
آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را
زمانا وکما وکیفا معین نمایم • لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال
نیز باشند در آنصورت تکلیف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود
باشد با آنکه حال کتب برما غیر مستور است • ودر صورت مجهول الحال
بودن ﴿ اولا ﴾ آنچه در بیانات خداشناسی واسماء وصفات
الهیه موافق توحید حقیقی وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت
که از کتب مقدسه اخذ شده است •

﴿ ثانیا ﴾ درخصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را
که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز
مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را دراین دو مطلب
برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم
انگاشت •

وهمچنین درسایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی
وموافق باجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنها را از کتب
آسمانی مأخوذ توانیم شمرد •

وآنچه دائر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خدا نیست قبول کنیم وشبر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی وزنا کردن لوط علیه السلام باد خترخود ومانند ارتداد وعبادت اصنام سلیمان علیه السلام باغوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هر گاه جویای راه حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکالیف خود در ابدان که فردا در محضر عیسی وجمیع انبیا باو محاکمه کنیم وشرمنده شوی وهوا خواهان تو از تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند زیرا که حجت را دیدی وعصیان خودرا سنجیدی •

﴿ معیار دهم ﴾

در معیار چهارم از میزان تخمین کرده شد که صانع تعالی باقتضای الهیت وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت شناسایی خویش کامل مطلق آفرید واو را آینهٔ جلال وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کمالیهٔ خود ساخت وآن انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی وذنوب داشت •

صاحب کتاب در اثبات انحصار شفاعت برعیسی علیه السلام مختال پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع پریشان گویی درحق آنجنابرا خواهد نمود . لکن چون میزان الحق بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت وبکنه شفاعت کنندهٔ عمومی که شفیعان جهان را مالک باشد از غیر نوع بشر لازم شمرد . وبنابرین مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا ودرمرتبهٔ الوهیت کفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید ننموده نخست از پاکی انسان در مصنع این معیار آغاز بحث کردیم •

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه درصفحه ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش بعد از ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل در این خصوص ودر بارهٔ آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه برطیور وحیوانات بر به وبحر به وجمله جنبندگان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میگوید •

پس ازاین آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی گناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی دروقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان درآن وقت از گناه ومرگ وناپاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بدواز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا درکمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اوراطلب بودو بس ودرایحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودرا وبخت یافته وروحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی کنده قادر بود که برتمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی •

ازبحث توحید وفوائد ابجد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب درپیان سخن با ما کرد وموافقتی که با ما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان دربدایت ایجاد واستعداد او برتدبیر وتصرف درمخلوقاتی که دون ازرتبهٔ اوهستند بطور بداهت معلوم گردید •

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جمله نسانها را ناپاك وگناه وبدکار میگوید ویکدو عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اواست میکند نظر باید کرد •

﴿ در فصل دهم مرقس ﴾ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هر کس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی گناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس گناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد بر مطلب تخستین آورد نباید فراموش کرد باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تا آنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخاك وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین کونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم از آفریننده نادرمهین هرگز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمال منسوخ نکردد •

اکر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسایی خویش انسانرا آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه درصفحه ﴿ ۷۲ ﴾ کوید شیطانی که مخلوق ازظلمت بود پیداشد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیا واولیارا کمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچهٔ خود کرد واورا بالای بام برد وکفت اکر تو پسر خداهستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمهٔ عزت وممالك جهان سال بروی بنمود وکفت اکر برمن سجده آوردی جملهٔ اینهارا بتو دهم وازاینکونه کارهای ناشایست بخدایی خدا وصفات کاملهٔ اوتعالی پس هرکاه چنان است آنچنان خدای نیزشایسته خدایی نتواند بود وتعالی عن ذلك علوا کبیرا •

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید وبحج کمالات ظاهره وباطنیه اش ساخت واورا بپاکی وقدس مطهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان تخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودکی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

وکدورتها کدام است •

حکما ودانشمندان را درمیدان بیان این مطلب تنکا ورمضن تنك است ومجال ادراك تنك مکر آنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالاطراق کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهیه کردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنها جاری نتواند بود وهرچه کویند مطابق وحی است بل عین وحی است •

دیکراز عهدهٔ بیان اینکونه مطلبی که سر مبده ومعاد اشیاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذآن اخذکرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشدهٔ خدای تعالی باشند • وبجزازاین کونه عالم ومتعلم از آن عالم که مظهر عالمیت خداست دیکر مردم سراین مطلب بزرك را نتوانند کفت •

میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیؤا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق •

رمزی ازاین سر عظیم را درتخستین میزان ازاین نامه شنیدی وباوجود کمی آکاهی که مرا است وعلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصار کذاشتم از آوردن تعلقاتی که از عالمان ربانی بقدر خود فهمیده ام ازشرح وبسط دادن درایخطاب اعتذار میکنم وهمینقدر را میکویم که بیان اینکونه اسرار درنزد علمای اسلام پیدا نتواند شد وهرکس طالب باشد پیدا نتواند کرد •

﴿ آب کم جو تشنکی آور بدست • تا بجوشد آبت از بالا و پست ﴾

برسر سخن رویم که مقصود ازدست زود مؤلف نجات را بمسیح مختصر کرد ودلائل نارسا از انجیل ونامها که حال آنها وترجمه های آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت •
چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا گذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار گفت من فرستاده نشده ام مگر برگشده گان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را مرد خردمند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند گفت •
ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتادم از کتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد گفت که ﴿ انسان در آن وقت ازکذا، ومرگ وناپاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده ﴾ پس ازاومیپرسیم که ازاین بیانات تو و بیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتدمی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این گونه ناپاکی واعوجاجها که دروقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه گفتی درآن وقت مرگ وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرگ عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت گناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایرانسانها چه خواهد شد وچگونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست و چگونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد •
آفرین برشما خوب مسیح شناسی کردید چه میگوئی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی که هنوز خود درآن راه گامی •
ای خردمندان چگونه تواید گفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وگناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ومونهٔ تقدس وصفات کمالیهٔ خدای

وجود پاك ایشان است •
درکتب لفظیه وحروفیه بمحافظت خدای تمسك جستی ووقوع تحریف ونسخ را ازآنها بکلی انکار کردی انبیا واولیا که خدا را کتابهای نگوینده هستند ومقصود خدا ازآفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحریف وتغییر وعروض کدورات وظلمتها را درایشان روا داشتی راستی اگر تعقل کنی ازحضور ایشانست شرم آید وازاین نسبتهای ناشایست درحق ایشان درگذری •
ای مؤلف اینکه مسیح نماز میگذارد واستغفار میکرد و یاپیغمبر ما طلب مغفرت مینمود وهمچنین از انبیا واولیا یادرحق ایشان سخنانی که موهم گناهکاری است ظاهرمیشد، نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند گناهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام ورفتار بمقتضیات جهان خاکی ومعاشرت باناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند وبیاشامند وتحمل ازناملایمات این جهان کشند واستغفار ایشان تمیزازاشتیاق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسیدن بمطلوب است •
ایشان علیهم السلام را برتری ازعالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود وحکمت خدای برای هدایت وارشاد آدمیان ورهایی دادن ایشان ازتاریکی ورسانیدن ایشان بدرجات کمال براین جاری شد که ایشان علیهم السلام پایهٔ تنقصان گیرند یعنی بعالم بشری آیند ولباس آنها را پوشند واز جنس ایشان باشند وبزبان ایشان سخن کنند ومانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی بابی گویند تا آنهارا سخن دانی آموزند ازحیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازندونه تنها بزبان بلی بوجود آنها را ناطق از قدرت وعلم وحلم ودیگر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان را کرد پیغمبر ما سلمان عجم را ناطق نمودنه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب کرد یعنی صفات

کابهٔ تنهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واورا داخل پرزمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سرورهایی که بشارت تولید ایشان را ازنسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد واورا مصداق آیت تطهیر کرد وخوارق عادات وکرامات بسیار ازدست آنجناب جاری داشت •

واگر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت کاهکاری واستغفار انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج بتمهید مقدمات چند وبیان مطالب دیگرخواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطلبی که مارادرمیان است بیرون است •

﴿ معیار دهم ﴾

ازبیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول وبامجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان شنیدی وازبراهین قویه که دربطلان معنی تثلیث ونسبت الوهیت بمسیح باغیرمسیح گفته شد جواب هنسان بی اساس صاحب کتابرا که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشته آسانی خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه فهرست مانندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب داریم •

دعوی اقرارقرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل شد •

عدم مطابقت مطالب توریة بانجیل آشکارگردید •

وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد •

تحریف یافتن توریة وانجیل درهرزمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت یافت •

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی راگفته شد •

بدایت حال انسان وراه پاکی وتقدس ظاهر و باطن درانبیا واولیا بدرجهٔ وضوح رسید •

عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت برحمهٔ مقربان الهی معلوم شد •

﴿ تنبیه ﴾

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها سخن گفته است وگرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد گرفتار بعلایق وامراض را بود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار بلند ازآنچه بضایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان و ربانیان داشتم بیاری خدای آوردم وخدای را گواه میطلبم که همه بانصاف نگاشتم ودوری ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستی گفته شود •

﴿ کاین همه آوازها ازشه بود • گرچه ازحلقوم عبدالله بود ﴾

دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی گفت ازصفحهٔ ﴿ ۱۱٤ ﴾ اوسخنی بیاوریم ومزید آگاهی ازآگاهی اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ اواین است •

وبنا براین مدعا که بسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است اوبخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴾ ومناجات وشفاعت کرده است وهمهٔ این گونه افعال که ازمسیح صدور می یافت بنابر تقاضای بشریت او بود نه بنابر الوهیت واگردرخصوص این مدعا سؤال نمایی که آیاچگونه ممکن است که الوهیت وبشریت بهم ملحق شود پس مزهم ازتوسؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح وجسم ملحق یکدیگر بودباشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است وهرچیزی راکه می نماید ازروی حکمت خودش میباشد وبحث بحکمت خدا وندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آدمی

همینقدر کافی است که بدانند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت گردیده است •

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیق ازملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او نتوانند بود ومحتاج باقامت رهانی از خارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم • این مطلب را در معیار هفتم از میزان دوم در جواب سخن پروتستانی بسلم که میگفت امر تثلیث سریست از اسرار الهیه وکسی را نمیرسد که در انجام گفتگو کند بنحو اجمال بیان کردیم • وچون در این خصوص اصراری دارند ما نیز ناچار از افزودن بر بیان خویش خواهیم بود •

﴿ لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان گواه بر عبودیت وخضوع او و بیان توحید خدا ونفی الٰه دیگر یافتند چنانکه جملهٔ تبا را عادت بر این منوال جاری بود واز آن طرف نیز میخواستند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا گفتند مسیح را پسر خدا گویند وعبارتی دیگر بر آن بیفزایند وبگویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخدا ثالث ثلثه است ناچار شدند از اینکه آنجناب را دو جنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل را حمل بر بشریت او کنند و آیات مجهولهٔ الحال دیگر را که بسیاری از آنها نیز گذشته از امر تحریف دلالتی بر مدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه از مطاعن لمعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است •

نخست معنی قدرت خدای را بر همه چیز بفهمیم پس از آن حکمت او را که بتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه گفتهای این مؤلف دانسته شود •

خدای توانا قادر بر همه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود •

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

تخمی باجوزی نتواند آنجهید •

خدائی را اول مخلوق بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفریدنتواند بود وهرچه آفریده شود در اینجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق اینجهان خواهد بود •

وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدائی دویم از قدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شد بقدرت خدای خدا نتواند شد •

دیگر وا مختص کنیم دیروز بحدود وجهات دیروزی امروز نتواند گردید جسم بحدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد •

وامثال اینگونه نمونه‌ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد ولایحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید • وقدرتی که در مقام تعبیر از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است • وعلم که گفته میشود همان ذات الهی است • وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی •

﴿ اسماء تعبیر وصفاته تفهیم ﴾

پس قدرت وعلم ومانند آنها را که متعلق بموجودات خلقیه گوییم ذات قدیم الهی نیست • که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود وواقع نگردد وتعلق نگیرد • یعنی یقین که علم خدا را از دانستن شریك نفی کنیم •

﴿ اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض ﴾

قدرت بر حلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدا نیست ومانند یکی از مخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه در مخلوق ممتنع در خالق تواند بود •

گذشته از اینها آنگونه حلول واتحادی را که میگویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود باید • یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بجناب ازل تعالی وبا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او . اگر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها درحق یك بشر نكند بلكه سنت الله را بر این جاری سازد كه در بشرهای بسیار حلول كند و با آنها متحد باشد بعلت اینكه كفتی این كار نیك است و خدا قادر بر همه چیز است و كار نیك را صانع قادر البته ترك نكند زیرا كه بندكان را بسبب ترك نیكوكاری مسئول و مؤاخذ میدارد .

﴿ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم ﴾

حلول در بشر سهل است كه در كذرین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول كند .

واما كر این كار نیك وراجح نبود پس خدا را منزه از كار بد و زشت بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش .

حیرت از كفتارهای متناقضهٔ اینهادارم از یكطرف خود را موحد كفتند و از تغیر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند و از طرف دیكر اینكونه تغییرات وتبدیل درذات او را جایز دانستند . نمیدانم چه میكویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیر از حال عدم حلول است وحال پیش از اتحاد با او معایر با حال بعد از اتحاد است . و تو خود در اول كتاب وجاهای دیكر از میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یكی از این دو مطلب را غلط كفتی . وچون بدلائل توحید به تغیر وتبدیل درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینكه از دعوی حلول واتحاد درذات واحد الهی درگذری وبشر را جای حلول ذات خدای نكوبی .

اما دلائل لفظیه كه از انجیل وغیره آورد دلائلی است كه هیچ خردمند صاحب ادراكی آنها را مأخذ حلول و اتحاد ازل تعالی با جسما نیات نتواند كرد .

هر كاه عبارتی است كه میكویند از مسیح شنیده شد كه كفت من در پدرم و پدر در من است و من و او یكی هستیم ومعنی آنكونه سخنان را بفرض صحت آنها دلیل خدائی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با آلایش حلول واتحاد منسوب داشته اند امثال آنكونه عبارات را درحق شاكردان وحواریان عیسی نیز نقل كرده اند و در انجیل خودشان نوشته اند .

اینك ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴾ از قول مسیح آورد تا آنكه ای پدر همه یكی شوند وچنانكه تو در من هستی ومن در تو ایشان ﴿ یعنی ایمان آورندكان بمسیح ﴾ نیز یكی در ما شوند تا آنكه جهان بدانند كه تو مرا فرستاده و عزتی را كه بمن دادی با آنها دادم كه یكی شوند چنانكه ما یكی هستیم من در آنها هستم وتو در من هستی تا آنكه جهان بداند كه تو مرا مبعث كردی وچنانكه مرا دوست داشتی ایشان را دوست داشتی .

نیز ﴿ در آن فصل انجیل است ﴾ كه من كلام ترا با آنها دادم وجهان بغضی بایشان كرد زیرا مانند اینكه من از جهان نبودم ایشان نیز از جهان نبودند وهم ﴿ در آن فصل است ﴾ كه ایشان از جهان نیستند همچنانكه من از جهان نیستم ایشان را بحق خود تقدیس فرمای كلام تو ﴿ یعنی وعدهٔ تو در حق ایمان آورندكان ﴾ حق است چنانكه تو مرا بجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم .

﴿ در فصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است ﴾ آنچه را كه دیدیم وشنیدیم بشما بیان میكنم كه شما با ما متحد باشید وفی الحقیقه اتحاد ما با پدر و پسر او عیسی مسیح است ﴿ نیز در آن فصل است ﴾ اما اكر مانند او كه در روشنایی است رفتار كنیم با یكدیكر متحد هستیم .

﴿ در فصل چهاردهم از انجیل یوحنا است ﴾ باور ندارید كه من در پدرم و پدر در من است آنچه بشما میكویم از خودم نیست بل پدری كه در من است ﴿ وبعبارت دیكر ﴾ در من ساكن است بعمل آورد ﴿ نیز در آن فصلست ﴾ در آن روز بدانید كه من در پدرم وشما در من هستید ومن در شما هستم .

﴿ در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است ﴾ خدا و پدر همه یكی است كه او بالای همه است و با همه است و در همه است ﴿ و در فصل ششم نامهٔ قورنتوسیان است ﴾ شما هیكل خدا هستید .

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازل تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل در جملهٔ ایمان آورندگان بمسیح تواند داشت در جملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اگر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا در آنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا دوما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درما شد ودر خدا شد •

اکنون بر در آرا بیاکاهانم از رموز آن کلام حقیق الهی که در اصل وترجمه آن تحریف نتواند بود پیشتر گفتیم که گذشته از دیگر گونه تحریفات وجعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار در ترجمه هاشده است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان ﴿ اولا ﴾ وبسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب بآرجمه ﴿ ثانیا ﴾ درکار است وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز بر آن بیفزاییم که اگر درفارسی کسی حال کسی را از روی مودت ولطف جویاشود باو گوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿ انفکم سمین ﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی درثانی بعبارت دیگر بیاوریم میشود ﴿ یعنی شما فربه است ﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد •

معنی تثلیث را از آنگونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطلبی ساختند وخواستند این کلمه را که صریح درشرک والحاد است تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات نادانان گفتند که چون از وحی وکلام خدا واز انجیل حاضر است باید تعبدا گفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است •

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیر محرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است در مثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه گفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود •

﴿ ما یکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم ﴾

راست است خدا بامخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند • پس اگر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار وروشن است• وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیگر اشارت برآن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه بامخلوقات نخواهد داشت •

راست است درحق مقربان خدای وایمان آورندگان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تاویل میتوانستند کردلکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس • ودر قرآن مجید نیز از آنگونه عبارات وارد گردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را گفتند •

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای گفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنندگان بود دست خدا نامید •

﴿ وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بنحوی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیق ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از اومنتفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند •

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی گوید •

﴿ گر تو خواهی همنشینی باخدا • رونشین تو در حضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را بامسیح ودیگر مخلوقات اگر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامه‌ها نمونهٔ آنها را گفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت • واگر از تعبیرات ابوتی وبنوتی وپسری وپدری که در انجیل وغیرآن

در حق مسیح کنند دلیل پیاورند آن نیز هرگز دلالت برمطلب
اهل تثلیث نتواند داشت • بعلت اینکه همه انجیل وتوریة پر
ازعبارات مذکوره ونسبتهای پدری و پسری در حق سایر مخلوقات
وانبیاو اولیامیباشد • واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج
بذکر نمونه های آنها نیستم وبعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی
ودر میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است و یهودیها میگفتند
مابسران خداهستیم •

﴿ درفصل ششم نامهٔ قورنتوسیان است ﴾ خدای توانا برهمه چیز
میفرماید که من شما را پدرشوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید •
هرگاه آنکونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات
واحیاء اموات است که میگویند از آنجناب ظاهر شد واضح است
که این معنی را ازمعجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت
کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی
نمیتواند بگوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود گفت این کار
ازجانب خدا است آن کس خدا است •

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده
نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی
وهفتم است • والیسع نیز احیاء میت کرد حتی ازقبر او نیز اینمعجز ظاهر
شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفر الیسع از توریة است •
وآنکونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاگردان
وحواریان مسیح نیز درانجیل حاضر آورده اند • دم گاو بنی اسرائیل را
بمرده زدند وزنده شد •

اگرچه بدلائل توحیدیه وبداهت عقل خدا شناس نسبت
الوهیت ومانند آن را بمخلوقات دادن در بطلان وسخافت نه چنانست
که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیگر گردد • لکن محض مزید
آگاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره
کردیم •

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد
بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه ازروی سخنانی
که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد •

اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه
نباید جستجو کرد ازسخنان جاهلان است • ودانشمندان دانند که تکلیف
مالایطاق فهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست •
خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت
صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت •
وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی مضافر مود ومنتی بزرگ براونهاد •

﴿ ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ﴾

ومع ذلك اینکونه اعتذار دراعتقاد به تثلیث یاخود حلول واتحاد
ازل سبحانه مرد خردمند را شایسته نتواند بود • وچنانکه گفتیم
آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینکونه سخنان بی بنیان باز
شود • ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرگاه اهل تثلیث را موحد دانیم
بت پرستان را نیز آفرین کوییم وموحد شان شناسیم • وچون بدلائل
عقلیه ونقلیه خودرا برتحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم
کرد لهذا اهل تثلیث را نیز دربیرون شارع توحید خواهیم دانست
وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم گفت واعتماد باینکونه اسفار
ورسائل نتوانیم جست •

پس باقی نماند از برای ماگر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی
بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیااخبار پیغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این
کتب آسمانی پیدا میشود یانه • وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر
ظاهر گردیدیانه • اگرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین
ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین
نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار
بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیگر چنانکه
درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درنهایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد واز خدا وند یاری خواهیم جست •
﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمه ﴾

﴿ میزان چهارمین ازمیزان الموازین ﴾

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبرموعود که منتظر درمیان جملهٔ امم وقاطبهٔ ملل بود. که پس ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنها بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید. ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بربیان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای بالهٔ روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد. واین میزان نیز درده معیار قرار گرفت •

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان واختیار که خدای را درحق هرقومی از اقوام ودر بارهٔ هرگروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمةالله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند. وهمچنانکه بدر مارا بی واسطهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واورامبعوث بربنی اسرائیل فرمود ومأمور برتعلیم و بشارت کرد. یعنی انکلیون را بروی فرستاد و روح القدس را مؤید ومسدد اوداشت. وآنجناب آنچه راکه مأمور برآن بود ازتبلیغ وادای رسالت و بشارت بعمل آورد. وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنگام اجرای آیین اختیار شد •

سر وحکمت امتحانات الهیه راکه درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال گفتیم وکسانیکه جویای مزید آگاهی ازاین حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند. واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتادم هجری در رسالهٔ مطالع الاشراق خود که درمسائل دینیه عربی العباره نگاشتم این مطلب رامشروح داشتم. ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است. دراین مختصر نامه تطویل وشرح وبسط را دراین مطلب زاید میشمارم •

آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست. که پیغمبر یاولی که داعیان برراه خدا وهادیان ومبشران وانذار کنند کان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند وایشان را بدرود کنند. تا آنکه ایمان آورندکان حقیق ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدکان که درآن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند. واین کونه امتحانات واقع نتواندشد مگربغیاب رئیس وهادی آنقوم •

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنوا وهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمةالله عیسی را موعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرا مکرراومؤکدا برای تلامیذ واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد از اوظاهر گردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است وبزودی گفته خواهد شدبشارت بپیغمبرآخرالزمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم وبشارت بود میبایستی ظاهر گشت بعمل آوردند. وفرمودند که بعدازمن مسیحان دروغگوی پیداشده سخنان مرا تغییرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت. وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنها در هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند •

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفا در حق معلمان بعد از عیسی میگوید لکن در میان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهد آمد• خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله را که شایسته لعنت باشد به پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوند و بسبب آنها درخصوص راه حق بدگویا واطالهٔ لسان شود واز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شما ها را بجای متاع گذارند یعنی بفرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید •

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ در فصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیلهٔ خلاص خود دانید• چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیز از روی حکمتی که باو داده شده بود بشما نوشته است• همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که در این مباحث نوشته است ودر این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن انها دشوار است• مردمان نادان بی ثبات همچنانکه در حق کتابهای دیگر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی بر هلاکت ایشان است تأویل کنند • اکنون شما ای دوستان این کارها را پیش از وقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران گمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید •

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنا است از دروغگو یافتن تو رسولانی را که میگفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودند و در دروغگویی آنها را بانهان دانستی آگاه شدم •

تحریف ودست کاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغییرات وبدعتها که در آیین او گذاشته شد • واعمال وآداب آنجناب را که برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی از نمونه های آن را پیشتر بیان کردیم واز صوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور در اندك زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد• تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان او مهجور ومحجوب شدند ودعوت کنند کان ومعلمان در وغگوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح در اطراف واکناف ظاهر شده وهرچه خواستند کردند •

﴿ مهر درخشنده چونهان شود • شبیره بازیگر میدان شود ﴾

وچون بشارت عظمی که آن کلمة الله مأمور بتبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوة والسلام که از بدو زمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی وایراد فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پنداشتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد• وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی برد ارند ونور حق را خاموش کنند •

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اگر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست •

ای مؤلف در فصل اول از باب سیم کتابت گفتی که در هیچ صفحه وسطری از انجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود • ودر این ضمن سخنانی که دور از شیوهٔ ادب واز شیوهٔ دانش است بمیان آوردی • نخست جواب آنکونه سخنان را ازما مخواه • مگر جواب مطلبرا وبیان سخنی را

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران در وغکوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نگویند اونیز از آن دروغگویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگویی لفظا ودلالة تغییر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیای اوخبر داده اند واین خبرتا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر کردد. معلمان در وغکوی همواره درمیان عیسویان درهر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه وتأویلیه مقصود خود شان را ازپیش برند زیرا که همان علت وسبب که در این کار پیشینیان آنها را بود درایشها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص گمراه کنند کان بعد ازخود خبر داد ومؤلف مابدیکر عبارتش آورد ازفصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم *

عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنکامیکه ازمعبد بیرون آمد خبرمیداد اصحاب ازاو پنهانی پرسیدند که این علامتهای ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی گمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کسان بسیاری را گمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد ازمن پیغمبران در وغکوی خواهند آمد همان است که نگارش یافت . ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند . والحاصل معلمان ودعوت کنند کان در وغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اختفا کذاشتند . ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورشته تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . واکر پیغمبران در وغکوی نیز بآن معلمان بکوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد ازبیانات راستین که دروقوع تحریفات درکتب سماویه وظهور معلمان وداعیان در وغکوی بعد ازعیسی علیه السلام ویرداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر و باطن کفته شد اسلا میان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبرازبشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت باینکه اعتراض شما در این مطلب کذشته ازحذفیات وتحریفات از جهات دیکر نیز مردود است *

﴿ اولا ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت ربشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جملهٔ انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید . ولازم نکرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیا ﴾ مدلول آیت قرآنی آکاهی دادن ازبشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاك او احمد است ونکفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمود نه مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد . وپس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل وقوعات بعد از آن جناب وپنهان شدن اوصیای حقیق وکلمات وبشارات او بنحویکه علی الاجمال کفته شد معلوم کردید اینکونه اعتراضات را که ازامثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل ووقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام باوجود معجزه وبرهانی مانند قرآن وبیانانی که اسلامیان را از روی حق وصواب دردست است واستواری قوانین شرع وناموسی که ازجانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیکر از خارج نخواهد داشت مکر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت برمنکران یك جمله ازآیات وفقرات انجیل

وتوریهٔ وسایر دلائل و براهین چنانکه وعده کردیم درطی این اوراق
بیاری خدای خواهیم آورد •
اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که درحق
پیغمبرموعود ومنتظراست بخوبی میدانند ولی بعلت زبون بودن دلهای
آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل
وبهانه جویی رادر کلمات الهیه پیدا کنند • وپس از علم وآگاهی
ازحقایق امورانکار وجحود آورند • چنانکه یهودان درحق مسیح
وبشارتهای وارده درمسیح ودر معجزات ظاهره ازمسیح ودراعمال
ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی شرمی به
نسبت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله برآنچنان پیغمبر
عظیم الشان داد مسیح ویحیی را بجنون منسوب داشتند •
افسوس برآنکونه دینداری باد • ای صاحب تألیف درانجیل خودت
ر یهودان و منکرین فشیدی که گفتند رئیس شیطانها بامسیح
همراه است وهرچه میکند بدستیاری او میکند • ودرحق
یحیی بزمانند این سخن رانشنیدی وتبعیت بر یهودان را برخود ننگ
ندانستی •

﴿ معیاردوم ﴾

این کتاب موسی راکه آنرا توریهٔ مثنی گفته اند درمعیارششم ازمیزان
همین مناسبت ازسخن آوردیم • ومعلوم کردیم که آیات مزبوره درحق
بشارت از پیغمبرموعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب
کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیها درتأویل آیات
مزبوره میکند • ولفظ برادر را که درتوریهٔ گفت از برادران بنی اسرائیل
پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند
که اهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل که درلفظ برادران
کرده است محتاج به بیانی دیگر نیستند • وبایدبهه برادر یکقوم

طایفهٔ دیگری است کهازیك پدرجداشده اند چنانکه این معنی درحق نسل
اسماعیل واسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند
وبنی اسرائیل باسحق وعرب باسماعیل منسوب گردیدند واضحست •
این دو طایفهٔ عضویه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش
میفرماید خدای پروردگارتوازمیان برادرانت پیغمبری را مانند تو
مبعوث خواهد کرد ودرآیت ﴿ ۱۵ ﴾ از کتاب مزبور از فصل
هیجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند
تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت
این کلمات راپر پیغمبرموعود وراست نیامدن آنها درحق عیسی خصوصا
بمعتقدات عیسویان که درآنجناب دارند در معیار مذکور آوردیم •
درصفحهٔ ﴿ ۱۷۹ ﴾ میزان الحق پروتستانی که درپیان این آیات
بسخن پرداخت میگوید • ثانیا ازآیات توریهٔ آشکار ومثبت میگردد
که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم
که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق
و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسماعیل • وآیاتی
درانجا آورده است که هرگز دلالت برمدعای اونتواند داشت ﴿ خدا
بابراهیم فرمود سخن ساره رادر خصوص هاجر بشنو وآنهارابدیار
غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تواز نسل
اسحق نیزخوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت
تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تناقی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ
الهیه که درحق اسماعیل وذریت اوداشت ظاهر نتواند کرد • واگر
عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیند وگوش
کنند مطلب بغایت روشن است ولکن • حب الشیء یعمی ویصم •
چون اساس سخن را بقدر امکان براختصار گذاشتیم درمیان این
مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده شد
ازهمین توریهٔ بقدر کفایت اهل دانش وبصیرت خواهیم آورد •
وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسماعیل علیه السلام

وتصور نکنید که پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدا ازاین سنگها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد •

﴿ در انجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه ها را بثمر شایستگی بتوبه بیاورید خود بخود نگویید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدای ازاین سنگها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد •

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهد ابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیق ابراهیم از باطل کنندگان عهد ومیثاق خدای پرهیزارند • اگر محبت خدارا دردل دارید واز عصیان برا وترسناك هستید درکاردین بصیرت جویید وحقیقت را یابید • واگر بخیال باطل بگویید ما بلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی مارا نجات خواهد داد ومارارها نی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی ازشما واز عقاید واعمال شما داشته باشد یا آنکه شمارا بشناسد وقبول کند • همین آیاتی را که میگویی دراختصاص برکت امتها برنسل اسحق است آوردی وکفتی که دعوای محمد بان باطل است • آیادر ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم رامأمور بخته داشت وباطل کننده آنرا ابتر خواند مذکور نساخت • مگر شمارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ •

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای رادرحق نسل اسماعیل بکدری بدانی •

﴿ درمعیار هفتم از میزان سیم ﴾ عبارات توریة راشنیدی ووعدهٔ خدا رابا براهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت اووظاهرشدن سرورها از نسل اودانستی • آغاز سخن را از آنجابگیر واستواری امر میثاق ابدی رادر خصوص خته معلوم نمای ودرذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را درمخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن •

﴿ درآیت هفدهم فصل مزبور از توریة است ﴾ ابراهیم بخدای گفت همانا اسماعیل در حضرت تو زند کانی کناد • واین سخن

چگونه بوده است ودرهمین بقیهٔ توریة در تصریح برمطلب اسلامیان چه بگذاشته اند •

سخنی در بیرون ازمقام گفتگو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه گردد وراه حقیق الهی را پیدا کنند •

الهام وکلام الهی نه چنان است که هرصاحب سوادی که ازخواندن ولوشتن الفاظ ولغات آگاهی دارد از معانی لطیفه وکنایات واشارات دقیقه واسرار ونکات غیرمحدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست • وپیشتر گفتم که اثر مشابه صفت مؤثر است ومیان مدرك ومدرك وجه مناسبت لازم است •

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان رافهمید وحی وکلام الهی رانیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته ومکدر نشده باشد • مانند مسیح علیه السلام که ازاو ازروی آنچه در ظاهر بعقول وافهام ناقصه وقاصره میفهمیدند سخن میگفتند وتا اکنون نیز میگویند ومقام حقیق اورا احدی از امثال ما ها نتواند فهمید • پس کلام الهی راحواس الهیه میخواهد که بفهمد وباین گوش حیوانی نمیتوانش بشنوی •

بدان که اولاد ابراهیم واسماعیل واسحق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات وتوالد وتناسل بشری امریست عظیم وسری است کریم • وبای اعراق واصالت نسب کاری است لازم الاعتنا • لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم • یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیراز طورمعروف خود مان دانیم • وگوییم که زید باید ازنسل عمرو باشد تاحکم فلانی درحق اوجاری گردد • که اینگونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود • وکسی رادر آنحضرت جای اعتراض نتواندشد • بعلت اینکه بی اطلاعی ما واشال ما ازاسرار وحقایق امور آشکار است •

﴿ درفصل سیم انجیل متی است ﴾ که درپیش خود تان نگویید

ابراهیم علیه السلام پس ازورود خطاب الهی دربارهٔ تولد اسحق شد • وازلحن کلام خصوصا بقرینهٔ لفظ همان یاهمتا اسماعیل درحضرت توزند کانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید سرورها از ابراهیم درمیان او وخدای تعالی معهود بوده است • زیراکه آنجناب درجواب بشارت ازاسحق این سخن را گفت ودر جواب ابراهیم ازتولد اسحق وثبوت عهد ومیثاق دراوو درذریت او خبرداده وفرمود ﴿ واز برای اسماعیل نیز ترا پذیرفتم اینك اورامبارك خواهم کرد وبرکت خواهم داد واورا عظیم خواهم نمود واو را بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده سرور ﴾ از اوتولید خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴾ وپس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات درحق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهدواقع گردید • وابراهیم نودونه سال داشت که بدست خویش خود راختنه کرد وجملهٔ اولاد خود را درآنروز درطبق امر دائمی که ازجانب خداصادرشد مختون ساخت •

الحاصل سرورها ﴿ ودوازده سرور ﴾ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه ووعدهٔ مبارك شدن زمین بذریت براهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ﴿ دوازده امام معصوم است ﴾ که صاحبان ولایت کلیهٔ کبری بودند وسروران درتمامی جهان وبجزاز ایشان دوازده سرور دیگر که ازذریت اسماعیل باشد نتواند بود • وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد دراو وبایشان تمام خواهد شد • ووعدهٔ الهیه در وجود مبارك ایشان انجاز پذیرفت • وتمامی جهان رامودت ایشان فریضهٔ ذمت شد • واجر رسالت پیغمبر آخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان گردید که مودت ایشان مودت پیغمبر است ومودت پیغمبر مودت خدا ست •

﴿ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ﴾

اکنون اگر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل وبودن امامان ازنسل اوبی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهنددید • وازتقلید جاهلانه برادران پروتستانی گذشته وبرادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل ازاولاد ابراهیم خواهند شناخت • وپیغمبر مانندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا گفتیم بجزاز آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست •

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقایبه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست • که هرگز آن آیات دلالتی برمدعای اونداردو همه استدلالات صاحب کتاب مزبور درایجا مانند دیگر سخنان اوسقیم وغیرمستقیم است • که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی گفت که ﴿ اگرموسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودرحق من نوشت ﴾ واز این سخن میگوید که برکت موعوده درذریت ابراهیم منحصر بعیسی است وپیغمبری که بموسی گفته شد خواهد آمد عیسی است • ودر عدم دلالت آن سخن بر این مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود • نوشتن موسی درحق عیسی اگر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند • پس عیسی را اقلا پیغمبر گویند که مطابق بالفظ توریة باشد وجواب یکبره از اعتراضات یهودان را بتوانند داد •

جای حیرت وافسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیگوید • پس دعوی محمد بان

باطل شد ودر آنعدم سخنان بیهوده که شایستهٔ احوال بود ادراج ساخت • وچون دانشمندان را ایراد آنکونه سخنان نشاید از جواب براو گذشتیم •

﴿ ولولا الشعر العلماء یزری • لکنت الیوم اشعر من لبید ﴾

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراک خود را باز کن عقائد موهومه را وآنچه بر آن مألوف ومأنوسی • همه را از دل خود موقتاً دور نمای • مشاعر خود را برای فهمیدن سخنان راست من در نزد من بعاریت بگذار • و پس ازنیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک وفهم سخنان است در نظر گاه خدای باختیار خویش راه بپیمای •

از بشارات بقیهٔ کتب آسمانی که در نسخه های موجوده در نزد طوایف ملل از اهل کتاب در حق پیغمبر آخرالزمان است در اینجا بیاوریم • ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم • و پس از اقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیق ایشان را در قبول وانکار برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم •

نخست از بشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در توریة وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان کنیم • ودر این معیار از لزوم درخواستن آن رحمت کافهٔ الهیه باشتیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که در دست بداللهی بود بیاری خدای سخن گوییم •

خدای جهان را چنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف دانیم صفات قهر وغضب وانتقام را نیز درآن حضرت اعتراف خواهیم داشت • وگذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب گواه راستین خواهیم داشت •

آثار صفات قهر وغضب خدای درهر زمانی بطورهای گونا گون درحق اقوام وملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند •

﴿ شمعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعاً بی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای گرفته شدن آفریده شده اند گرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که برآن جاهل هستند هلاک خواهند شد •

خدای قهار منتقم از کشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاک نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باک نکند ودر کتب سماویه شواهد این سخن بسیار است •

﴿ درآیات فصل سی ودویم از توریة مثنی است ﴾

انا هوالذی تاولیس معی الهٔ غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکنم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را برداریم وگویم که حی ابدی منم • اگر شمشیر برهنه خود را پیدا کنم وبازوی من بحکم برسد ازد شمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خود را مکافات خواهم داد پیکانهای خود را مست از خون کنم • شمشیر من گوشت خواهد خورد واز خون کشتگان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید •

﴿ درفصل بیست وششم سفر لاویان از توریة است ﴾ بردشمنان غالب خواهید شد واز شمشیرهای شما در پیش روی شما بیفتند • وپنج کس از شما صد کس را غالب شود وصد کس از شما ده هزار کس را مغلوب سازد تا دشمنان شما در پیش روی شما بیفتند ﴿ درفصل دهم انجیل متی است ﴾ گمان نکنید که من برای گذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم •

درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب گفته شد که انسان حقیق آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیراین انسان ترابی وجمادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نور اعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وگرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا وی بها باید دانست •
درانتظام تمثیلی ازحدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری •
حکم الهی درحق کسی که دزدی کند وخیانت درمال مردم ورزد بریدن دودست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی که بسبب آن حدشرعی جاری شود دربع دینار است که باصطلاح اسلامبول دوازده غروش ونیم است • وازآنطرف دیت قطع دودست ازآدمی هزار دینار است که بانصد لیره این زمان خواهد بود • یکی ازهوشیاران دراین دوحکم تفکر کرد وتحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال ازاهل علم شد وسید مهدی بحرالعلوم نظما توشته استفسار ازحکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب اورانیز نظما نوشت تاآنکه جواب باسؤال ازهرجهتی مطابق آید •

﴿ سؤال ﴾

﴿ یدیخمس مأبن عسجد فدیت • مابالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عزالامانة اقلاها واوخصها • ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه درتلافی ربع دیناری بریده گردد • درجواب فرمودند که عزت امانت وظاهر نشدن خیانت ازآن آراکرانبها داشت واورا ذلت خیانت وخواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم •
طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان وعظمی نتواند داشت مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند وروح انسانی را باخود همراه آورند •

﴿ درفصل چهارم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف در نظرش لاشیء بل از لاشیء کمتر ودرنزد او ناچیز معدود شوند •
سراپای این جهان بمنزلهٔ انسانی است که بنی آدم ازجمله اعضای آن انسان است • وهمینانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا کردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید • که خدای حکیم انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کارد • وچون علت شقاقلوس که یک عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور گردد وناچار از قطع آن شود • تاآنکه آن انسان مکرم را ازمرگ رهایی دهد ونگذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده هلاکش سازد •
سیرت جنگ ونفرین وهلاک ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود • وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت ورا سخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه بابرآنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت گردد که منکران را بجز از هلاک چارهٔ دراصلاح نیست • وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی ازساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید • وبا آنکه بامر خدای شمشیری کشیدند وبرآنها می نهادند وجنگ میکردند وشوکت باطل را می شکستند که دین الهی بایمال نشود وراه خداشناسی ازمیان نرود • چنانکه موسی کلیم خدای با عمالقه کرد • وجنگ کردن موسی وپس ازاو جنگ کردن یوشع بن نون معروفست ومشهور • ودر توریة ودر کتب تواریخ مزبور است ومسطور •

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غیور ومنتقم او است خدای منتقم وغضبناک است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بر دشمنان جاری کند خدای درغضب متأنی ودر قوت عظیم وبزرگست •
﴿ در فصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنگ جنگ آوران باهنگامه نزدیک شد لباسها خون آلود شوند پس ازآن غذای آتش شده بسوزند • زیرا که برای مامولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب اواست ونام او ﴿ عجیب وناصح وجبار و رب‌الابدیه وسلام وسلطان ﴾ است • ازدیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلانهایت خواهد بود • غیرت خدای آرا ازکنون تا ابد الآباد پایدار وبرقرار خواهدداشت •

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن • وازروی هوشیاری وضع زمان برخواستی آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام وسلطنت بربالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اواست بلانهایت‌خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای • وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که دردین حق گذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن • وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم اودر اقطار جهان جاری گردد وجزیره‌ها منتظر شریعت او شوند • پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد وابرهای تاریك را که برروی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد • وبنیان بت پرستی را براندازد • صیت توحید وخداشناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه‌های کوزه گر بشکند وکوزه‌ها بطرز نوین بسازد • وباشمشیر آهنین حکومت کند • حکم ابدی را درجهان بگذارد • آیالازم نبود که عضو شقاقلوسی را بریده انسان شریعت را ازهلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ •

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار • در چنان حالی اگر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران که جنگ نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی باندرجه رسید تا کنون بکجامی انجامید باآنکه این کارامری بود موعود واراده بود ازجانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست •

راست است اگرآن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میگذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد مخالفان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود • لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد وازجنس حروف وکلمات که در زبانها بهر گونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفخرت بود • سخنی ازجانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود • وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون ازاسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد • وتحدی نمود وگفت این کلام خدا است واگر شکی دارید بکسوره ازمانند آن را بیاورید • پس انکار کردند وبعادت پدران خویش درعناد اصرار نمودند • واذیتها وآزارها را در حق اوروادیدند • بحدی که فرمود ﴿ مااوذی نبی مثل مااوذیت ﴾ ومع‌هذا بشیوهٔ فقرومسکنت زفنار نمود وفرمود ﴿ انا المسکین جالس المسکین • والفقر فخری وبه افتخر ﴾ وبامر خدای فرمودند ﴿ ماکنت بدعامن الرسل ﴾ تاآنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف ننموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که درو طن خویش ودرمیان آنقوم نتوانست اقامت کند وازآنجا هجرت فرمود درآنجا نیز آسوده نگذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرار سید وکار بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد • وبامر خدای غضبناك هلاك کنندهٔ فرعون وشداد وازپای در آورنده قوم ثمود وعاد • شمشیر انتقام را برآنها نهاد • وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد •

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق باتو مدارا ها کند ﴾

﴿ چونکه از حد بگذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که براو دست میافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود
از جانب خدای میفرمود ﴿لااکراه فی‌الدین﴾ بل بسیاری از آنها را
در بدو رفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت •
چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن
شوکت باطل واعلاء کلمه حقه مقصود بود واین مقصود درانداك
زمانی بخواست خدای دست داد • ورشد وراستکاری از غی
وگمراهی تبین گرفت • ولازم بود برجهانیان معنی خضوع
وانکسار رابخوا کمل نیز بفهماند وآنها را آگاه سازد ازمقصود
حقیقی خود که مغایر بود باشمشیر کشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض
بودی • پس باقتضای حکمت الهیه ﴿ سرور سیمین ﴾ از دوازده
سروری را که بشارت ابشا نراز نسل اسماعیل بزبان توریة شنیدی وآن
سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود ودر اصل انجیل شیرش نامیدند مأمور
بشهادت وقبول هر گونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود
ازقضیه‌هایله‌ٔ آن مصیبت عظمی خبرهادادوقاتلان آنحضرت راباسم
ورسم معین‌ساخت تابر جهانیان آشکار شود که‌آن پیغمبر عظیم‌الخلق را
مقصود ابقای سلطنت ظاهریه درنسل خود نیست • ونیز جمله آن
﴿ دوازده سرور ﴾ را موافق صحیفهٔ آسمانی مأمور بترك ریاست
ظاهریه داشت‌حتی ﴿ نخستین سرور ﴾ را وصیت کرد بسکوت
ونکشیدن سیف‌الله ذوالفقار کددرانجیل نیزبعبارت شمشیر دوزبان
ازآن تعبیرآورده‌اند • وشهادت سبط مکرم خودرا همچنانکه مودت
ایشان رابرجهانیان لازم کرداسباب انکسار قلوب داشت • وعنوان
شفاعت گناهان تمامی امت مرحومه ساخت • لهذا آنحضرت
باعلی‌درجهٔ شهادت وتظلم شهیدشدوهر مصیبت والمی را که هرفردی
از افراد بشیندن آن متأثر ودلشکسته تواندشد برخود گرفت چنانکه
درکتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده برآن
بزرگوار مشروح ومبسوط است •
چون سخن بانجا رسید ازاخبار انجیل که درشهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است
کلماتی چند بیاوریم اگرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی
که درآنهااستعمارا از بیان تغییر بطورمقصودباز خواهد داشت ولی
گفته اند مالایدرك کله لایترك کله •

﴿ درباب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ﴾

ودرآسمان امر عظیمی مشاهده کردیدیعنی زنی بود که‌آفتاب رابوشیده
وماه درزیرپای اوبود ودربالای سرخود تاجی داشت از دوازده
کوکب • آنزن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده
وفریاد میکرد • وامر غریبی درآسمان مشاهده شدهما نااژدرهای
بزرك سرخ رنگی ظاهر شد که‌آنراهفت سروده شاخ بودوبرسرهای
اوهفت تاج بود دم آن اژدرهایك ثلث از ستارگان آسمان را فرو
روفته برزمین ریخت • وآن اژدرهادرپیشروی‌آن زنی که‌وضع حمل
میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولیداورا فروبردن میخواست آنزن
برای آن کسی که باعصای آهنین برطوایف حکم خواهد کرد پسری
آورد وآن پسر بسوی خدا وبتخت الهی انداخته شد •
تفسیراین کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنارا اگر بتفصیل درانجابیاوریم
مارا ازاصل مقصود دراین نامه باز داردو لازم آید که مقدمات چندیرا
که درتفسیرا ینگونه کلمات برزگان بکارآید تمهید کنیم واین عبدبی
بضاعت راگذشته ازملاحظات دیگر فراغت حاصل نیست کهازعوارض
دنیویه صفحت پریشانم مگر آنکه بنحو اجمال اشارتی براهل بشارت
توانیم کفت •
﴿ خورشیدوماه ﴾ اشارت برنبوت مطلقه وولایت مطلقه است
• آن زن مادر سبط پیغمبرآخرالزمان وقرة العین رسالتست وزوج او
حضرت مرتضوی است که ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور
مبشردر توریة است • آن‌بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ
کبری بود لباس ازنبوت مطلقه داشت زیرا که‌در مطلع شمس نبوت بود
وذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود ﴿ لم نجعل لهم

من دونهـا سترا ﴾ بجز از آفتاب آنهارا پوشاکی نبود • ونیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تاظاهر نمونه از باطن کردد • وگروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك اوديدند وکار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند •

آزن علی ابیهاو بعلها واولادها وعلیها السلام ماه ولایت رادرزیر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش برروی ولایت الهیه بود • ونیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده پابراهیم ظاهرشد ازعقب اواز اولادش بعد ازاو بود •

بجهة وضع حمل المدیده فریاد کرد • زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن برآن مولود مبدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را برشهید کردن اوواولاد واصحاب اومشاهده میکرد •

﴿ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾ آن انسان حقیق را که پیغمبر را انسان عین وعین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که درحق والدین خود احسان کند • و برای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع دردلهای مؤمنان • وشفاعت کردن گناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت گذشته وهر گونه مصیبت والم راقبول کند • وبجهة این وصیت که احسان بودنام آن مولودرا ﴿ حسین ﴾ نهاد ودرحدیث قدس فرمود ﴿ ومنی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودرراه خداشد برای فهماندن معنی اتحاد فرمودند ومنی الاحسان ومطابق آمدبه ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك اوثارالله شد •

آن زن رادر بالای سراز ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده ازاولاد او بودند وزمانا مقام ایشان

متاخرودر زیر پای بودی شرفا دربالای سراو بودند ومانند تاجها شرف وجمال او بودند •

وامر غریبی درآسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت • واین اژدرهار ئیس شرور ومبده ظلمات است وچنانکه درمیزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد • که اورا هفت سردر مراتب هفتگانهٔ انسانی عطا کردند • ازمقام عقل تاجسم آن رئیس ظلمات را رؤس و وجوه بیداشد وبرآن سرهاتاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید • فقط درمقام فواد که بالاتر ازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیق خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودوزخ را هفت در •

﴿ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان ﴾

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت اواست که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضان عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بیاری خدای وسیع است ولیك عذر اترا از براه دان روحانی خواستیم •

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شرور وایادی فتنه های اواست نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فرو ریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد • ولی همهٔ ایشان را نتوانست بکلی مقهور کند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ والحق یعلو ولایعلی علیه ﴾ ﴿ والعاقبة للمتقین ﴾ •

آن رئیس شرور میدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیرحکم وشریعت خدای را درزمین خواهد نهاد متولد خواهد شد • واکر اوسلطنت موروثی ظاهر رانیز مانند باطن بدست کیرد

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور درحق بشارت بپیغمر موعود خواهی شنید ﴿ درصفحهٔ صدوهشتادم ﴾ کتابش آورده وازنامهٔ عبرانیان آیات دیگر درتفسیر آنها ذکر میکنند ومیگوید بدلالت آن نامه که ازمنفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد •

آیات زبور را بتمامی از روی ترجمه های خودشان درانجا پیاوردیم وتصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت بپیغمر آخرالزمان است وبادلالت بمسیح نتوانداشت ومعلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست گفت یانامهٔ ایمانیان •

واگرمی دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسر انجیل آورد وبنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد ونام خود را نیز مقدس خواند هرگز نامی از نامهٔ اونمیبردند وبسخن اوتمسك نمی جستند •

﴿ آیات مزمور چهل وپنجم زبوراست ﴾

دل من سخن نیك برآورد • کارهای خودرا پرملك عرضه کنم • زبان من قلم دیرنما هری است • نیکوتر ازاولاد بنی آدم شدی لطافت برلبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارك داشت • ای توانا شمشیر خودرا برروی ران خویش بیاویز که عزت وشهرت تواز آن است • درشهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت وراستکاری سوارشو • دست راست توکارهای عجیب وهیبتناکت بیاموزد • پیکانهای توای توانا تیز است دردلهای دشمنان ملك نشیند • اقوام مقهور توشوند کرسی توای خدای ابد الآباداست • عصای مملکت عصای عدالت تست • نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن گرفتی وبدینموجب ای خدا خدایت به برتری ازشریکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصانی وعود وسلیخه ازجامه های تست • ازمنازل شرفناك توعاجیاست که ترا شادکام کنند دختران پادشاهان درمیان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

ودرمسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشیید مبانی خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد گردید •

لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن مولود پاك را فرو بردواورا از این جهان بردارد که خلقها درارکان هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود ومعلوم درجهان جاری سازد •

آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش رحمانی اوراجای داد • وخدا اورا بعد ازشهادت نیز بسوی عرش برد وظاهر اورا درزمین داشت تاآنکه هرکه اورا زیارت کند خدارا زیارت کرده باشد •

﴿ من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه ﴾

این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم • اگر انجیلیان بهترازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبکویند • کاش کتب آسمانی را ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییردرآنها جایز نمی دیدند وتبعیت برروئس شرور نمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند • تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی راکه ارواح را مایهٔ سرور ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهر لغتی بگویند وبشنوند وانس گیرند وهمدیگر را دانش آموزند ومعرفت افزایند وتعارف ورزند وتناکر نیاورند •

﴿ وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ﴾

اکنون ازبشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام اووقوام شریعت اورابشمشیر آگاهی میدهند ذکر کنیم •

﴿ مقیاس چهارم ﴾

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستند • ای دختر بشنو ونگاه کن و بکوش
خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن
تورا ملك خواهان شود • زیرا که او پروردش دهندهٔ خدای تست
وتواورا - بجده آوری • دختران صور برای پیشکشها بیاورند •
توانگران ازطوایف بدیدار توحسرت برند همه بزرگیهای دخترملك
ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره ازپی جامهای زردوز
رفیقان آنها برای ملك بیاورند و برخدمت توتقدیم کنند •
وبابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند •
اولادتو بجای پدران تو باشند وایشان را برتمامی زمین سروری
دهم نرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار
برای تواعتراف بیاورند • تمام شد زبور چهل و پنجم داود
علیه السلام •

شهادت دادن این آیات اززبور بر بشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین
اودر زمین درنزد هوشمندان آگاه آشکار است واز جمله بیاهایی است
که درآیت قرآنی اشارت برآن فرموده اند •

﴿ ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾
﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان توشتند که وارثان
ومالکان زمین بندگان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین
سروری باشد ووعدهٔ خدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیل
انجاز یابد •

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد
بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام
انکار نماید وحال آنکه کثرینی اورا کی درشهادت تمامی آیات مزبوره
برحضرت پیغمبر کفایت کند •

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کشتکان کاذب بود
که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها درآیین خدا کذا رد • درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت
وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد • این است
که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل و پنجم را آورده
واستدلال برمدعای خود کرد • واین مؤلف بیچاره به نبعیت او صفحه‌ای نمود •
فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی متمسك بآن میشود
چنان است •

لکن به پسر میگوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای
ملکوت توعصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینوجب
خدای یعنی خدای تورا بروغن بهجت مسح کرد ورا از رفیقان
تو برتری داد •

درایجا یك لفظ مسیح که مطابق باترجمهٔ لقبی ازعیسی تواند بود پیدا کرد
ودست آویز ساخت پس ازاینقرار در هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند
حال آنکه درتوریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة
براین جاری است • ومسیح بروغن بهجت بمعنی شادکام ومسرور
داشتن است • اگر راست میگویند آیات زبور را چرا درنامها بتمامی
نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند • ونیز همین دو آیت را بچه
قرینت برعیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾
است که عیسی راخدا نامیده اند وبکس دیگر دلالت نکند •
اهل ادراك ازمتن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیر ازغیر
ازل تعالی است چنانکه درذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است
کسی که او را خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودر اینصورت
بهرمعنی که در عیسی کویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق
اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور موعود اعتراف
بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد بااینکه طوایف بسیاری بخدایی آن
بزرکوار اعتقاد کردند ودرحق اوفرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح
بذات الله ﴾ همین دو آیت زبوررا تمامکر درحق عیسی نتوانند بیان
کنند • چه فائده که دروقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود • وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغگوی گفته بود تحریف را به پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه کفتیم درنسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است •

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است • ومیکوید کرسی تو ای خدا ابدی وازل است عصای استقامت یاعصای مملکت عصای عدالت تست • ودراول آیات چنان کفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران بیاو بز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو • واین معانی بجز در پیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود ونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بکذارد ونه اورا کرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است • این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن کویند •

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است •

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات بر آنحضرت درنزد هوشمند با انصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن رابهتر دیدیم •

زبورچنین میسراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد • نیکوترین اولاد بنی آدم شدی • وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت • وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد • وبدان سبب چنانکه بر ابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی وبرکت یافتی ای قوی وتوانا بر همه چیر شمشیر خود را بر بالای ران خویش بعادت عربی بیاویز وبکوی اتانی بالسیف • که عزت تو ودین تو وشهرت نام مبارك تو وروسیدن شریعت تو بجزا ثر بتهمار بت سیف الهی نتواند بود • برای کذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو • دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست ومظهر العجائب است کارهایی برتو نماید که بسیار عجیب ودر انظار دشمنان هیبتناك است • یکانهای توای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل برای چنان وقتی یادکارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشیند اقوام مقهور توشوند • کرسی توای خداوند شریعت ابدالآباد است • وشریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابدالدهر بوده عصا وعماد درمملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمه ات در جهان نهادی •

﴿ وبالعدل قامت السموت والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن کرفتی • وبدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری باتو سهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد • وملك وجود بن ومالك دار بنت نمود • وبدین سبب ترا با بتهاج دائمی مسرور داشت •

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میکوید ودل او چکونه کواهی میدهد آیا خود تصدیق میکند که آیات مزبوره درحق عیسی است ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ •

آیت آخر را که در نامهٔ عبرانیان آورده بود نیز میدیم که چکونه بعیسی تأویل کردند مقصود ازشریکان اکر شراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اگر در خدایی است خدا نیز بجز دوشریك که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریك دیگر اعتقاد نکرده اند • مگر آنکه بگویند از این دوشریك اورا برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تورا برتری برخدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ما نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد •

عجب است ازمؤلف ما که میگوید بقراین آیات آخری ازاین زبور مقصود ازآن آیات حضرت پیغمبرعلیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است •

بسیار خوب تاانجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد وتماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است وتتمهٔ آیات نیز دلالت برداخل شدن زنان پادشاهان ورؤسای اقوام و بزرگان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان اهل بیت واولاد طاهرینش وچه درحالت غلبات وفتوحات بجمهوریت وچه درهرحال دیگر برضاومیولات که ارباب آگاهی ازتاریخ واخبار علی التفصیل دانند • شهربانو دختر یزدجرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود ونیز مادر چند سرور برزگوار از پادشاه زادگان است •

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد واولاد از اونبود وهدایا برای اونمیرفت وتمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت خاتمی علیه السلام توانیم دانست وبس • وپادشاه بودن ابناء واولاد اطهار آنحضرت در ظاهر وباطن واضح است •

ودر اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که درهر کلمه از کلمات زبور برای برادرم بضروری توانم شرح وبیان آورد که حیرت عقول ومدارك گردد ولیك باینمقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی ازسخنها را همه وقتی وبهر کسی نباید گفت • ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر وتأمل درهمان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی گردد •

﴿ تفسیر الهامی ﴾

بجبز اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی دراثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداگانه بربعثت نبی موعوداست وبوجهی دلالت برمسیح ندارد تاچه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبوربآن آشکاری را تاویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت •

﴿ یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین ﴾

درمعیار هفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجانیز بیاوریم واین فقرات درفصل نوزدهم مکاشفات است •

آسمان را گشوده دیدم وانگاه اسب سفیدرا دیدم که سوار برآن را امین وصادق میگفتند برای حق استقامت جنك میکند • چشمان او مانند شعلهٔ نار بود • وبرسر افسرهای بسیار داشت واورا نامی بود که بجز اوکسی دیگر نمیتوانستی آنرا بخواند • وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میگفتند • وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید باجامه های سفید ولطیف پرندی در پشت سر اومیرفتند وبرای زدن طوایف شمشیر قاطعی ازدهانش بیرون می آمد • باعصای آهنین حکومت خواهد کرد • ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر برهمه چیز را خود فشار میدهد • وبرلباس وران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك ورب الارباب •

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بگویم که میزان کار آنهارا نیك بشناسی •

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم ازروی دو ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۴۷ ﴾

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع کرده شد • ودیکری را نیز بنزی درسنهٔ ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ در لندن ازجانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون منتشر کردید • اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعبارا تی که در صفحهٔ ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند • کذشته ازسایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر وغضب الهی را تاآخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت • که مخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوق ازمخلوقات تصرف در ذات وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد • ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای مخانه در یکی یاصنق است وبجای پامال میکند چنینه چکدر • ودر دیکری بعوض مخانه معصره است که آلت عصر وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکند کفته است یاصاچقدر • ومعنی عبارت موافق این دوترجمه بکلی مغایر ومنافی با ترجمهٔ منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت خواهد کرد • ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادرمطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر ذریکی ازتفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وباآن

قسم خورده •

﴿ والعصر ان الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود ازعصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کنندهٔ شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود •

بالجمله حیرت ازاین دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد • اکر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بسیج ندارد چه خواهد کرد • مخانه را درست کرد شمشیر برنده باشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت با آن را چه میکنند • آن سوار را جامه کلام الهی است که کفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیراز آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ او ازحرد برد وزینت وشرف اواست • آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دوبر اوماند وکرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد • وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود • درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجزنکوینی او بود ورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود •

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات درحال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد •

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور ببعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وبین دونام ولقب ملقب بود •

درجامه وبهاوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی مسلك الملوك ورب الارباب • ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیمنت وربوبیت داشت • و آن ربوبیت کنه عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظاً مکتوب شد • وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبرعالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلاً وکوناً ربوبیت اوظاهر آمد • وجلوهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر گردید •

﴿ هوصنع الآله والخلق طرا • صنع من کادان یکون الها ﴾

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحو اجمال درمعیار هفتم از میزان ششین ودر سایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم • اگر مزید آگاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای •

﴿ والحمدلله رب العالمین ﴾

کاش مرازبان گویایی میشد وترا گوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وزینت بخشندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیگر درانجامی گفتم •

• غیراین منطق لبی بگشادمی • درمدیحش دادمعنی دادمی •

نی نی غلط گفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب • کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونورافدم بسخنان امکان واکوان معدو دنگردد •

﴿ قل لوکان البحر مداد الکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد وچهل ونهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر داد وچنان گفت که • خدای را

بنسیح نوین تسبیح گویید اورا درمجمع پاکان تسبیح کنید • اسرائیل بآفریندهٔ خویش فرحناك شود وبنی صیهون بملك خود شادمان گردد • نام او را بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند • زیرا که خدای ازقوم خودخشنود است تواضع کنندگان را باستخلاص شرف وعزت دهد • پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابگاه خودشان شادکام شوند • تکبیرهای خدای بردهان ایشانست وتیغ دوسر در دست آنهاست • تا آنکه ازامتها انتقام گیرند وآنهارا ادب آموزند • ملوك آنهارا مقید کنند بزرگان آنهارا مغلول سازند • تاآنکه حکم مکتوب را درحق آنها جاری نمایند • این بزرگی مرجملهٔ پاکان راخواهد بود •

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از اوخشنود نشد بل درنهایت زندگانی دل اورازنان او مایل بغیر خدا کردند • و بعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد • همانا خاتم پیغمبران وایمان آورندگان بآنحضرت بودند که تکبیر میگفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بود وبامر خدای ازدشمنان دین انتقام کشیدند • وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند • سرها وسرورهارا در قید مقهوریت گذاشتند • بزرگان رابزنجیر بیچارگی وخمول مغلول داشتند • وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری گردند • واین بزرگی مرجملهٔ پاکان را از جانشینان آنحضرت بوده وخواهد بود •

﴿ تعلیم وبشارت ﴾

تحریف دادن اهل کتاب بقیهٔ کتب آسمانی را اصلا وترجمهٔ پیشینیان کرده ایم • وپس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وگذاشته اند در تعیین جاهای تحریف وتغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ۰
واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نگاهدار ومنتظر بشارت
از انکلیون باش ۰

﴿ در فصل دویم ﴾ از مکاشفات یوحنا است که ازقول عیسی
گفته میشود ۰

لکن اکنون آنچه را که شمادارید تا آمدن من استوار بدارید ۰
آن کسی که غالب شود وجامه اعمال مرا نگاه دارد حکومت برطوایف
رابوی دهم ۰ مانندآنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین
برآنهاحکم آورد ۰ وآنان مانند کوزه های کوزه گرخورد خورد
بشکنند ۰ وستاره صبح را بوی دهم ۰ کسانیکه گوش دارند بشنوند
که روح بجماعت چه گفت ۰

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس ازمسیح امر نبوت
وحکم شریعت او بشمشیر آشکارشود ۰ وباشمشیر برطوایف حکم کند
وامتهارا بشکند وآنهارامانند کوزه های کوزه گر خورد خورد کند
وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذمیکرد حکومت الهی ازعیسی
گذشته بوی رسد وعیسی براو واگذارد ۰ واو اعمال عیسی را
تصدیق کند وحفظ نماید ۰ برخلاف آنچه معلمان دروغ گوی تباه
کرده باشند ۰ستاره صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است
۰ ویك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شددر نزدعیسی
بود بروی مسلم گردد ۰ وآن ستاره بکلیت درآن حاکم مطلق ظاهر
آید ۰ که آن ستاره همان نور نبوت مطلقهٔ او بود واز او بود که بشؤنات
واطوار درانبیاء وابرار بودیعت از او بود ۰ چون صاحب کوکب
باموکب جسمانی هویداشد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود
وامثال امر الهی بعمل آید که میفرماید ۰

﴿ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ﴾

﴿ تفسیر واشارت ﴾

درانجیل درجاهای چندعبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه
موجوداست ومادراثنای بیانات کاهی بلفظه وکاهی بنکته کاه وکاهی
بحربه وکاهی بشمشیرازآن تعبیرکنیم وجملهٔ اینها صحیح است ۰
وبکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام درانجیل همان
﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب
عصای ضخیمه وجافست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند
این تعبیررا درلسان فارسی نیز موجود داریم که می گوییم فلانکس
صاحب چماق است یعنی زورمندتوانا است وغالب وقاهر است ۰
پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیرو کنایت ازهیبت
واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد
درشریعت اواست وما برای تفنن در تعبیر بعبارات مکونا کون
درتفسیرها آورده ایم ۰

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف ازنام آنحضرت
بصاحب الهراوه تعبیر کرد ۰ درهنکامیکه درشب ولادت باسعادت
نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل
مدائن بهمان حال باقی است ۰ وآتشکدهٔ فارس خاموش شد
بعدازآنکه هزارسال بود می سوخت ۰ ودریاچهٔ ساوه خشکید ۰
ومؤبدان درعهدانوشیروان که آنروزپادشاه ایران وبزرکترین
سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای
عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده کردید
انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبدالمسیح را بنزدسطیح
کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آکاهی کیرد ۰ عبدالسلام
بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاوسؤال کرد
سطیح چنان کفت ﴿ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة
وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نار فارس فلیست بابل للفرس مقاما
ولاالشام لسطیح مناما یملك منهم ملوك وملکات علی عدد الشرافات
وکلما هوآت آت ﴾ وعدد شرافات که کنکره های ایوان کسری

بود ودرایلهٔ تلبلاد نبویه منهدم گردید چهارده بود • که تازمان خلافت خلیفهٔ سیم نهمان عدد ملك وملکه درآنجاسلطنت کردند و بردجرد آخر آنها بود که درزمان خلافت حضرت عثمان هلاك شد وتفصیل این وقوعات درکتب تواریخ مسطور است •

﴿ معیار ششم ﴾

ازبشارتهای توریهٔ بعثت حضرت نبوی را از اول فصل چهل ودویم ازکتاب اشعیا درطی معیار پنجم از میزان سیم نوشتیم • اکنون بشارت دیگر از آن فصل را چنانکه درآنجا وعده کردیم در این مقام بیاوریم •

﴿ ازآیات نهم فصل ﴿ ۴۲ ﴾ اشعیا است ﴾

اینك کارهای تحسین بوقوع پیوست • از حادثات آینده نیز شمارا آگاه کنم وپیش ازآنکه بشود بشما بشنوانم • ای سوار شوند کان بدریاها وساکنان وبرکنند کان جزیره ها خدای را بیك تسبیح نوین تسبیح آورید • حمد اورا ازنهایات زمین بگویید صحراها وشهرها که درآنها است آواز رابلند کنند • دهکده های مسکونهٔ قیدار وساکنان کوهستانها ازرؤس جبال کلبانك زنند • خدایرا تمجید کنند وحمد اورا بجزیره ها رسانند • پروردگار مانند جباری بیرون آید • مثل مرد بهادر غیرت را بیدار کند نهیب زند وصیحه کند بردشمنان غالب آید • زمان بسیاری سکوت کردم وصبر نموده وهیچ نگفتم • دیگر مانند زن زاینده فریاد کنم • هم ویران سازم وهم فروبرم • کوهستان وصحراها را خراب نمایم نباتات انهارا بخشکانم • نهر هارا جزیره ها کنم درباچه هارا خشك گردانم • نابینایان را براهی که نمی دانندرا همنا شوم • ودرشار عهابی که آگاهی ندارند آنهارا براه برم • تاریکی را برای ایشان روشنایی کنم • وکجیهارا برراستی مبدل سازم • اینهارا درحق

ایشان خواهم کرد وبرایشان نخواهم گرفت ﴿ ومأخوذ شان نخواهم داشت ﴾ تابازگشت کنند • کسانیکه براشکال تراشیده اعتماد ورزند هزیمت وپریشانی تمام خواهند یافت •

بردانایان اسرار آگاهی ونجات یافتگان از تاریکی جهل واضح وروشن است • که تسبیح نوین وحمد الهی ازهمه اطراف روی زمین عبارت ازظهور شریعت تازهٔ عمومی محمدی است • که نهایات زمین واهل صحراهاوشهرها وساکنان جزیره‌ها وراکبان بدریاها را حکم آن شریعت غرا وناموس پاك الهی جاری است • وهمه جهان مخاطب بآن شریعت تابناك کند ومأمور بتسبیح خدای بآن تسبیح جدید وحمد رساوشایان بخدایی او •

دهکده های مسکونه قیدار را که مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه ازنسل قیدار ابن اسمعیل وظهور اوازعرب ودرعرب خواهد بود • کلبانك از رؤس جبال وتمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح وتلبیه وتمجید دراطوار آیین آن پیغمبرپاك که بربالای کوهستان وجبال درمکه وبطحا بهنگام ادای فریضه وآداب حج بجای آورند •

ازاطراف جهان ازدریاها وصحراها گذرند وبرآن مکان مقدس رسند • وبامر خدای وخداوند ناموس اعظم امتثال کنند وسخن خدارا که میفرماید ﴿ واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق ﴾ ازجان ودل بشنوند وشریعت بردلهای ایشان نگاشته آید چنانکه درکتاب ارمیا نوشته شد •

حمد وستایش خدارا بجزیره ها بایدرسانند دراوقات نمازهای پنجگانه جهاراً تکبیروتوحید وتمجید خدا را بجای آورند در بلند بهاو پستیها نام خدا را آشکار کنند • پروردگار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدار کرد وحکم جهاد را آورد • تاآنکه ویرانیها درجهان پدید آید وخرابیها ظاهر شود • قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خشکیده ونابدید گردند • برای آنکه

همه کوسفندان قیدار برتو گرد آیند • قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند • از روی شوق برمذبح من برآیند عزت خانهٔ خود را عزیز گردانم •

این است برهان مؤلف که مینوی • ومرا ازاینکونه استدلال اوسخت عجب آید • که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم درکتابی که برای هدایت یا اضلال ملل مانند اسلام مینویسند هرگز مندرج نتوانند کرد • ودست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود • ودلیل محکم دیگر برطرف مقابل درخلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقرهٔ جازه های مدیان وعیفاترا احاطه کند را چنین آورد که ﴿ کلیسای مسیحی ﴾ رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروتستانها معتقد بکلیسای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اند ومعبدهای معنویهٔ مسیحیه باجماعت عیسویه را بگوید وجمعیت پروتستانی را قصد کند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود •

والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکد ومبین آیات اولیه است • شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیر ازاین معنی است • قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند ازروی شوق برکوه منار آیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بفزایند الی آخره • صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بربنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت برآن شد نمود • وگفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا گفته بود تبعیت برمعلمان واهل تأویل کرده آیات باب (۶۰) اشعیارا

هدایت خدا در جهان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود •

خدای صبور توانا پس ازآنکه درزمانهای طولانی تارا ستیهای جهان رابسکوت گذراند وصبر کند • بهنگام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی ویگانه پرستی وابطال اطوار بیگانه پرستی وبت سنایی وشناسانیدن تباهی عقاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد • ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه بهبهادری بردشمنان غالب وقاهر گردد وتاریکیها را باین غلبات بروشنایی تبدیل سازد دلهارا راست واعوجاجهارا مستقیم فرماید • کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتماد آورند وبرصورتهای مخلوقات که خدایی آنهارا خود جعل میکنند شنایش نمایند منهزم وپریشان شوند •

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را تأویلات ودلائلی که ازانجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل اوهمان متن آیات اشعیا برهان قاطع است ومحتاج به بیانات دیگر نیست • عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد • کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را بهیجان آورد ونعره زد وبردشمنان غالب گشت • طوایف عرب که ساکن اولاد قیدار بود درکجا بااو تسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند • عجب است که آیات دیگر ازباب (۶۰) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیگر صریحتر در دلالت بشارات مذکورهٔ اشعیا بی پیغمبر آخرالزمان است • وهمان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد ومع هذا اصل مطلب نیز از آن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد •

﴿ همانا آیات باب (۶۰) اشعیا است ﴾

نبوهی شتران وجمازه های مدیان وعیفارا احاطه کند • همه ساکنان سبا گرد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند •

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل (۴۲) کتاب اشعیا بعیسی کرد • ومحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر ما است وسبك عبارات وکلامها ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت بآسانی دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد • وشیوع دین مسیحی در دنیا بعد از دانستن مقدمات مطلب ومنحصر داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل از سخنانی است که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نورزد *

شیوع دین مسیحی رانگفت کدام است ومقصود ازآن را معلوم نکرد • با آنکه اولا مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید وتأیید شریعت موسوی به آمد چنانکه خود شان از انجیل گفتند • ثانیا اکثر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی زمین است آنهم کهباتفاق جمله اهل ادیان وبتصدیق فرقه های عیسویان خارج ازعیسویت ودین عیسی است • وبرمؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کند تابرسیم بشیوع دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات پر پیغمبر عظیم الشان را بدانکونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند ابطال کند ومعانی دیگر دهند از انظار یهودان مردمان بادرایت وباانصافی بوده اند *

صاحب کتاب جملهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست از اسلامیان آورد • واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان اوچشم بپوشم • ودوخارج ازمطلب حقیق سخن نگویم *

درصفحهٔ (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت کرده ومیگوید • علمای محمدیه از جهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره رابحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل وبعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد ومسیح ندارد • بلکه بیان خرابی شهر بابل است وآن درسوار یکه یکی راکب حمار ودیگری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغار سپاه کیخسرو بود که بر بابل حمله آوردند وتسخیر نمودند

عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان رفت وپس از آن بخیال خود معنی نمود • ودوسوار رابابلشکر کیخسرو معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری ازکتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار راکه یکی راکب حمار ودیگری راکب جمل بود دید • واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا نسبت داده • خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس • وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آذربایجان وطرف غربی را مالك بود خبر میدهد • تا آنکه درآیت نهم میگوید آن دوسوار آمدند وندا کرده گفتند افتاد بابل افتاد وبتهای خدا های آنها شکسته شده بر زمین آمدند *

اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند که درعالم مکاشفه براشعیا ظاهرشدند • ودو بیست سال تقریبا بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آگاه از خرابی آنجا وسرنگون شدن بتها داشتند *

درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلههٔ مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر ازتمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است که درآن روز شهر بابل مرکز بت پرستی بود • اگرچه بدست بادشاهان ظاهری باشد که خدا دین خود را بهر قسمی تأیید فرماید • وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار آنرا بجز غیرمنصف کنند وراکب الجمل بغیر ازحضرت مغیرتواند بود که آن دو بزرگوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

ازظهوربن مقدمهٔ نزدیك آن امر آگاه داشتند •
پس ازفهمیدن این مطلب ومراجعت بترجمه هایی که خود شان در دکان اشیا کرده اند · سخنان وترجمه های محرفهٔ مؤلف را که درصفحهٔ مذکوره نوشت بنظر دقت نگاه کنید · تا آنکه پایه بیان اوآشکار شود وبی اطلاعی او واطلاع کامل علمای اسلام ازکتب مقدسه وتحریفات واقعه درانها واز تأویلات باطله مأولین کاشمس فی وسط النهار بدیدار وآشکار گردد •

﴿ معیارهفتم ﴾

انجیلین برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسیحی بعلت غلبهٔ جهل ونادانی در آزمان وسبب بسیاری که دورات در آن اهل همتها بر تغییر بشارتهای مسیح برظهور امر پیغمبر آخر الزمان گماشتند · وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمهٔ ازمیان برداشتند · ولی چون حجت خدا بهمه جایی باید برسد ومخلوق ناتوان امرحق ومقصود الهی را بکلی باطل نتواند کرد ﴿ والله غالب علی امره ﴾ این است که باهمهٔ دست کاریها که در انجیل کردند وتحریفها که اصلا وترجمهٔ وتفسیراً وتأویلا نمودند · شواهد بسیار در بقیهٔ انجیل حاضر باقی ماند · واگرچه در ترجمه ها از ترس اسلامیان بملاحظهٔ اینکه حجت برآنها نشود نیاوردند بازآیاتی چند که بجزئی تأمل دلالت آنها بربشارت بمحمدی ظاهر است در همین ترجمه ها مندرج کردید · چنانکه بعضی ازآنها راشنیدی و یك جمله دیگر را بزودی در این نامه خواهی دید · واین مطلب برهان قوی برآشکاری امردین اسلام است •

﴿ یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره ﴾
﴿ ولوکره المشرکون ﴾

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد وما از انجیل در معیار هشتم

ازمیزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی همچنانکه بشارت میداد برظهور شریعت حنفه وبطلان امربت پرستی وشکستن شوکت جهالت ویگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد · وامت را نیزامر نمود که همه اوقات ازخدای درخواست کنند که آن ظهور ملکوت خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان گردد · ومقصود مسیح علیه السلام نه تنها در خواست قولی ولفظی بود بل تمامی امت را امر کرد که وصایا وبشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ کنند وتوبه نمایند · ومنتظر برظهور ملکوت سموات که آثار توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه در بنی آدم بطوراکمل بود بشوند · ومعاونت بصاحب آن ملکوت خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور ملکوتی را روز بروز محکم دارند •

در آغاز سخن ﴿ درفصل سیم انجیل متی است ﴾ که بحیی علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیگفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیك است •

﴿ درفصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز به نصیحت دادن نمود وگفت توبه نمایید که ملکوت سموات نزدیك است •

چون بعثت عیسی علیه السلام را برکشد کان خانهٔ اسرائیل میدانی این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی گوسفندان گم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید پند بدهید وبگویید ملکوت آسمانها نزدیك است •

﴿ درفصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع کرده وایشانرا قادر وتوانا برجملهٔ شیاطین نمود وبردفع امراض مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشها فرستاد •

﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنها بگویید ملکوت آسمانها بر شما نزدیك شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیك بر شما شده است • ومانند این عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است •

اکنون مقصود از این بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان باهتماد کس که میگویند از جانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود • هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود • لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان بآشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند • یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرگواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان را آگاه میساخت • وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس ازآن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام • که بسبب آن بنیان کفر وبت پرستی از روی زمین برانداخته شد • واساس جهل ونادانی منهدم گردید • توحید حقیقی صانع ازل در جهان ظاهر آمد • مدح وحمد خدای متعال بشایستگی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد • مدارك ومشاعر تغییر یافت • شریعت محکم الاساسی که حاوی برتمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد • والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجز ازظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود • وهرچه تأویلات دیگر در این بشارت بیاورند ازروی بی انصافی باشد • این است که عیسی قبول نکردن آنکونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای انجنا را دانست وچنانکه در انجیل متی در ﴿ فصل ۲۱ ﴾ گفته اند بایشان فرمود • بدین جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی ازشما برداشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ را بثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند •

مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده وبحواریان فرمود • بجز شماها دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند • ودر ظاهر سخنی میشنوند وگاهی بحبه وزرع وکاشتن وبزرك شدن آن تشبیه آورد • وگاهی بباغی تمثیل از آن گفت •

﴿ در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجيل كزرع اخرج شطأه ﴾
﴿ فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید • منم ریشهٔ آن درخت الهی • وسرور نخستین ازدوازده سرور مبشر بابراهیم ساقهٔ آن درخت است • وامامان وسروران دیگر شاخهای آن درختند • وتابعان وپیروان ما برگها وورقهای آن درخت هستند • وعلوم ما ثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است •

اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت خاتمی ما آبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است • که ملکوت صیغهٔ فعلوت ازملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالاتر از ملك است • وگفته اند که ملکوت بعداز جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است •

پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت حواریان واصحاب عیسی علیه السلام وباستجابت دعای ایشان که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بود • لکن چه فائده که معلمان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر او را مهمل گذاشتند ونگذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه
ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون
رفتن آنها ازطریقهٔ حقیقه که عیسی با آنها امر کرد در روی زمین
باقی ماند وشایع شد چکونه عذر خواهند آورد • وازعهدهٔ وبال
کراه شدن هزاران هزار بندکان خدا درهرقرن وزمانی بچه قسم
توانند برآمد • ندای او زاد برعهدهٔ معلمان هوا پرست وریاست طلب
وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن وزمانی همه فتنها
از آنکونه رؤسا ومتبوعان هوا پرست در روی زمین برپاشد • وعوام
ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنان آنها فریب یافتند
وفردا درمحضر الهی عذری پیدانتوانند کرد وخواهند کفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السبیلا ﴾

الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بحقانیت آهنین
سلطنت الهیه را درزمین ظاهر داشت آیاتی است که درانجیل
یوحنا باقی است • واکنون پس ازدستکاری درترجمه ها نیز
اسلامیان را حجت باهره درالزام خصم است • وآیات مزبوره در
﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلا ثبت میکنیم وتفاسیر
آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت *
اکرمرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید • ومن از پدر
درخواست میکنم که پار قلیطرا دیکر بسوی شما فرستد که دائما
درمیان شما باشد • روح حق را که جهان نتواند پذیرفت زیرا
که اورا نتواند درك نمود ونتواند دید • ولی شما آنرا درصورتی

توانید دید که درنزد شما قائم باشد ودرمیان شما باشد • من شمارا بلاعقب
نمیکذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد ازچندی از زمان • دیکرجهان
مرا نه بینند لکن شما که بزندکی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید
که من در پدرم وشما درمن هستید ومن درشما هستم • دوست دارندهٔ
من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند وحفظ نماید • وکسی که مرا
دوست دارد محبوب خدا شود ومن نیز اورا دوست دارم وخود را
براو آشکار کنم • یهودا اما نه اسخریوطی بوی کفت که ازظاهر
کردن خودت برما وظاهر نشدنت برجهان چه میخواهی بکوئی •
عیسی جواب داد و بوی کفت که اکرکسی مرا دوست دارد کلمات
مرا حفظ کند وپدرم اورا دوست بدارد مانیز بسوی اوآمده درروی
تمکن یابیم • آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند
کرد • وسخنی که میشنوید ازمن نیست بل از پدری است که مرا
مبعوث کرد • من درحالتیکه درمیان شما بودم اینها را بشما کفتم
اما پار قلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که اورا پدر بسمهٔ
من خواهد فرستاد همه چیزرا او بشما خواهد آموخت • وجملهٔ
آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد • ومن سلام را بشما
وامی کذارم • وسلام خودم را بشما میدهم • اما نه چنان سلامی
که جهان میدهند • دلهای شما باضطراب نیفتد وترسناك نشوید •
شنیدید که من بشما چکونه کفتم من میروم ونیز بسوی شما خواهم
آمد • اکرشما مرا دوست میداشتید ازاینکه کفتم بسوی پدر میروم
شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم ازمن بزرك است • اکنون من
پیش ازآنکه واقع کردد بشما بیان کردم تاآنکه درهنکام واقع شدن
ایمان بیاورید • من بعد ازاین باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا
که سلطان این جهان خواهد آمد • وازآنچه او راهست چیزی
درمن نیست • ولکن جهان بدانند که من پدررا دوست میدارم وآنکونه
که پدر برمن امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را درتبلیغ
این بشارت بجای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ﴾ لکن بار قلیطی که بشما ازجانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهدداد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما ازنخست بامن هستید •

﴿ درفصل (۱۶) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد • لکن من بشما براستی میگویم و برای شمانیك است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم بار قلیط برای شمانخواهدآمد • ولیك چون من بروم او برشمافرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید • اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاورند • واماعدالت بموجب اینکه من بسوی پدرمیروم وشمادیگرمرا نخواهیددید • واماحکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ ومحقر ﴾ شده است • سخنهای گفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را برهمه چیز ارشاد کندو بشمااز آینده هاخبردهد واومرا تمجید کند • زیرا که اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت •

﴿ نیزدر فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح رادر خصوص غیاب خود وظهور خود بعد ازچندی از زمان شنیدند بهمهمه افتاده معنی آنسخنان را ازهمدیگر میپرسیدند مسیح گفت •

حقا وحقیقة بشما میگویم که شماناله وفریاد میکنید اماجهان مسرور خواهدشد • شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید • زن درهنگام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند • اکنون شمانیز غمناك میشوید امامن نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرورخواهد شدوآن سرور شمارا کسی ازشما ورنتواند کرد •

تمام شدآیاتی که ازانجیل یوحنامیبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آنرا آوردم که رشتهٔ سخن مربوط کرددوازهم نگسلد ومنکران روح حق نگویند که پس وپیش آیات شاهد برمطلب دیگراست • وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان نیزدر تأویل وتغییر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند • لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت درایجا خواهم آورد

﴿ تاسیه روی شودهر که درا وغش باشد ﴾

تعصب ولجاج را ازخود دورکن وباچشم بینا وگوش شنوا ودل آگاه آماده برفهمیدن انجیل باش • وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است • اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم •

در سخن اول گفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت از بشارتی است که همواره میگفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میگوید •

من از پدر درخواست میکنم که ﴿ یار قلیط ﴾ را دیگر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شمابا شد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان اودرنماز ها ازخدای میکردند که ملکوت تودر زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورانتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان باآنها تواندشد • مانندروح من امرالله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی که از اثرآن درمریم علیهاالسلام ظاهر گردید وفرمودند ﴿ ونفخنا فیهامن روحنا ﴾ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام • که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وگفت روح حق را این عالم اجسام برای دفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که از او تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند • ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کنندهٔ بشر از نوع بشر باشد •

﴿ وقفینا علیهم مایلبسون ﴾

بعد از آن گفت اورا می بینید بعلت اینکه در نزد شما ودرمیان شما باشد • اما اگر آن روح حق در نزد شما ودرعالم جسم وجسد درمیان شما نباشد چگونه اورا توانید دید پس باید از نسخ بشر بار قلیط بسوی شما یاید • ومن شمارا بلا عقب نمیگذارم یعنی بار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد • یعنی اگرچه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یک مقامی از مقامات من واویکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی با او داریم •

﴿ متحد بانهای شیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریک ولطیف دارم لکن وقت آن نیست • متی انجیل تنهارا بفهمیم ﴿ ولاتقتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید وانکاه میفهمید معنی اتحاد مرا با پدر که مرا مبشر خود فرستاده بود واتحاد مرا با شما که حیوة معنویهٔ که مظهریت اسماء واطوار خدایی است وبسبب من در شما ظاهر گردیده است شمارا بعالم اتحاد با من تواند رسانید • زیرا که حفظ کنندگان وصایای من از من گفته اند و با من گفته اند ودر من گفته اند ودر راه من شده اند • ومانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارات مرا نموده و بهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمه رسیده اند •

بهود اگه غیر از هنر بوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه گفتند • که دیگران مرا نمی بینند لکن شما مرا می بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا بخواهید به بینید • و آنرا نتوانید دید • زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد • بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند ومن در وی متمکن شوم • وسخنانی را که بشما میگویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد ومن درمیان شما بودم مامور

آنسخنان را بشما گفتم • لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که اورا خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد • همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جملهٔ آن چیزها را فار قلیط بشما خواهد آموخت • زیرا که مدینهٔ علمی بجز بار قلیط موعود نیست •

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها • ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

آن بار قلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته ام ودانا تر او آگاهست از آنچه جملهٔ انبیا براستان خود شان گفته اند • و شاهد است بر خلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است وتمامی عوالم بوساطت او آفریده شده اند • ودر روز محشر که انبیا ورسل شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت شهادت بر جملهٔ انبیا وتبلیغ وادای رسالت ایشان وجمله معاملات انبیا با امتان خود شان بیاورد •

﴿ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا ﴾

مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود در خصوص بار قلیت گفت • سلام بر خدمت آنحضرت را بشما واگذار میکنم که بدانید بتوسط او صیا واوصیای اوصیای من سلام مرا بر آنحضرت برسانید • چنانکه در این خصوص از رهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است • که خدمت آنحضرت رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام را با آنحضرت تبلیغ کردند • ویکی از جملهٔ اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که از اصحاب کبار آن بار قلیط موعود گردید •

وسلامی که من بشما برای تبلیغ با آن حضرت در نزد شما ودیعت نهادم وشمارا بسلامت از عیبها ومعاصی وتغیرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

جهان بیکدیگر دهند بعلت اینکه آن پار قلیط ومن باهم عالمی دیگر آریم
که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر ﴿ سرور
دوازدهم ﴾ از اولاد او حامل بکر کن اعظم از شریعت او هستم وهر چه
فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا گردد از او بمن رسیده
وازمن بنقبا و نجبا و بسایر خلق از آنجا میرسد وهنگامیکه آن قائم
از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت
ورتق وفتق امور جهان و جهانیان بامر او بامن باشد •
دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شما خواهم آمد • اگر
شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای
من یا آن پار قلیط که مرا پدر حقیقی است از من بزرگتر است • ورفتن
من مقدمهٔ آمدن او است اگر من نروم او نخواهد آمد • زیرا که از جانب
خود در عالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد • ومن از او هستم وخود
او هستم او در من است ومن در او هستم • و بابودن من در عالم جسمانی
جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود ومن اگر زمان او را
دریابم بعنوان ثبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است وغیر
از او وبعد از او پیغمبری نخواهد بود •
این بشارتهارا بشما دادم وقبل الوقوع بشما گفتم بجهة اینکه
در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید • ومن بعد از این با شما گفتگوی
زیادی نمی کنم وزیاده بر آنچه گفتم نمیگویم • زیرا که ﴿ سلطان
این جهان ﴾ وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان
خواهد آمد • واز آنچه او را در مقام تفرد واصالت هست از جهة
ذات چیزی در من نیست اگر چه من مظهری هستم از مظاهر
کلیهٔ او و ظهورات او ومعما یا من هست • ولی مظهر را در مقام
ذات ظاهر جای نیست وآینه را از ذات زید نصیبی نی • وبجهة
ظهور امر او واشکاری جلالت شان متبارك اولازم نبود که سخن
زیاد در حق او بگویم • زیرا که او محتاج بتعریف من نیست
وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندگی کند • لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا در حق آن پدر ادا کردم ومحبت
او را ورزیدم وشرط محبت را که امتثال بر امر او است بجای آوردم •
پار قلیطی که از جانب آن پدر است ورب النوع انبیا است وحقایق
انبیا از قطرات نور پاك او است ومجسم او در این جهان ظهور کلی او است
• وهمچنانکه خاتم است خاتم وهمچنین پر کل است • در زمانی
که ظاهر شود وروح الامین جبرائیل از آن مقام اعلی صادر و با آن جسم
پاك وحی الهی را بیاورد بر من شهادت دهد • ومرا قبول کند
وبپذیرد • زیرا که من آیینهٔ جمال وجلال او بودم واو را براستی
ودرستی نمودم • شما نیز بایمان آوردن بر آن نور پاك وشهادت
دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید • وبدانید
که من شهادت خود را در حق او ادا کردم زیرا که از روز نخست شما
بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا درباره او شنیدید •
متأثر از رفتن من از میان شما نشوید که رفتن من برای شما سودمند است
• واگر من نروم او یعنی پار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ
خود نیاید با بدن من بروم وزمانی چند شدنیها بشود • وخباثت
وملعنت معلمان در وغگوی بعد از من آشکار شود ودر اثر آفات وفتنها
بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند • تا آنکه آن پار قلیط
بسوی شما فرستاده گردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه
کند • والزام او بجهة گناه ومخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است
که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد • وگناهکار خواهید
بود ونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم وشما
مرا نخواهید دید • ومع ذلك بر خلاف رضا وامر من تخلف
از اطاعت پار قلیط کنید ومیگویید ما مسیح را میشناسیم وبس • حال
آنکه حکم دعوت من باطل شد ومن از اینجهان رفتم وکسی مرا نخواند دید
مگر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که بر او شهادت دادم •
وشما او را وخلیفه های او وسرورهای موعود از نسل او را وحواریان
او را خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان بر من نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا مستروك داشته اید •
بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و پرشما توبیخها وعارها
بگذارد •
سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد •
واگر بگویم باتحمل نمیشوید و باآنکه حمل ونقل آن باآن زمان سعادت
واهل آن زمان برای شما مقدور نگردد • زیرا که جهل ونادانی جهان را
فرا گیرد واوصیای من مخفی و پنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول
گردند • معلمان و مأولان جهان را کراه کنند وآن سخنان
من ازمیان برداشته شود •
باوجود آمدن پار قلیط وآمدن روح القدس وروح الامین ازجانب
خدای بسوی او لازم نیست که باتحمل آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا
که او بهترین بیان کننده کان است واوشما را برهمه چیزی ارشاد کند
واز آیندها وغیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد •
مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت و مجد
من گردد • نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید
وباوهام باطله درحق من سخن گویید که باعث تذلیل من شوید •
شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید •
نانی را که هرحیوانی وهر کافری آنرا میخورد گوشت
من میخوانید • ومانند این عقائد باطله درحق من میگویید •
وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت او مبعوث شده ام
مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته • تذلیل
احدیت الهی را می کنید • ومرا خوار و ذلیل میسازید • ولی
تمجید شایستهٔ مرا آن پار قلیط ظاهر کند • وهرچه درحق من گوید
ازروی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده
وبشما گفتم او نیز ازآنجا گوید • که مبدء کلی ما یکی از یکی نیست
وهردو از جانب خدا گوییم •
تلامیذ عیسی که ازسخنان او درخصوص آمدن خودش بطور

نصیه والفاز گفت به همه‌ء افتادند ومعانی آن کلمات را از همدیگر
پرسیدن گرفتند مسیح گفت •
شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد
گشت • وغمهای شما مبدل به بهجت وشادکامی گردد • این
جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود
در چهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ
عظمت یعنی استخوانی رسید و در زمان من هنگام اکتساب لحم وولوج
روح شد • وآن مولود جان گرفت وبدین موجب من روح الله شدم
وزمانم از آن چهار برتری جست • تاآنکه در زمان پار قلیط موعود
مولود بوجود آید وانسان حقیقی تولد یابد • وشریعت او بعلت
تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی ودائمی شود • پس بسبب تولد آن مولود
همهٔ غمها یکسو گردد • وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا
در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید • شما نیز غمناك
نشوید چنان نیست که من بکلی ازمیان رفته باشم بلکه همراه
پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا خواهید دید •
دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور گردد • وآن سرور را کسی
ازشما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه برتولد آن مولود تعلق
گرفت • باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب
تربیتهای ظاهر وباطن باسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند •
وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبر یعنی ﴿ سرور ثانی عشر ﴾
همراه مسیح که وزیراو است ونیز جان جهان است دراین عالم
هویدا گردد • وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح
وبراستی نوشته شده است تمامیت پذیر کند •
این است مجملی ازآیات را تفسیر کردیم • وباهمه اجمال سخنان باریك
ولطیف ازنمونهٔ آن کلمات آورده شد • که مسیح برای اصحاب
خویش بملاحظات چند بیان نفرمود • ووعدهٔ بیان آنها را
بپار قلیط داد • ورشحی از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدینهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سرور ان دین بالشبامثال ابن عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده • این بنده نیز بعهده نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل برملال کمی از بسیار برای یادآوری یاران روحانی در این نامه آوردم • وگنوزا همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود •

﴿ فار قلیطا ﴾

املای فار قلیطا بفاوباء فارسی در اول وطا ونا در آخر جایز است واملای مخصوصی ندارد که معرب شده ودر عربی فار قلیط است ودرفارسی یار قلیط ویار قلیت میشود •

لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود وستوده ومصطفی ﴾ ویک ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده ووکیل است •

لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام درانجیل یوحنا صادر شد بلغت عبرانیه است • وعیسی بمجاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت که لسان خود وقوم خود بود • وبعد از عیسی که اختلاف درشمعون الصفا کردند • واختلافات درمیان فرقه های عیسویه پیداشد • وهرج ومرج دردین خدای ظاهر گردید • واصل انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت • چهار کس که متی ولوقا ومرقس ویوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت ورفتار عیسی تاروزرفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند • که بعضی ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی داشت • وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی میرسید • وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ نامه هاورساله هاوغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگر منسوب گردیده است بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید واز راه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سلب است بقاعدهٔ صولیه •

چون یوحنا آنچه درحق بشارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهان نمود • وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم گذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد • وبسبب میولات نفسانی واسباب وعلتها که بعضی ازآنهارا دراین نامه شنیدی بنای هرگونه تغییروتحریف را گذاشتند • همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات را ازپرونستانها برأی العین مشاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهدین که بهرزبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند • پس درآن زمان که مردم نادان بودند ونسخه های کتب کتاب بود وکار در دست یکانکان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند • والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم •

لفظ یونانی پارقلیط ﴿ پیرکلوطوس است ﴾ وبمعنی ﴿ احمدومحمد ومحمود ومصطفی ﴾ می آیدوتحریف کنندگان آنرادر نوشتن ﴿ پارا کلیطوس ﴾ کردند یعنی تسلی دهنده ومعین ومدد ووکیل وبشارهردو معنی مطلب مبرهن است •

﴿ ازالهٔ وهم ﴾

مخاطبان مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند • دورنیست بعضی ازناقصان توهم کنند که آن اشخاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها ووصایای عیسی باآنحضرت راست بیاید • چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۷ ﴾ بیان کرد •

کسی که ادنا شعور و آگاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست • که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد • ودر کتب سابقه سماویه از اینگونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است • ودر خود همین آیات مسیح میگوید من بسوی شما خواهم آمد سال آنکه درآخر ازمان خواهد آمد •

اکر ازاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد • وپس ازآشکار بودن حقیقت کار ممری از ذکر آن تفصیلات برای مانیست وهوشمندان جمله آنهارا بادنا تأمل دانند •

درصفحهٔ ﴿ ۹۸ ﴾ کتابش آیاتی از زبور بیست ودویم درحق مسیح ذکر کرد • که هرکه زبور رابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد • سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد •

تمامی بینند کانم مرا استهزا میکنند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تا که او رارهایی دهد • چونکه از او محفوظ است • سکان مرا احاطه نمودند • وجماعت اشرار دور مرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند • انواب مرا درمیان خود قسمت نمودند • وبجهة لباسم قرعه انداختند • واز این قبیل درذیل کلمات از زبور آورده و بعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور اززبان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری و پسری که میان داود وعیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمارند • یعنی آنچه بر پسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که گفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود •

﴿ وجعلوا له من عباده جزأ ان الانسان لکفور مبین ﴾

از این جهت است که حضرت ختم انبیا فرمودند • هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند • که یك اشارت بزرك ازاین کلام بر واقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود • وبدین جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود کفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود •

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهود ان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم بآنچه برما نازل کردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردند وآیت کریمه نازل شد وفرمودند •

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اکر شما ایمان آورندکان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید • باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند • وبنابکفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند • که نسبت بهجایی برما دادی وما را قاتلان انبیاء الله خواندی • ولی چون ازموارد سخن بیشتر ازمؤلف آکاه بودند مجال اعتراض را نداشتند • پس اولاد بخطابات بدران وبدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند • واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست •

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندکان بآنجناب مقصوداست • کسانیکه زمان ظهور پار قلیط را دریابند و یا آنکه ببشارت ونام مبارك او ایمان بیاورند •

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکوره یوحنا مرخردمندان را روانخواهد بود • معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد •

﴿ پایان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة الله عیسی در انجیل خود آورد
و بقیه‌ها عبارات وتفاسیر آنها را شنیدی واضح وآشکار است .
که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم
قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد . زیرا که روح را جسمانیان
نتوانند دید و از و نتوانند تعلم جست . که معلم وهادی هر قومی را
از جنس ونسخ آنقوم باید باشد . هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند
بپیغمبری ازملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند
هدایت کننده ایشان نیز میبایست بشر باشد .

﴿ قل لوکان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین ﴾
﴿ لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا ﴾

پس بسخن تاویل کنندگان نادان اعتماد نباید جست که خواسته
اند آیات مزبوره رابظهور روح القدس که میگویند درروز عید خمسین
بر حواریان ظاهر شد تاویل کنند . چنانکه در باب دویم از اعمال
حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض بابشارت
ازیار قابط ندارد .

عجب است که صاحب کتاب در صحیفهٔ ﴿ ۱۸۶ ﴾ میگوید که در هیچ
جایی محمد بالفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است . و نمیدانم
مقصودش ازهیچ جا چه چیز است هرگاه در اصطلاح وکتب ومؤلفات
خودشان می گوید . راست است همچنان تصیر وتسمیه باید در آنها
باشد . واگر کتب الهیه رابگوید همین آیات یوحنا حاضر است
که آنجناب را بروح القدس نامیده با آنکه روح القدس مدد جملهٔ انبیا بود
ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل
وصاحب ملکوت الهیه . واگر مقصودش کتب اسلامیان است
که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خود شان نگفته اند از راه
بی اطلاعی از کتب وعقائد اسلامیه میگوید . راست است اسلامیان
به تثلیث معتقد نتوانستند لکن روح القدس خلق از روحانیان از یمین
عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است و از سخنان

سروران دین است که میفرمایند .

﴿ روح القدس فی جنان الصاقورة ﴾
﴿ اول من ذاق من حدایقنا الباسکورة ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی
اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد
هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وگرنه دو چیز نمیشدند .
ویدینوجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر
تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها باذات واحد ازل تعالی
بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که فاقدان گفته
میشود بی ادراک ماندند .

پس بدانکه دو چیز را که بیکدیگر حمل کنند فرضا گویند زید آهن است
یا عمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردند نه اینکه درحقیقت
انسان آهن یا آتش شده باشد .

این اتحاد نسبتی را بر هشت گونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی ونوعی
وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی ﴾ وهر کدام از این
اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست
و برای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حمل
اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید در آینه بازید است که صورت را
زید خطاب کنیم ﴿ حمل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل باموکل و یکی
بودن صدر اعظم باسلطان است اگر گوییم صدر اعظم پادشاه است
اتحاد ذاتی رامقصود نگفتیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق
افعال ورأی وتدبیر سلطانی است . واینگونه اتحاد در تعبیرات
شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی
خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت . رضای ایشان را
رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی
با ایشان را دشمنی خویش داشت . وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا ومقربان الهی گفته میشود ۰

بدانکه اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده ودانسته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرک والحاد است کدام ۰ ومع ذلك درامر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند باآنکه این معانی را نفهمیده ازظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند ۰

اما ﴿ حل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا درصفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس رادر آن وصف متحد گویند ویکدیگر حل شوند ۰ پس اگر عیسی گوید من موسی وابراهیم هستم صحیح گفته است واگر موسی گوید من نوح وآدم هستم راست گفته است که درپیغمبری وتأسیس شریعت وغیرآن متحدند ۰ الحاصل سخن در اتحاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب باروح القدس وباعیسی وجمله انبیا واضح وآشکاراست ۰ وآن حقیقت مقدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر گردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه ازتنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است ۰ ومقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید ۰

﴿ ازالهٔ شبههٔ ﴾

درخانمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما نگفتگو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنها را من البدو الی الختم باجمال برای تو گفتیم ودانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسیر کتب خود شان بی خبرند ۰ وميزان الحق بعادت مستمرهٔ خود خواست تأویلی دیگر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد ۰ این است که در عبارت سلطان این جهان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات درسخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در غار قلیط یعقوب تمام نشد واین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او را عظیم میشمارد ۰ وچنانکه گفت بار قلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می آید ۰ لهذا چارهٔ کارخود راچنان دید که این عبارت واضحه در بشارت پیغمبر را بلباس رئیس جهان تلبیس تأویل کند ۰ با اینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقیدشد ۰ ودرهمین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سرمار یعنی شیطانرا خواهد کوبید ۰ و با اینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند ۰ و با اینکه شیطان هم درجهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد ۰ والحاصل هیچ صاحب شعور با انصافی عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرگز تأویل نتواند کرد ۰ مگر برادر پسر شیطان باشد ویخواهد تلبیس واشتباهکاری کند یا آنکه خیلی نادان باشد ۰ دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی برهوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است ۰ و بگمزندیری بطلان سخنان یهود صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است ۰ واین معیار را در اینجا ختم کنیم ﴿ والسلام علی من یتصف ربه ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

ازانجیل یوحنا شاهدی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل بظهور پیغمبر موعود بیاوریم اگرچه در انجیلهای دیگر نیز همین مطلب موجود است ۰ ولی ترجمهٔ آنها را آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست •

درفصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هنگامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که توکیستی شهادت اوچنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ اواقرار کرد وانکار نیاورد وگفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون توکیستی توایلیا هستی گفت نی توآن پیغمبر هستی گفت نی ﴿ ۲۲ ﴾ آنگاه بوی گفتند پس توکیستی که برفرستند گان خویش جواب ببریم درحق خویش چه میگویی ﴿ ۲۵ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اگر تومسیح یاخود ایلیا و یاخود آن پیغمبر نیستی چگونه تعمید میکنی ﴿ ۲۶ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وگفت من باآب تعمید میکنم آمادر میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۷ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را باز کنم •

﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است • دیگران گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر توریة نگفت که مسیح ازنسل داود و ازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد • آنگاه درمیان جماعت درخصوص او اختلاف پیدا شد • ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی اخبار کتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بود که دراینگونه مقامات محتاج بذکرنام مبارک آن بعلت اشتهار وبجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت ازاو تعبیر میکردند • ومیگفتند ای یحیی حال که تومسیح وایلیا وآن پیغمبر نیستی چرا تعمید میکنی • و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیز پس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند دراینکه آیا آنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است • ویحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که اوپیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندگی او و باز کردن بند پاپوش اونیستم • واین سخن را درحق عیسی نگفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر بود ویحیی اوراضل تعمید داده بود ولیاقت باز کردن بند پاپوش او را داشت • سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میگویم که درمیان زادگان از زنان بزرگتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرگتراست • ونیز یحیی گفت خواهد آمد وبعد ازمن است پس تأویل دیگر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیگر محقق خواهی یافت •

﴿ درفصل (۲۴) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد •

اگر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند •

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند •

آیت ﴿ ۱۹ ﴾ ایشان نیز جواب داده گفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیگران گفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است •

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات اروی مهمان فسیسی
ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان
که برآنجامتشبث درآن انجمن حاضر بودند ومن بعضی ازبشارت
انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را ببیان آوردند ونخست
انجیل فارسی را خواستم و باب اول وهفتم آنرا باز کرده ازآنها جواب
طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل نکشید
ازعلمای مسیحیه درآن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری
و پروتستان بودند . واز جمله انجیلها که آوردیم انجیلی بود
که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای
آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدرپوست نوشته شده وتمام کرده
بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود قهصد
سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم
معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا
﴿ که درلفظ آن پیغمبر هستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است
﴿ انو یه ون ﴾ یعنی پیغمبر نیستی .
درآن بزم بوصف نام را که ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك
اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رابحهٔ
ازآنچه شما میگویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل پیغمبر معهودی
مفهوم میشود لکن مزبابد دراین مطلب بدوقنور برکنس امریکایی
که درآنصفحات رئیس پروتستانها بودمراجعت کرده وبشما جواب
بدهم . گفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن را تووهمه
حاضران ازروی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ
بارها باهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب ازایشان
نتوانستم پیدا کنم .

﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق روتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت
خاتمی مآب گفت ودرمعیار گذشته ازانجیل آوردیم . که آنجناب
گفت بعدازمن کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش
او نیستم واو بیش ازمن است . ودر دیگر انجیلها نیز باین مضمونها
از یحیی وارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنهارا
تأویل بعیسی نماید وگفته است نهایت محمدی درانجا نیز غلط کرده
وخلاف بیان نموده اند . وپس ازآنکه جواب این سخن را در معیار
سابق فهمیدی وتأویلات آنهارا از قبیل اجتهاد درمقابل
نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب
سیم نامهٔ دوم خود در خصوص آنگونه تأویل کند کان دانستی .
غلط گویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراك وانصاف
تو تصدیق نماید منسوب بدار .
اما آیاتی که ازانجیل یوحنا بآن تمسك جسته وگفت که بآن دلیل
مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه گفتیم
عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل وترجمه ها است . بعلت
اینکه عبارت بعدازمن خواهد آمد ودرمیان شما خواهد بود
که مطابق بشارت عیسی درحق پارقلیط است . وبقرینهٔ تمهیدیافتن
عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنگام گفتن یحیی این کلمات را
وصاحب وحی جدا گانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی درحق
عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است . هیچ اشتباهی
درالحاقی بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول
یوحنا نخواهد بود .
اما اینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت
کرده وگفت . اگرکسی گوید که در این صورت که مسیح در آن
وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست گفت
که بعد ازمن خواهد آمد . جواب این است که یحیی این مضمون را
دربارهٔ تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خودرا تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم وتعجره نمودن
شروع ساخت ۰ معلوم است این بجهان از معنی نبوت وازرسالت
واز اطوار دعوت وتعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل
خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است ۰ نی خطا گفتم از انجیل
حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن
هدایت وارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که تحقیق
در اصل کتب تصرف کنند وگم گذارند و بیفزایند پس از آن ترجمه
ها را بمیار ثهایی که موافق دلخواه است بیاورند و آنکاه اگر مقصود
تمام نشود بتاویلات پردازند وباهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت
اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا
که مقصود باید بدست بیاید ۰

الحاصل جواب اورا که پرسوال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست
است یحیی صاحب وحی جداگانه بود ومسیح او را بسیار تمجید کرد
وخود صاحب دعوت بود وعیسی واسطهٔ دعوت او نبود یعنی مردم را
پس از توجیه به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی
باو میرسید ۰ ومع ذلک صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن
شریعت بود که عیسی با آن میکرد و در ایحال بودن چند پیغمبر در یکزمان
معمول ومتداول بوده است وبالعکس هرگاه دو پیغمبر صاحب
وحی بایستی در یکزمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود ۰
زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من
از میان شما نروم فارقلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ثانیا﴾
از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه
یحیی حی بود تعلیم نکرد ودعوت ننمود ومعجزات نیاورد ۰ وحال
آنکه این سخن بمقاصد مذکوره غلط است ومؤلف باوصف آگاهی
از دعوت ومعجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب
داشت ! ۰

﴿در انجیل لوقا﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

وتعلیمات ودعوتها ومواعظ اورا تا فصل هفتم بیان کرده است
﴿در آیت شانزدهم فصل مزبور گوید﴾ وبرهمه آنها رعب غالب شد
وشکر خدای را بجای آوردند وگفتند که در میان ما پیغمبر بزرگی
ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
(۱۷) گفتگوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی
یهودا واطراف آن بود منتشر گردید (۱۸) وتلامیذ یحیی
از جملهٔ این وقایع با آن جناب آگاهی دادند (۱۹) یحیی نیز
دو کس از شاگردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی
فرستاد وگفت بپرسید آن کسی که خواهد آمد توهستی یا آنکه
منتظر یکی دیگر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمده
وگفتند که ما را یحیی تعمید کننده بسوی تو فرستاد وگفت آن کسی
که خواهد آمد توهستی یا آنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) وهمان
در آن ساعت چند کس را از مرض وعلت وارواح شریره شفا داده
وچند کس نابینا را بینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان گفت
بروید وازآنچه دیده وشنیدید یحیی را آگاهی دهید که نابینایان
بینا میشوند ۰ وزمین گیران راه میروند ۰ ومجذومان از علت پاک
میگردند ۰ وکران شنوایی میگیرند ومردگان زندگی میابند ۰
وبیچارگان را انجیل آموخته میشود ۰ یعنی یحیی از این کارها
میداند که من دعوی آنچنانی ندارم وبکار بشارت وتعلیم پرداخته
مقدمات کار را ترتیب میدهم ۰ واینها همه از ترجمه ها بی است
که پروتستانها کرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلک
میگوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد وسخن نگفت ومعجزات ننمود ۰
پس برای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹)
و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بدآنگونه جواب
ناصواب که منافی با آیات مذکورهٔ انجیل لوقا است میخواهد تأویل
کند شك واشتباهی باقی نماند ۰

اگر بخواهیم در جملهٔ سخنان میزان الحق ببانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستم وسراپای
کتاب مذکور از این قبیل است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا در همین نامهٔ
بالا مشاهده کردی .

﴿ در انجیل اوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی
او برگشتند میگوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی و بیان
اوصاف ومقامات او . وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب
آورد وگفت چطور مردم بت بدن این سخنان اقرار بعد الت الهیه
کرد بمعمودیت یحیی تمهید گرفتند . وپس از این سخنان بازشروع
بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید .

نمیدانم لحن سخن وحسود سخن وقرائن حالیه برای تو ظاهر کرد
که یحیی بیخبری بود که بی توسط عیسی بامر دعوت وتعلیم ومقتضیات
نبوت قائم بود . وآنکه بعد ازمن گفت خواهد آمد غیراز عیسی
بود . یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فراگرفته مجبور
درقبول این سخن داری . ولی ما راچه از بیان حقیقت کار تکلیفی
نیست . ما براستی کوشیم وراستی خواهیم واگر چشم تو نابینا واحول
باشد برمن حرجی نیست . عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را
بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران راچاره
نتوانست کرد .

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی
حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی معبد
ومعظم گردید . ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع
شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد . ویحیی درآن
وقت بشارت ازآمدن بزرگواری میداد چنانکه درمعیار گذشته شنیدی
وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا میشنوی . پس بدرایت وادراك
منصفانهٔ خویش مراجعت کن وبه بین که اگر مقصود از شخص
مبشر وموعود که درحق اومیگفت من شایسته بریدنکی اونیستم
بعد از من خواهد آمد وپیش ازمن هست چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد ازمن خواهد آمد را میگفتی با آنکه
خود بمسیح غسل تعمید داد وزداو اباجی فرستاد . وگذشته
ازاین اگر میدیدی که اوهمان پیغمبر موعود ومنتظر است التزام
خدمت اورا نمیکردی . ودرجرگهٔ تلامیذ واصحاب اونمی آمدی .
وفرزندرا بنوی اونمی خواندی . وحضور درخدمت اورامغتنم
نمی شمردی . وخاکپای اورانمی بوسیدی . چه میگوئی ای منصف
وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را
دانسته بیار .

﴿ مزن بی تأمل بگفتاردم . نکو گوی اگر دیر گویی چه غم ﴾

﴿ درآیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر
وصاحب ملکوت را ازقول یحیی گوید . درهنگام وعظ می گفت
که بعد ازمن نیرومندتر ازمن کسی خواهد آمد که من سزاوار
آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا باز کنم .

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات ازکتب آسمانی درحق حضرت ختم انبیا علیه
السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند . واکثر آنهارا بطلت نیازمند
نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش پر آنها مطبوع
ومنتشر نکرده اند . وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی از آنها
بلغت . واگر موازنه بشود با اخباری که انجیلیان از توریت درحق
تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح
از توریه است بشارات توریه وانجیل درخصوص حضرت ختمی مآب
خواهد بود . اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی بامنکران آنحضرت برعقل
وادراك هوشمندان باید کرد وازایشان تصدیق باید خواست .

آنچه این عبد عاجز از بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

کی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاك • بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم • واگر باور کنی بی سوده نوشتم • وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر برتفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگاشتم • ومع ذلك امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد • ونواقص آنرا بهمه جهت بمن توجه خویش تکمیل نمایند • ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند •

﴿ مناجات ﴾

﴿الهی﴾ آنان که ترا یافتند چه کم کردند وآنانکه ترا کم کردند چه یافتند • ﴿الهی﴾ دین تو استوار است مارا برآن استواری ده وراه تو مستقیم است مارا دروآن راستکار کن • ﴿الهی﴾ دوستان تو از تو گویند واز تو شنوند مارانیز چنان کن که ازایشان شنویم واز ایشان گوییم • ﴿الهی﴾ دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است • دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای • ﴿الهی﴾ ماخاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان • ﴿الهی﴾ تو بخشاینده ومهربانی برما آنچنان کن که درما کفتی •

﴿ چه کنم باشت خاکی جز آنکه بیامرزم ﴾

﴿ بسمه العلی الاعلی ﴾

﴿ میزان پنجمین ازمیزان الموازین ﴾

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا بایجا رسانیدی ۰ امیدوارم که از روی آگاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی ازقواعد انس وعادات تأمل دراین سخنان پاك ازآلایش ناراستی کردی ۰ وحقیقت کار را دریافتی واز زندان تاریکی رهایاب گشتی و راه خدا شناسیرا سراغ کرفتی ۰ ﴿ وعلی الله قصد السبیل ﴾

برای اتمام بیانات مقصوده دراین نامه را بیاری خدا ویاران خدا درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش ازقرآن الهی وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب کنجایش حال وسعت مقدرت ده معیار استوار پیاوریم ۰ واین جملهٔ پنجاه معیار راستین را که درطی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاهٔ ایمانیان دانسته درعید الخمسین خدا شناسی ویکانه پرستی عیدها کنیم وجشنها نمایم وبارا دران ایمانی بایغای رسم معابده پردازیم ۰

﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق پر وتستانی ازروی آیین خویش در صفحهٔ (۲۲۷) سخن ازاوصاف پیغمبری آورده وچند آیت ازقرآن که هرکز برمدعای اودلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (۲۲۹) میکوید ازاین آیات مفهوم میکردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است ۰ ومانخست ازکار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تابتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پرازمعجزه های آن مالك ملك وملکوتست بسید ازیم ۰ وحقیقت حال را مشاهده کنیم ۰

صاحب کتاب دراول کتاب خود کفت که وحی والهام را علامت چنان است که دو مدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدانشود ۰ واختلافات ظاهره ازانجیل وتورية ایشان را قدری درمیزانهای کذشته بجهة نمونه دانستی ۰ اکنون در خصوص معجزات مسیحی که درکتابی انجیل خودشان نقل کرده اند به بینیم دوانجیل چه کفت ۰

﴿ درفصل شانزدهم انجیل متی ﴾ درآیت چهارم است که بعد ازخواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان کفت ۰ نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد امابرای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیکر بجزازعلامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیکر داده نخواهد شد ۰

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که کفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مکربك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم کذارند ۰ وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشد سه روز درشکم ماهی مثلا ماند من نیز سه روز در بطن ماهی خاك مانده وآنکاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم ۰ وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند ومدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درنحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مکربك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجهٔ ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع کردید ۰

﴿ درنهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای اومسرت میکشند

ولی عیسی بایشان گفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مگر در وطن خود و در خانه خود • و بجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ درفصل هشتم انجیل مرقس ﴾ توست که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند واورا امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد وگفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقا بشما میگویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد • ﴿ درچهارمین فصل انجیل مزبور است ﴾ آنگاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت که ازشیطان امتحان کرد چهل شبانه روزی روزه گرفت واکاه بنهایت گرسنه شد • گراه کنند، نزدوی آمد وگفت اگر پسر خدا هستی امر کن این سنگها همه نان شوند • لکن اوجواب داد وگفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی که ازلسان خدا جاری گردد نیز سیرشود • واین فقرات مفصلی است تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی گفت خودت را ازبالای بام بزیربینداز که نوشته شده است او برملکهها امر کند ودربالای دستهای خود شان ترا بردارند و پای تو بسنك نخورد • عیسی باو گفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردگار را امتحان نکنی • تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برد، جملهٔ مملکتها وملکوت زمین راباوظاهر کرد واورا امر بسجدهٔ خود نمود • وعیسی اوراطرد کرده وگفت بخدای پروردگار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است • آنگاه شیطان ازوی دست کشیدوملکها آمده خدمت او را میکردند • که این عبارات آخری رامختصرا آوردیم •

از عبارات مذکوره بندگی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه گرفتی و بشدت گرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را بخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی •

چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای وبقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندگی و بندگان را ملاحظه کن • وبدان که خدای هیچ گاهی وبهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واگر بشود خدا نیست ونیز کارجهان راسراسر تباهی رسد •

﴿ ولواتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض ﴾

انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسده وهواهای نفسانیه ازرعیت نشوند که اساس کار خدایی براینگونه گذاشته شده است •

﴿ ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ﴾

صاحب کتاب رانمی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که درخصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات گفت تأویل وتوجیه کند • وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنگونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند • واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هواپرستی وباتباع اباطیل آیاتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه از مورد آن آگاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بوبی برده است • واستی از جسارتهای اینگونه جسارتها که در راه گمراهی کنند سخت عجبنای آید • اینك دو آیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش گواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآیات عندالله ومایشعرکم انها اذاجاءت لایؤمنون • ﴾
﴿ ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الا لله یقص الحق وهو خیر ﴾
﴿ الفاصلین قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامر بینی وبینکم • ﴾

آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد
آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد
خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست •
مؤلف - سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ
تأویل میکنند براینکه معجز خاصی از او خواستند وی خواستند او را
امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد • وبا اینکه این تأویل را
که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روا دید • در آیت
کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد
از مدلول ظاهر برگردانیده بمقصود خویش تأویل کند •
الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف
انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند • وسر
وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی
گفت من معجز ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق
معجزه کرد •
اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود
که در حق مشرکان نازل گردید • ومورد آن چنان است
که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان
آوریم • وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های
ما را زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را برما بیاوری بر تو ایمان بیاوریم
وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی
از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد • لهذا فرمود بگوی ای مظهر
آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا
حقیقت من است که خدا را نزد مکافی بجز از دل حبیب خویش نیست •
پس از آن فرمود آیا شما را آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور
معجزه ایمان نخواهند آورد •
بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها و دیده های آنها را برمیگردانیم
همچنانکه در مرهٔ اول ﴿ که معجزها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴾ ایمان نیاوردند وآنها را در طغیانهای خودشان ترک
میدادیم ودر سر کردگانی طغیان بسر برند •
ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند
همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید •
﴿ ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء
﴿ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴾
واما آیت دویم که صدر آن را ترک نموده وآورده است آن نیز
در جواب کفار وبت پرستان قریش است • که گفتند اگر او پیغمبری
از جانب خدا است عذابی برما نازل کند ودر این باب استعجال میکردند
این است که وحی الهی رسید که •
﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ما عندی ﴾ تا آخر آیه •
وآیات دیگر نیز در همان صفحه وبعد از آن نقل کرده است که معجزات
مخصوصه خواستن کفار از متن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را
در اینجا برای ذکری بیاوریم •
از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس
از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود •
﴿ وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا • او تکون لک
جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء
کما زعمت علینا کسفا او تأتی بالله والملائکة قبیلا • او یکون لک بیت
من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا
نقرؤه • قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا • ﴾
چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان ومانند آن بودند با تکونه
تعبیرات معجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی
فرمود ﴿ سبحان ربی ﴾ منزه است خدای من از اینکه من او را
باملائکه برزمین بیاورم • یا آنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای
شما کنم • یا خود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شما گردد •
مگر من بجز از رسالت وبشریت اظهار مدعایی در حق خود

بشما کردم •

ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت

﴿ کازعمت ﴾ دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده بودند که دعوی قدرت براظهار آنها دارد • وبدین سبب ازوی امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی درامر قرآن خواستند • یعنی پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون تاقیام قیامت جمع بشوند • مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه که عجز خودرا در این کار مشاهده کردند وخواستند که بمغالطه وخلط مبحث همچنانکه در هرزمانی کفار ومنکران رایشه وآیین است فوت آن تحدی را که درخصوص آن معجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید با آنکونه معضلات بشکنند آنکونه معجزات خواستن را آغاز کردند • وجواب رد شنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند •

﴿ واقعتم توره ولوکره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود • وخدا ومقربان خدا که در نزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه در نزد ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانست رفتار نتوانند کرد • این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزو وکل فرمود ﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی الی ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیامن بجز بشر رسول هستم • ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ما کنت بدعا من الرسل ﴾ یعنی که مسیح در هنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما برسردار برآورده شد یهودان میکفتند ایلیارا می خواند ومیکوید ای الیاچرا مرا ترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیا ایلیا بفریاد او میرسد • وعیسی خدا را میخواند واکر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت اوویاماتند اورا بدار نمی توانستند کشید • ودر آن حال نیز قدرت برهر کونه رهایی ازدست آنها وبر هلاك نمودن آنها داشت وتوانا بود ولیکن ازجانب خدا مأذون نبود وارادتش برآن متعلق نشده بود • پس مانند بهود ان نباید کفت که چرا معجزی که مادر نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیا نیاورد • وچرا کفتند که بجز علامت یونس بن متی معجزه برمن داده نشده است یاآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است •

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهار آن وبیان معجزه حقه کهازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبده وباستعمال علوم چهارکانه که ایمیا وسیمیا وریمیا وهیمیا است آورده میشود • ودر تحقیق اطوار واوضاع وحقایق وصور وظواهر وبواطن این امور که از جانب خدای قادر حکیم درمظاهر نورانیه وظلمانیه کذاشته شده است • وهمچنین اخبار از مغیبات وتصرف در مکونات که بریاضات حقانیه وباشیطانیه میشود • ودرخصوص سایرمتفرعات براین مطلب بزرك در نزد علماء امت پیغمبر که درحق ایشان فرمودند ﴿ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾ تحقیقات عجیبه وبیانات بسیار بلند توانی یافت ومجموعهٔ آن بیانات درکتب ومؤلفات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع برآنها مفتوح است •

حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا وآنچه مشابه معجزه وخرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی تواند دانست که از اهل وحی وشهود اخذ کرده وازسر خلقت موجودات آکاه ومبادی ونهایات مصنوعات راداننده باشد • ومارا بااینکه دراین مقام دست رسا بی نیست واین نامه را اساس براختصار است ونیز شرح وبسط آوردن دراین مطلب دوربرون ازموضوع سخن خواهد بود همانا باشارت برنوع سخن بمحواجمال برای ارباب الباب کفایت کند •

برمستمعان خداجوی وخداشناس که آیینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت بیند صافی هویداست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که درمرایای دلهای ایشان است مطالب صحیحه وبیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را ناراست ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را دربقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومکران ملل که با انبیاء عظام درقرون ماضیه داشتند توانند فهمید · واز طوایف یهود که در انکار عیسی و بشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه گونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش درنظر ﴾

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل وبی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال اوهمچنانکه ازهیچ جای درامر دین خدایی آگاه نیستند · از معنی نبوت ورسالت وازاقتضاءات مقام عبودیت بندگان حقیقی واز اسرار مخاطبات دوستان ویگانگان و ازنکات عالم وصل واتصال نیزبوئی نبرده اند · پس چگونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند وازکدام روح القدس برشدند ویا زپرشدگان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود · حال انجیل وتوزات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان و یامعلمان مجهولو الاحوال است بجای محکم الاساس دانستی · ومع ذلك بی وجود مبین وتفسیر کشده که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تغییر نتوانند کرد وتأویل کنند گان که بکفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل وتصرف کنند مسموع القول درامر تأویل وتغییر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره ازحضرت سرور کائنات در نزد خردمندان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است · و در اثبات این مطلب گواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم · سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغگوی دست تغییر درکتب وروایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود · یعنی هرگاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد پریشان گویی ایشان است · واگر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات از مسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرالزمان وچه درظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراگرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملکوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را ببیب جهادی که پیغمبران گذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه درراستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویگانگی خدارا از آن مظهر کلی خدایی آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی · واگر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازه نکرده اند · ﴿ ولیست باول فارورة کسرت فی الاسلام ﴾

﴿ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ﴾

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرگ شدند همواره درتکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت •

﴿ معیار دوم ﴾

سید بزرگوار یکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل درعهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی در رسالهٔ حجة البالغه که درسنهٔ (۱۲۵۸) هجری در ارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده اند • دراین مطلب حاضر باختصار اشعار فرمودند که عینا ترجمهٔ آنرا می نگاریم زیرا که عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود •

﴿ وفیکم والا فالحدیث مخلق • وعنکم والا فالمحدث کاذب ﴾

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس از آن یا مولانا آغاز کرد ﴿ یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند ﴾ بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما • پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی گفته است وتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شانیست عظیم وقدری است جلیل واو اشرف انبیا است • پس از چهار کس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد ﴿ یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مژده ایشان بابراهیم داده شد ﴾ واوحی وموجود است و باآسمان چهارم بالا رفته در بیت المعمور جای گرفت • واو از حاملان عرش است واز بعض ظهورات او پیدا کردن نابینایان وشفا دادن تبر وصین و برانگیزانیدن زمین گیران وزنده کردن مردگان است • ومقام آنجناب بالاتر

وبزرگتر ازاینها است وبالاتر ازآن است که نصاری گویند وما گوییم • ولیک نصاری بشناسایی شایسته اورا نشناختند واورا توصیف بغیر صفت او کردند و بعلامت دیگر علامت ازا وآوردند گاهی اورا بخدایی موصوف داشتند وگاهی ابن الله اش گفتند وگاهی او رابکی از تعینات خدا دانستند • ومانند اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند • مگر کسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینگونه توصیف کردند • که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودرنزد خدای مانند آدم است که آنرا از خاك آفرید واورا گفت ﴿ کن ﴾ واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالاتر ازآن است که ما گوییم وچه گویند کان از طبقهٔ رعیت گویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ بزآن وارد نیاید • ولکن عیسی استکافی نمیکند از اینکه نبوت او بثبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد •

﴿ لزیست کف المسیح ان یکون عبداله ﴾

سخن شیخ نصرانی که گفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد • ولکن معجزاتی از او نقل شده است اما چگونه معجزاتی که با ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشریه ازعهده آن برمی آید و یا آنکه ازچیزهایی بود که شهود حال نداشت و یا آنکه از موری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعید میداند مانند ﴿ انشقاق قمر ﴾ که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بآن نمیتوان کرد • پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل ومعنی است مجتث وزائل • اما اینکه گفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا وآشکار تراز قرآنی که اگر جن وانس برآن اجتماع کنند مانند آن را نتوانند آورد • اگرچه همه آنها معاونت همدیگر را نمایند وکدام معجزه بود عیسی را که تساوی با این معجزه کند کجا مانده که افوبنز

از آن باشد • پیدا است که ابراء اکمه وابرص را بسا هست که راه شبهه باز میکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد • مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است از بعض اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند • اگرچه آنچه بمعجزه عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مگر بقرآن دیگر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هر کس از عرب آنرا استعمال میکنند وکثیرة الدور انست • وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایه آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی از آنها ببعض دیگر واین سهلترین انچیزها است که برای هر کسی باشد • ومع ذلك کله آورد آن رسول خدای یك تالیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانند آن وتحدی کرد برایشان وگفت ﴿ فأتوا بسورة من مثله ﴾ که اگر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره ازمانند آنرا بیاورد با آنکه جاری سازد کلام خودرا برآن مسلك • بعلت اینکه قرآن هرگز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود • نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطبا ایشان ونه مانند آنهارا ازاطوار کلا مهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن مانند انسان است هرگاه کسی توانست خلقتی مانند انسان بیاورد قادر برآوردن یك سوره ازمثل آن تواند شد • وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شد وخدای ایشان را ممکن از این کارند اشت • بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیق دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جمله معجزه ها در نزد آن پست شد • واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد • واین معجزی است باقی ومستمر است تاروز قیامت • وکدام معجزه از معجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او • واین کار بجز در پیغمبر ما در هیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد • ودراین حال انکار معجز بودن آن یا ازکمال نبودن انصاف ودخول درظلم واعتساف است • ویا آنکه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی برمواقع اشیا

بعد از این بیانات دلپسان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند • که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه درمیزان گذشته ازمن شنیدی ﴿ گان همه آوازها از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند پس هرگاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت راوسعت نیست ترادرانکار قرآن • زیرا که آن معجزی است آشکارتر • واگر مراد این امر تصدیق نکنی پس مانند آن را ویك سوره ازمانند آنرا بیار • وباری بخواه ازهمه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان واهل جفر جاسه وازهرچیزی که امید واری برای حصول این مطلب از آن توانی داشت • اگر چنانچه آوردی مانند آن را نبوت آن پیغمبر راباطل توانی کرد • واگر چنانچه مبنای کار پیروی کردن احتمالات بدینکونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد وهیچ رسولی راشریعتی برقرار نخواهد کردید • پس مطلق دین را باید سلام گفت ﴿ ودین ودینداری را بخدای باید سپرد ﴾ واین امری است واضح وانکار آن هکابره ضروریات ومصادمه بدیهیات است •

اگر پیغمبر ما باید خواستی بشمشیر را عیب جوئید هرگاه از جهت این است که نبوت باینکونه اقتضارا ندارد • پس ازروی تحقیق دانستی که پس ازاظهار معجزه معین ﴿ یعنی حکم جهاد وجنك با کفار واهل انکار ﴾ ازمقتضیات نبوت است • وگرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن احکام مزبوره ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود ﴿ واگر از جهة این باشد که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد • واگر مبنای کار براین باشد که هرچه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت کردد نبوت جمله انبیا باید باطل شود • بعلت اینکه عیسی زن نگرفت نبرد وسایر انبیا از آدم تا بخاتم همه تزویج کردند • وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیارا فرزندان واولاد بودی • وهمچنین است سایر احوال واوضاع •

که مر پیغمبر را مناط نبست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای
بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاء ان انبیا و مصالح
رعیت و مانند آنها باختلاف خواهد بود ... بلکه مناط در پیغمبری
آن است که بتحقیق برصدق ادعای نبوت و خرق عادتی که با تحدی مقرون
باشد . ولی احکام قتل و نهب و اسیر کردن و قصاص و اقامهٔ
حدود بجههٔ جنایات و معاصی معلومه و تعزیرات و نحای این امور
از اقتضاء ان پیغمبری است و از فروع نبوت است که بی آنها پا نشود
و قائم نگردد . و گاهی بعضی از انبیا برحسب مصالح رعیت خودشان
مأمور و مکلف شوند با آوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم
و موسی و پیغمبرما علیه و علیهم السلام کردند . و گاهی مصلحت
در آوردن بعضی از آن امور و ترك بعض دیگر باشد همچنانکه
یحیی و عیسی علیهما السلام نمودند .

اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود
که یك حیلتی که قوهٔ بشریه از عهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی
آورده شود . نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرد هرکاه مقصودش
قرآن است کدام حیلت در حور بشریت از عهدهٔ آوردن مانند آن برآید .
پس چرا آن حیلت را بکار نبردند و نمیبرند و مانند آن را نیاوردند و خلاصی
از ذلت و خواری نجستند و عار و شنار را از خود برنداشتند . و از دادن
جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت
ذلت بود میدادند ﴾ رهایی نیافتند . و اگر از آن معجزات سابه
نداشتی آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن
در آفتاب سایه از آن جسد انور نیفتادی . یا تسبیح کردن سنگ و ریزه
در دست مبارك اورا . و ناله کردن درخت خشك شده از فراق
آنحضرت را . و تأثیر کردن پای شریفش در سنگ خاره و نماندن
اثر آن در ریگ نرم و خاك و گل را . و یا ارتفاع و بلند نمودن آنحضرت را
از هر کسی که با او ایستادندی که برحسب انظار و اقفان با آنحضرت
. آنحضرت بلندتر و از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارك

ایشان نمیگذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین
آدمیان است که در توریة گفت انسان را بصورت خود بیافرینم
محکه بر جملهٔ طیور و حیوانات و جنبنده کان در روی زمین
و دریا و هوا حکومت و سلطنت نماید . و رعیت را نحی رسد که بر تری
بر حاکم خویش کنند ﴿ و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم ﴾ و یا جوشیدن آب از چاه خشك را که آب آن فرو رفته
بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که با آن چاه انداختند . و یا شکافته
شدن ایوان کسری در شب ولادت او را . و یا خاموش
شدن آتشکدهٔ فارس . و فرو ریختن دریاچهٔ ساوه در آن هنگام
و یا مانند آنها را . معجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد
و احدی را استقصای آنها ممکن نیست . پس کدام حیلتی است
در خور قوهٔ بشریه که در این امور مذکوره هست . و در معجزاتی
که موسی و عیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود .

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تا کی با حق و راستی عناد میکنید و از حق و راستی دوری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴾

و اما سخن شیخ نصرانی . که در خصوص معجزات گفت که یا از قبیل
محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است
دو انشقاق قمر و بدو نیم شدن آن . هرگاه از جهت این است که خرق
و التیام روا نیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خود مان
برهن داشتیم که این هردو در فلك جائز تواند بود . و بر فرض
عدم امکان از انشقاق قمر خرق و التیامی لازم نخواهد آمد . که سنارهٔ
قمر ایست مؤلف و عارض شده بر جسم فلك و بتمیز و سواشدن این قمر
موجب خرق و التیام نخواهد شد .

و این مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب و رساله ها
و مباحثات خویش مبین و مبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع
بانها نماید . که مرا با وجود کثرت اشغالی که دارم و بطلت قلیل بال

وزحمان سفر بسبب حل وارتحال که مرا هست زیاده بر آنچه آوردم وسعت مقال نیست • ولی در آنچه گفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است •

﴿ والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ﴾

واگر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خود شان آرا ننوشتند و در دفترهای خود درج نکردند • اگرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست • پس میگویم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند و بر داشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبر ما وجانشینی جانشینان واولاد او ﴿ که دوازده سرور موعود در توریة است ﴾ داشت • ودر این حال چگونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات او را • که هرگز شکر نمیکنند وذکر نمیکنند چیزی را که خصم او بسبب آن غالب شود • واما تصدیق کنند کان نبوت او پس حقا نوشتند وگفتند وواضح نمودند • واینک کتب تواریخ مطالعه نمای ونگاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی • ونیز در قرآن مذکور است واگر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾ اگر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسبب امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند • این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرگوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی ﴿ سرور هفتمین ﴾ از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت بالله در عهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند • وچه مناسب گفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداهة انشاد کرد •

﴿ او ینزل الروح ابن مریم حاکما • فی امة المختار جد القائم ﴾
﴿ وبها ابن موسی والجواد حفیده • وبها ابن موسی الکاظم ابن القاسم ﴾

چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور

درخصوص پیغمبری راستین ودروغین دستور العمل ادراك وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیگر ترجمه کنیم • زیرا که کلام ملوك ملوك کلام است •

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرگاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست • یا این است که پروردگار خود را توصیف میکند بصفات کامله وتنزیه مینماید او را از اوصاف ناقصهٔ امکانیه • وثابت میکند برای او سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد او را از قبایح اعمال • ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق • مؤتمر است ﴿ یعنی بجا آورنده اوامر است ﴾ بدآنچه امر میکند • ومنتهی ﴿ وترك کننده است ﴾ چیزهایی را که از آن نهی میکند • بشریعت خود عامل است • وعابد است پروردگار خود را وزاهد وتارك است غیر از خدا را • رضای او را طالب است و بمولای خود راغب • و با آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد • واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند برای او جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیگر صفات امکان را • ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید • پس هرگاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اگر چه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس گفت زیرا که مسیحان دروغکوی وخبر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد برگزیدگان را نیز گمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما گفتم ﴿
ولازم است حکم کردن براینکه آنکونه خارق عادات سحر است
وشعبده است ومخاریق وحیله‌ها وشعوبهات است . که از استعمال
علم سیما ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود . زیرا که ادعای اودلیل
بربطلان اواست . وآنکونه توصیف او پروردکار خود را دلیل
برکذب اواست . بعد از آن ترك نکردن او شهبات خود را وعامل
نشدن او برآنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق
او برآن . پس شکی نیست در اینکه اوکذاب وخبیث است .
وجایز نیست التفات کردن براو واعتماد آوردن براو وبرسخن او .
واعتنا نمودن بچیزی از مرام او . ولازم نکرفته است که این مرد
جامع باشد جملهٔ اوصافی را که دروجه ثانی کفتیم . بل هرکاه یك
خصلت از آنها دراو باشد در لزوم اجتناب کردن ازاو واعراض
جستن ازاو والتفات نکردن براو کفایت کند . زیرا که دعوی او را
دلالت منقله برابطال اوهست . وهرکاه از قسم نخستین باشد پس
موجود بودن صفات حسنه در او وسمات وعلامات حقه برای او
در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها
ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن
خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن اومعلوم کردد ودانسته
شود که خدا اورا فرستاده است . بعلت اینکه در اخلاق وآداب
او وتوصیف اوخدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد
ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات .
وبمطالبهٔ خرق عادات اکرچه بزرك وعظیم باشد . زیرا که آن را
ازپیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردکار او بوی
عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ﴿ چنانکه
عیسی کفت که این کارها ازمن نیست بل عامل آنها ربی است
که مرا فرستاد ﴿ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند
کرد اکرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد . پس هرکاه اقتراح

ومطالبه کنند از او خرق عادتی را و آوردن بکمجزهٔ را او بیاورد
آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکاربرد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب
مهلت نماید وبعض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی
نماید ﴿ یعنی بکوید که این برهان پیغمبری من است واکر تصدیق
ندارید مانند آن را بیاورید ﴿ پس شك وریبی در این نیست که او
از جانب خدا است . وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است
که خدائی در وغکوی را تصدیق نکند واغرا برباطل ننماید . زیرا
که هرکاه از جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت
بربطلان او کند موجود نکردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده
مخلوق خود را مهمل وسر خود کذاشته باشد وآنها را بحیرت
انداخته باشد ومر خدا را هرکز این کارها جایز نتواند بود .
واکر کوییم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع ومنع کافی
تواند بود . میکوییم پس دراین حال باچه چیز تمیز داده شود
که این احتمال در هر حال جاری کردد . ولازم آید که خدای
سبحانه بندکان خود را در حیرت وکراهی کذارد . والحاصل
هرکاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی
مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید . لازم است
که قطع وحکم کرده شود براینکه صاحب آن خارق عادت همان
پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك . وآنچه از خارق عادات آورد
بی شبهه سحر وخیانت نیست .
در باب این قاعدهٔ کلیه را ویرخدای شاکرباش . وبسوی راه حق
سالك کمانی اکر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تو دراین مختصر
برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها
وواضحترین وافکارا ترین طرق را . واکر انصاف بدهی
وکوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی دراین مطلب هرکز
محتاج بچیز دیکر نخواهی بود . پس ثبت بفهم آنچه را که بسوی تو
نقسا کردیم .

﴿ والله خلیفتی علیك ﴾

این است بعضی از بیانات آن یزدان که در رسالهٔ حجة البالغه در امر ادیان باختصار نوشته اند و ما آنرا تبرکا خواستیم در این نامه بیاوریم • وهرکس جویای مزید بصیرت باشد برسالهٔ مذکوره رجوع نماید •

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هوشیار وخردمند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بزبجه آوردیم دستور العمل دین وعقاید خویش را براستی تواند گرفت • وحال انجیل وتوریهٔ حاضر وپریشان گوئی آنها ونبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت وبندگان خاص وپیغمبران پاك داده اند معلوم کرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی را بادیدهٔ روشن ودل پاك از آلایش مشاهده تواند کرد • وتواند دانست که بجز دین اسلام درنزد خدای دینی نتواند بود •

﴿ ان الدین عندالله الاسلام ﴾

چه فائده وچه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت ومخاطب من که یك روی جمعیت پروتستانی باحالت انکار است کوش شنوا میداشت • ومن نکته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب واسرار دین دراین نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتیجهٔ اسلام مجملی در اینجا برای تو بیان میکردم •

﴿ مدح توحیف است بازندانیان • گویم اندر مجمع روحانیان ﴾

میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشاره‌ئی بیاوریم • ولیك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانی وبیان وجزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در اینخصوص نوشته اند • ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است وکوش

روحی که منظر توجه روح القدس تواند بود سایستهٔ استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براستی بنتو تا مستقیم شوی •

﴿ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ﴾

خیال نکنی که ملائکه با روح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان آوردند کان با آنجناب نازل میشدند یا آنکه تنها ایشان را تسدید وتأیید میکردند که اگر مراتب خلقت وطبقات سلسله های وجود وتفاوت نبودن در آفرینش خدای ومابراطوار این مطلب را بنحو یکه علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی وبفهمی • خواهی دانست که وجود تو چگونه کوهر گرانبها است که بخاك وگل آلوده اش کردی • ودل تو چگونه آیینهٔ جهان نما است که بزنك آلایش جهان مکدرش داشتی • روح القدس وملائکه آسمانیها وعلویات را احاطه کرده اند وتو از ایشان غافلی • یك گوشه از آیینه را پاك از کدورات کن تا نمونهٔ جمال پاکان را مشاهده نمایی •

﴿ ان الملائکة لحدامنا وخدام محبینا ﴾

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین ونعین اول واسطهٔ کبری ونبی مطلق ومبعوث شده برکافهٔ مخلوقات است • ورحمت کلیهٔ کبری خدا است که خدا باو فرمود ﴿ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ﴾ وچون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنگام هست شدن آن نعین اول که وجودش مقدم بر زمان وزمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد • پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانیه را نازل حضرت بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها واز آنها نماید • واسما وصفات خود وادلهٔ حکمتهای خود را بر آنها آشکار کنند • وچون آنها را هادی وراهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق وصاحب ولایت مطلقه برای بشارت وانذار با ایشان بود آن صاحب الرباستین

که نور الله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی النشئتین • درمنزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل کردید برای ایشان بیان وتعلیم فرمود • وقرآن در آن عالم انوار نوری بود لامع وضیائی بود ساطع • درهیئت انسانی کامل الشخص ودردست خویش عصایی از نور داشت • واهل آنعالم جمله بدیعال وصفت بودند • وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود • پس بتعلیم لسان الهی قرآن را وبیان قرآن راشناختند • وفهمیدند بقدریکه استعداد داشتند وبهرکونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد • پس ازآن عالم بعالم ارواح نازل شدند ونبی مطلق وکتاب مبین نیز بعالم ارواح آمدند • وناین عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحامن امرنا ﴾ برامت مخفی بود • تاآنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود وبیان کرد وتعلیم نمود •

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیگر با آفریدن خدای واحد که بیجز اودر وجود مؤثری نیست وبرآن معلم الهی ماخلقت اذ خلقت تواند گفت درانسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی وبیان را براو تعلیم وبادمیدادی که انسان را مالك ومملك گرداند ومقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد •

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اگر یك نادانی تصور درالفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بگوید • ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع برخلقت انسان است • والحاصل تدبر درمعنی مذکوره نموده بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من از این تفسیر درآیت کریمه چه بود ﴿ وماهوبالهزل ﴾

پس ازآنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خودرا ازعلم کتاب برداشتند • درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند در آنجانیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای انهابیان فرمود • وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنگ اهل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی • وپس از اینعالم انسان بکون ناری دومرتبه چهارم نازل گردید وقرآن در آن عالم نور احمر بود • که از شدت صفای حرارت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند وقرآن نیز برنگ آنعالم نوری بود لامع تابعالم خاك وجهان صورت ومثال آمدند • وآن حقایق کامله دراین خانهٔ تیره که آخر منازل است مستور ومودوع شدند • وقرآن دراین عالم برنگ نور اخضر ومایل بسیاهی ظاهر گردید •

﴿ سیاهی کز بدانی نور ذاتست • بتاریکی درون آبحیات است ﴾

وچون هر مرتبه ازمراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن میماند • وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود • این است که قرآن راشش بطن وشش باطن دراین مرتبهٔ اخری موجود گردید • چون درآن هنگام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ ﴿ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود وکواکب درشرف خود شان بودند • وطالع دنیا سرطان بود • ودر آنوقت آفتاب در وسط السماء بود وهنگام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود • وجملهٔ اهل آن عالم درآن محشر حاضر وقائم بودند • تا آنکه بقدرت عزیز علیم از حرکت افلاك وگردش کواکب وپیشی گرفتن شب ظلمانی برروز روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا • تغییر درخلقت انسانی حاصل آمد • وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبدل شد • ودراو ظاهر گردید اطوار اختلاف وائتلاف وخفا وظهور وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرگ • وهمه اینها برآن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری آنها راه یافت اگرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی • وبدینموجب عرضها را حکم غالبیت درایشان ظاهر آمد وآنکونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شده . ودرآن حال قرآن عظیم
الشان برای هدایت وارشاد در قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات
واوضاع ودلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را پوشیدن زیرا
که جهانیان را درآن حال آلودگی یارای تحمل از نور اقدس وفیض
مقدس لطف الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه
الصلوة والسلام نبودی . بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآن صورت
بوجود ایشان راه میافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة
عالم ایشان ظاهر گردد . زیرا که حکمت الهیه باطل می گردید مانند
اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مگر ازپس پرده وازوراء
حجاب . ومدین جهات آن هادی کل هردو وحی الهی را ازپس
پرده بجهانیان میبایستی برساند . این است که قرآن نیز ازپس پرده
وحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع گردید بر ﴿ صحف
آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ﴾
بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی
میشد .

تا آنکه نور الهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیة جهان
تضج گرفت . بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدس ونبی اعظم
صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد . وقرآن نیز
نازل گردید با اوچنانکه می بینی بالفاظ وعبارات واشارات
وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است .
ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید .

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت
وموارد کلام وحدود وقرائات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند
واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید .
پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی
که داشته اند بیان کرده اند . وکرنه امر قرآن عظیم است پس
قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیگر وجه را

شامل نگردد ویا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه
اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . ویا آنکه اختصاص بوقت
وزمانی یا اهل ومکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه
زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه درهرآن ثمر میدهد باذن
خدای تعالی وسخن خدای را مرگ وتباهی روی ندهد .

﴿ لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾
ای برادران من این سخنان باریك را که ازقلم من میخوانید ازمن نیست
بل از مکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنائی
پرتوی از لمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیر استحقاق رسیده است .
ومحض اشارت برآن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شما در اینجا آوردم
اگر استعداد دارید وخواهان هستید اینك کتب ورسائل مقدسه
که علمای دین ما نوشتند وبیان میفرمایند . خصوصا کتاب شرح
القصیده که ازقلم سید سند پرگوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله
شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا میشنوی در امر
قرآن قدیم بعضی ازاسرار را بیان فرمود .

﴿ هذا الزبور وذلك التوریة والـ . انجیل بل هذا القران المنزل ﴾
قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاك نوری بود ازانوار قدس درتحت
حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است . واین همان نقطهٔ
نورانیهٔ الهیه است که درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهر وهویدا گردید .

﴿ قد طاشت النقطة فی الدائره . ولم تزل فی ذاتها حائره ﴾
﴿ محجوبة الادراك عنها بها . منها لها جارحة ناظره ﴾
﴿ سمت علی الاشیاء حتی لقد . فوضت الدنیا مع الآخره ﴾

چون اهل این جهان تاریك بجز از عالم محسوسات ادراك معنیهای
باریك ولطیف را نتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی
درقالب الفاظ دانی بیاوریم که مطلب را بادراك نزدیك نماید . مثلی بینی
درخت میوه دار بزرگی را که شاخ وبرك وميوه های آن ترا بعجب آورد نازیبك
حصهٔ نخم است که درحال نخستین آن شاخ وبرك وثمر را درآن نتوانی دید .

نمی بینی ماست و پنیر و روغن و سرشیر و اقسام آنچه از شیر حاصل
کردد چگونه در غیب شیر بود ملاحظه کن پنهان بودن صورت
انسانی را در باطن نباتات و اوراق و رکها و میوه ها و درختها و حیوانات
و طعامها و در آنچه در دهان تو بجهة خوراك است و در کیلوس
و کیموس و در عروق و رکها و در اعضا و اجزای تو تا آنکه منی شود
و نطفه در رحم مادر کردد و نطفه علقه و علقه مضغه پس عظام
شود پس از آن بمقام احتساء لحم رسد و آنکاه بعد از ظهور در این
صورتهای کوناکون آن صورت الهیه پدید آید ﴿ فتبارك الله احسن الخالقین ﴾
الحاصل اکر در این نامه بخواهیم کی از اوصاف و مقامات کمالیات
الهیه بیان کنیم نه ما را یارای چنان بیان است و نه زمان وا اقتضای
آن و نه اهل را استعدادی بدآنکونه مشهود است ﴿ [illegible] ﴾
ای کروه پروتستان وای برادران هوای نفسانی چرا زحمت کشیده
بیهوده اتلاف زندکانی را در تألیف کردن آنکونه کتابها میکنید و
پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینماید و مجاناً بمردم میدهید
و اکتفا باینها نکرده مضحکها را تطبیع بمال دنیوی مینمایید و
معلمان و واعظان در اطراف می کارید بخیال اینکه بکموام بیچاره را
غرور دهید و کول بزنید و بطریقهٔ خویش داخل کنید چرا
مینویسید و توجه میکنید اینکونه کتابها را که مایهٔ رسوایی خودتان
است ۰ اعتقاد شما مکر این نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود
ساخت و آوردن مانند آن بسی آسان است ۰ و میدانید که اعظم
معجزات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است و میدانید
که اهل این زمان داناتر و عالمتر و با قدرت تر از قرنهای کذشته است و
میدانید که مردم بندکان درهم و دینار هستند ۰ و می بینید
که دشمن ملت اسلام غیر از شما همه جای دنیا را فراکرفته است ۰
﴿ از بهر سکست دل من بسنه صنی ﴿ یار از طرفی و روزکار از طرفی ﴾
بدین همه که شما هستید و اکنون در عرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا پروز کرده و بهر ملتی دست یافته آید ۰ پس چرا
اتفاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید ۰ ملتهای مختلفه را
جمع آوری کنید و استعانت از آنها جویید یاری بخواهید از عرب
و از غیر عرب فصحا را انجمن سازید بول بر یزید یك سوره مثلها از مانند
قرآن بیاورید ۰ و دروغ آن پیغمبر را ظاهر سازید و حجت اسلام را
باطل دارید و نفس اسلامیان را قطع کنید ۰ و دین محمدی را
رسوا نمایید ۰ و همینکه این کار شما صورت کرفت یقین بدانید
اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغا خواهند بود و سایرین
بالطبع تابع خواهند شد ۰
چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه
بدین راه آسان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك کله و یك
کله بان نمی سازید ۰ لکن این نکته را هم بشما بکویم که کله بانها
نمی کذارند شما کوسفندان ایشان را بدزدید ۰
ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را در ابطال امر قرآن به بینید
که مینویسد مزدار نام کفته است که ممکن است کسی مانند قرآن
کلامی بیاورد ۰ حال آنکه مرتد بودن مزدار و اعتقادات سخیفهٔ
او را همکه میکفته است خدای راد روغکو یی و کذب و مانند آن
جایز است خود میداند ۰ و میداند که این تجویز کذشته از اینکه
مفید بحال او نیست لازم نکرده است که بمزدار نسبت داده شود بل
خود او و برادران او مانند این سخن را نیز توانند کفت ولی کفتن
تا کردن دو تا است ۰ و مانند این است که مثل من کسی بکوید
من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یا آنکه مانند کلیم چوبی را
اژدرها سازم و از سنك شاره چشمه ها جاری سازم لکن کووکی
و چکونه ؟ ۰
میکوید فلان انکلیسی کفته است همکه مقامات حریری و مقامات
همدانی افصح از قرآنست ۰ و مانند این سخنان که هیچ خردمندی
در مقام انصاف و حق شناسی تکلم با نکونه سخنان را جایز نتواند

مختص بکتابخانه مسجد اعظم قم

وبد خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمال دانستی
راه ابطال پیدا کند •
الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالابوش نبوت خاتم
الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودو بست وهفتاد وهفت سال
پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بسامع جهان وجهانیان میرساند
وتحدی میکند • که من برهان محکم ومعجز باهر برآن صاحب ملکوت جهانم
که عیسی ویحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند • هرگاه انسکار ازاین
معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی وازپیدا وپنهانی اتفاق
کنید ومعاونت بهمدیگر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید
وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد
ومقتدر نخواهید شد • پس ازپیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ
خویش اعراض کنید وازبیعت وتبعیت بشیر پدوری جویید •
وبیاید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه
برسانم • وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن
اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق
بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید • که بسبب این اتفاق
شما با ایشان دین خدای قوت گیرد واحکام پذیرد • ادیان مختلفهٔ
بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود •
بی دینان وملحدان را بازار گمراهی واضلال کساد گردد • جاهلان
ونادانان علم دین بیاموزند • وبعلت این همراهی شما باسلامیان
علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا گیرد وعلی
التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید • وظلمات وتاریکیها
مبدل بروشنایی ونورانیت شود • ملکوت خدای چنانکه
درآسمانها است دراقطار ربع مسکون انتشار واشتهار یابد • ومورد تحسین
خدای وآفرین مقربان اوشوید • واگر باوصف دانستن شما حقیت
دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس وبمقتضیات
عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وند وویال دیگر گمراهان جهان وجملهٔ بت پرستان وبی دینان
وجاهلان براوزار انکار وکفران شما افزوده شود • ومع ذلك
ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعناد ولجاج خویش
ضرری برحال من وبرحال اسلام واسلامیان وبرخدای اسلامیان
نیز منصور نخواهد بود •

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

﴿ معیار بنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پرونستانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت
الساعة وانشق القمر ﴾ وغیر آن وقوف واطلاعات خود را بیان
کرد وخواست بگوید که درقرآن ازمعجزات نبوی به مذکور گردیده است
واین آیات دلالت برعدم وقوع معجزات ندارد • پس سخنی است منافی بانصاف
وموافق بابی اطلاعی • درصفحهٔ (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد
ودرتفسیر آیات مذکوره تحقیقات خودرا بجای آورد • ومزیهٔ کار
در این است که عبارت کشاف را بتغییرونا تمام ذکر کرد وبنداشت
که آنچه در تفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم بایدبکار
برد • وماعبارت کشاف را آنجا در اینجا نقل کنیم وباقی سخن رابادراك
هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف
زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾
که از بعض مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است
که ماه در روز قیامت بدونیم شود وقول خدای تعالی ﴿ وان
یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد
وکافی است دررد برآن قرائت حذیفه که وقد انشق القمر گفته است •
یعنی ساعت نزدیك شدواز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق
ماه بدونیم شد چنانکه گویی ﴿ افل الامیر وقد جاء البشیر یقدومه ﴾
امیری آید وبتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد • واز حذیفه روایت

شد که اودر مدائن خطبه خواند وگفت آگاه باشید که قیامت نزدیك گردید و بدرستی که ماه درعهد پیغمبر شما بدونیم شد • تمام شد ترجمهٔ زمخشری • اکنون اگر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان الحق مذکور نماید وبه بیند چه میگوید و بفهمد چه القامیکند • ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میگوید که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است وبهیچ وجه دلالت بر انشقاق قردر روز قیامت نتواند داشت • زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اگر ازجانب خدای همچنان آیتی ظاهر گردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم باآوردن سحر مستمر نتوانند ساخت • نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان وانیز در این عقیدت باخودشریك میدانم چنان است • واگر پروتستانها ورفیقان ایشان برخلاف ما گویند جواب آنها باخدای توانا است وما را بجز این نیست که این سخن زور ایشان وانیز بسائر سخنان ایشان عطف کنیم واین مصراع را که درغیراین موضعست بخوانیم •

﴿ کاین هم برسر نماز های زشتان ﴾

بامزه تراین است که میگوید اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در خودآیت ونه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله وجهت محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش گفته است •

کاش یکی ازاین مردمی برسید که ترا باآیین پروتستانی خودت سوگند میدهم هرگاه در قرآن میگفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد وواضح وآشکار این معجزو دیگر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد • آیابوت اورا تصدیق مینمودی ومیگفتی که چون صریح گفته که شق القمر ومعراج وسایه نداشتن وتأثیرنکردن آثار پای مبارك اودرخاك

وریك وجا کردن آن درسنك خاره ومانند آنها معجزات آنحضرت است وباید قبول کرد • شخص تراکه مؤلف آمکونه میزان الحق هستی نمیدانم لکن ازروی یقین شهادت میدهم براینکه کفار بدیدن آن آیات واضحه وبدیدن معجزه بودن خود قرآن جحودوانکار کردند • کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چگونه ایمان آورند مگرآنکه عنایت غیبیه آنهارا هدایت کند • وروح قدسی بدلهای ایشان بدمد وپرده را ازدلهای ایشان برداود و چشم وگوش ایشان شنواو بینا کرددپس ازآنکه کور وکر بودند •

﴿ صم بکم عمی فهم لایرجعون ﴾

درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾ تفصیل دیگردر ذیل آیت مزبوره آورد که بس ظاهراست که ازچنین الفاظ غیر معینه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد • نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که درغزوهٔ بدر باحنین محمد یك مشت ریك گرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان ازریك پرشد، آنها هزیمت فاش یافته بودند، ومیگویند که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن باحادیث ماراچه کار مباحثهٔ ما باقرآن است وبیان معجزه باتفصیل ونعیین از قرآن خواسته ایم نه از احادیث • تاآخر سخنان او که براین بنیان سست خویش متفرع ساخته است •

ودرصفحهٔ (۲۳۳) نیز مانند این سخن را آورده که میبایست درقرآن یکی یکی معجزات نبوی را بشمارد چنانکه معجزات موسی وعیسی وحواریان وغیرهم درتوریة وانجیل بتفصیل بیان شده است •

اگرچه باوجودمبین بودن حال انجیل وتوریة محتاج بتفصیل دادن در این مطلب نیستیم ولی اینقدررا برای برادران ایمانی یادآور شویم • که این بیچاره ازوضع انجیلهای خود شان غافل شده اند وندانسته اند که اگر انجیل حاضر را معتبر وصحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

تواند بود . وهمان متن عبارات واسم مؤلفین آنها که باآنها یعنی
با انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیر ذلك است شاهد صدق براین
مطلب است . وواضح است که ﴿ متی ولوقا ومرقس ویوحنا ﴾
ودیگران آنها رادر بیان سرگذشت عیسی وتاریخ احوال واطوار آنجناب
نوشته اند . اقلا انجیل مریم وعیسی را که ازجمله هفتادوهفت انجیل
منسوبه باآنجناب وحواریان وتلامیذ ودعوت کنند گان راستین
ودروغین بود ودرمیان این عیسویان بکلی متروك وغیر مصدق است
می آوردندواستشهاد میکردند بازوجهی دراین مکونه اعتراض
نمیتوانستند داشت .

﴿ درهمین انجیل لوقادرفصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوازده
حواری امر کرد که بدهکده هارفته انجیل را بایشان یاد دهندو تبشیر
نمایند . ونیز هنگامیکه یحیی شاگردان خودرا نزد مسیح فرستاد
وازحال اوخبر گرفت آنجناب درجواب رسولان یحیی گفت . انجیل را
به یحیی بیان وعظ میکنیم . ودرجاهای بسیار از انجیل حاضر ازاینمقوله
سخنان وارداست . پس واضح است که انجیل آسمانی وانجیلی که مسیح
آنرا تعلیم میکرد باشاگردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیراین
انجیلها ونامه هاورساله ها وغیر ذلك است . که بالاتفاق جمله آنها بعد
ازمسیح علیه السلام نوشته شده است . ویقینا درآن انجیل
که عیسی رابود بیان احوالات حاضره خود مسیح یامعجزات اونبود
مگر بعضی ازخطابات الهیه ووعده هایی که درخصوص اووایمان
آورندگان باآنجناب بود . واخبار ازگذشته وآینده وازقصص انبیای
سلف وانذار از ترك دین وشریعت . ومواعظ ونصایح وآداب
واحکام ظاهریه وباطنیه . واطوار شریعت وتهذیب نفس ونهی
ازقبایح اعمال وبیان مشکلات آن قوم . والحاصل جمله آنچیزی
که برحسب اقتضای اهل وزمان ووضع اموراسباب اصلاح امت توانستی
بشود در انجیل اصل بودی . واین سخن راهیچ منصف آگاهی
انکار نتواند کرد .

خیال نکنی که علمای اسلامیان ازاطوار امم وکتب منزله برانبیا ورسل
آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف ازآغاز ایجاد عالم بشری
تاکنون اسامی کتب وپیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند واطوار
امتهای ایشان وآنچه راکه بسران کتابها آورده اند برای تو بیان
کنند .

والحاصل کلیهٔ کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل گردید
وبیشتر اشعار برآنها درمبحث نسخ شریعت کردیم ﴿ شش کتاب
است ﴾ که اینها اصول کتب سماویه است وآنچه بدیگر انبیا
که تابعان اولی الشرایع بودند نازل گردید یکصد وچهارده وبیك
روایت یکصد وصیزده کتاب است که نوشته اند . تمامی آنها توابع صحف
وکتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان
﴿ آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ﴾ علیهم السلام
وفرآن اصل واس واساس است برای صحف وکتب من بوره
چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی .

بالجمله سخن دربیان معجزها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب
کتاب را بشمارد . وهیچ عاقلی این سخن را نمیگوید که پیغمبر حاضر
معجزات بیاورد وکتابی که ازجانب خدای یا ازجانب پدر با ومیرسد
مشتمل باشد وبیان همان معجزات که بی در پی ازاو ظاهر میشود . باین
معنی که خدا یاپسرخدا بگوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان
مرده را باین تفصیل زنده کردی . یاپسر گوید من در فلان وقت
ودرفلان مکان فلان نابینارا بینا نمودم . از اینگونه سخنان مرا
حیرت آید ظاهر قالب وقیافت ووضع بال وکوپال ونطق ومقال
این طایفه رایعنی منکران دین مبین را که می بینی ومیدانی وقعی وعظمی
درمرحله نخستین ازایشان مشاهده نمیکنی . وچون تأمل کنی
وتعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند وبس . بعینه حکایت
آن نفاس است . که زرگانش کلمانی چندیاد دادند ومتاع تاجر بجزه را
بردند وآن حیوان را ترك نمودند . وهرچه تاجر گفت این خدام

توبکار رفتند آنچنان همان سخن خود را مکرر میداشت که • بیرند
وبه بینند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند • [illegible]
این بچار کتاب بهمین تفصیل که مبین کردید کلماتی از گذشتگان بدست
آورده ونام آن را انجیل وتوریة گذاشته اند • و بقول خواجه
نصیرالدین آنقدر گفته اند که گویا برخود شان نیز مشتبه شده است؛
وهر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زاده مساخته
خود شان میجویند •• و با آن سخنان مجموله پیشینیان خود شان
درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میگویند • که درفلان ایهٔ فلان انجیل
بافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی گفته شده است • که خدا
پرسه گونه است مثلا • اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات
برسه قسم است • کاهی خدا راجسم گفتند کاهی کبوتر سازند
کاهی بدار کشند کاهی شراب مینامند ومیخورند وکاهی نان میکشند
وهضم میدهند کاهی خدارا پسر یوسف نجار میسازند کاهی تولید
اورادرآخور میکوبند • والحاصل ازپریشانی ابشام پریشانی پیداشد
وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند
که آخرشب است واول صبح •

﴿ اطف السراج فقد طلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندگان از خانهٔ اسلام درآغاز دین
وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحید او تعالی است
درغلط مانده اند •• چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم وچون
دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که درامر
توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت تا آنکه
اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین
وآیین دانسته شود • وازاین است که بزرگان دین مبین فرمودند •

﴿ اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحید له ﴾

﴿ کلمهٔ توحید ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل
هیئت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا • چهانیان را
دعوت بآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرگونه
محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه
مفرد پوه شمشیر جهاد وقتال را برآنها نهاد همانا کلمهٔ توحید بود
که فرمود •

﴿ قولوا لااله الاالله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی و بی بحقایق وارواح میبردی •
وبیانات اهل حق را درك مینمودی باجمالت کویم که بیانات دراین
کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف
وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت
تالیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یامکن ویاستحق للعباده
ویاغیر اینها ﴿ دویم ﴾ درخصوص حروف این کلمه است وبیان
بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ درپیان
اصول این حروف دراین کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است
(ل ا ه) وباقی دیگرتکرار آن سه حرف است وبیان اینکه علت
آن چیست و وجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص
از چه راه است ﴿ چهارم ﴾ درپیان فرق مابین لااله الاالله ولااله
الاهو ﴿ پنجم ﴾ درپیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است
﴿ ششم ﴾ درپیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ درتأویل آن است
﴿ هشتم ﴾ درباطن باطن وسر سر آن است ﴿ نهم ﴾ درخصوص
حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است ﴿ دهم ﴾
درپیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت
داده شود • ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیکر هست که نیز متفرع
بر بحثهای مذکوره است واین اوراق را گنجایش پیان وتفصیل
آنها نیست •

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

باینجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات ازبعضی از اصحاب آنجناب
بابتر نرسید که حال آنها وحال روایات آنهانیز هنوز موقع صحت
نتواندیافت . ومتخصصان بسیار درخصوص خودایشان ودروایتهائی
که کرده اندهست ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای
ایشان ازهزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تاایندمان
ودر خصوص نسخه های اصلیه آنها که هیچکدام ازنوشتجات
ایشان دردست نیست ودر خصوص اصلاحات وتحریفات
که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیک بعیسی برای برداشتن
اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که دانستند کردند . وهمچنین
درباب ترجمه های آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق
جمله عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانستند بود .
ودر خصوص انجیلهائی که بنهان کرده اندبعلت اینکه
اختلافات عظیمه درمیان آنها وباین انجیلها پیداوبودو سایر
اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را
دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو بازاست که یکی
ازاین اعتراضات تنها درموثق نبودن آن روایات کافی است .
عجب ازاین است که در معجزات عیسی باینکونه روایات دراین مدت
طولانی باآنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغ گوی
ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود
که غالب وقاهر ومحیل وتباه کننده دین خدای بودند وبدانکونه
اختلال ظاهری وباطنی انداختن را درطریقه وکتب عیسی اقتدار
داشتند . چنانکه درحق شخص مسیح ازهر گونه فساد کوتاهی
نکردند . باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل
ومنقطع السند کذابی را باید قبول کرد . وازاینطرق معجزات باهرات
خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهره او واطوار توحید
وبیانات غنا شناسی او وامر ونواهی اوبی برهانی از خارج
بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

طاهره ومستقیمه وداعمهٔ او است . وجملهٔ آن معجزات باتصال سند
از ثقات ومعتمدین بما رسیده در این زمان نزدیک بی وقوع صدمات
وانقلابات بدست ما رسیده است باید انکار کرد ودلیل برانکار را چنان
باید آورد که چون طائفهٔ نو ظهور پروتستانی مانند آنها بعضی
از رسائل مرویه از معلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را
انجیل نامیده اند . ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح
ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل
معجزات محمدی را علیه السلام بدانکونه تفصیل بیان نکرد . پس
معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید
معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه
انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد .
نمیدانم تصور میکنی سخنان مزورانها را وبیفهمی آنچه را که باجمال
برای تو میگویم باآنکه محتاج بتفصیل وشرح وبسط هستی .
آیات بینات ومعجزات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصهٔ
موجودات علیه السلام واز خلفای راشدین وآل طاهرین واصحاب
کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمای اعلام ورؤسای شریعت مقدسه
آن قادرترین مخلوقات . درهر جزء زمان ودرعهد واوان ظاهر
گردید وظاهر است وظاهر خواهد شد . درنزد اهل بصیرت
وایمان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشکار است . وامانسل
شریر وزنازادگان چنانکه مسیح گفت علامات ومعجزات آسمانی را
نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد .
جواب این متخصصان پروتستانی را در خصوص معجزات عیسی یهودان
چه گونه میگویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم گیرد ودر انکار
خود بر معجزات پیغمبرما براطلاعات خویش بیفزاید .
درخصوص معجزات دراین مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم :
در قرآن عظیم الشان مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیان
شد . ودر احادیث صحیحه بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد . واکثر از معجزات دیگر انبیا چیزی باقی نماند مگر روایات وحکایات بحمدالله تعالی اعظم معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحی وناطق است *

﴿ میفرمایند ﴾

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین *

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

﴿ معیار ششم ﴾

پرونستان صاحب کتاب سخن دیگر در اینمقام آورد که ضعفای نادان را بلکه مغرور دارد وحاصل آنکلام چنان است که اخبار قبل الوقوع در قرآن نیست . وتحقیقات غیر منصفانهٔ خود را مشهی میسازد براینکه درهنگام وقوع سنی وضعف درلشکر اسلام در غزوات آیاتی را که دلالت برغلبهٔ اسلامیان میکرد میاوردی که بدآن سبب دل آنها را قوی کرداند همچنانکه هر جنگجوی لشکر کشی ازاین گونه تدبیرها در هنگام قتال وجدال بکار میبرد *

این مطلب نیز راجع بمطلب معجزاست وندانستن سبک دین وکتاب والهامات الهیه وباخود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن وگفتن این گونه سخنان واداشت . اخبار قبل الوقوع باجمالات وازکارهای عمده درقرآن است . وبتفصیل دراحادیث معتبره وصحیحه که جهة صحت آنها راگفتیم مندرج است . اقتضای حکمت خدا واسرار الهیه ومصالح تکمیلات وسنت امتحان واختبار در زمانی از مدت واعصار درمخاطبات خدای با پیغمبران خویش چنان بودی . کماز امور معظمه

ویا ازواقعاتی که دراظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یا بتفصیلی که نیز یکجهة ابهامی داشتی اخبار میدادند . همچنانکه در توریة وانجیل حاضر نمونهٔ آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله آینده ها ووقایع از مدت مستقبله رایکان یکان به تعدادیاورد ومشروح دارد که دراینحال حکمت خدای باطل میشدی وسنت امتحان بندگان که بزرگترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میگشتی . آیا نمی بینید در میان اقوام وملتها وطوایف اهل ادیان ومذاهب چه قدرها اختلاف وتباین پدید شد . ونبود مگر از تأویلاتی که درکلمات والهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست بغیر آنصورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *

ای پرونستان برای تو مثالی ازکلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه بویی ازعالم معانی بمشام تو برسد *

﴿ در آخر فصل انجیل یوحنا ﴾ عیسی در حق پوحنا به بطرس گفت که اگر من بخواهم که اوتا آمدن من باقی بماند تو را چه کار است . واین سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد آنگاه این مطلب در میان برادران شایع گردید *

﴿ پیلی ﴾ نام پرونستان کتابی درخصوص اسناد نوشته وآنکتاب را درسنهٔ (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحهٔ (۳۴۳) میگوید . غلط دوم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است . که آنها امید وار برزدیکی قیامت بودند ومن یک نظیر دیگر قبل از اعتراض بیاورم وآن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس گفت . تا آخر فقرات انجیل که درآن کتاب گفته است واثبات سهو وغلط را بر حواریان وتلامیذ عیسی کرده است *

الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنگ است واقبال برسخنگویی بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودر آنچه نوشتیم ارباب الباب را کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر گفتیم بیاد دارکه ادراك هر چیزی را مدرك یعنی آلت
ادراك ازجنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را گوش الهی میشنود
ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

اما اینکه گفت بجهة قوی داشتن دلها درهنگام جنك آیات آورده
میشود این سخن نیز ظاهر البطلانست. زیراکه اگر چنانچه پیغمبر برحق
مأمور بجهاد وجدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت
را براو دهد بجز جاهلان و برادران شر بر آن وحی واقع وآن الهام صحیح
الوقوع رابد ا نکونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل
نیاورند *

مگر ازتورية خودتان آگاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینگونه
اخبار داله برفتح ونصرت داده شده مگر درفصل (۲۶) سفر لاویان
به بنی اسرائیل گفته نشد که بردشمنان غلبه خواهید کرد ودر پیشروی
شما از شمشیر شما را فتند. وپنج کس ازشما صد کس از آنهارا غلبه کنند
وصد کس ازشما هاده هزار کس ازآنهارا مغلوب سازند. و نیز
دشمنان شما در مقابل شما ازضرب شمشیر شما را فتند. اکنون اگر
کسی بگوید که موسی خود اینهارا ساخت که دلهای بنی اسرائیل را
قوی دارد ودر جنك مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست
هرچه از روی انصاف در جواب گویند ما جواب اسلامیان
نیز خواهد بود *

درمغلوبیت روم وغالب شدن آنهادر ثانی که درآیات قرآنیه خبرداده
شد میگوید. ازروی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب
این سخن نیز از مراجعت بکتب مصدقهٔ خود شان که از آنگونه
اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. ازعیسی که معجزات
خواستند وگفت ﴿ برمن معجزه داده نشده است مگر علامت ذوالنون
یونس ﴾ درآنجا گفت که شما بر این استدلال برصدق هوا خوبی
آن بیازمائید خواهید کرد یعنی اگر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید گفت که از روی خورده بینی وحدسیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان ازمغیبات وازوقوعات آینده بنحوی
خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول
نتواند داشت *

یکی درهنگام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال پیش آیت کریمه نازل
شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است
میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین محلقین رؤسکم
ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته در مسجد الحرام
داخل میشوید وسرهای خودرا میتراشید یعنی اعمال حج را
بجای آورید وحلق وتقصیر میکنید پس از آنکه درسال اول محرم
شدید *

درآیت دیگر از فتح خیر خبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب
فتح خیر از ممتنعات بودی. واز غنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان
رسید وآیت ومعجزه که درآن غزوه برای مؤمنین ظاهر گردید که
عبارت از کیفیت فتح خیراست پس ازمأیوس شدن اصحاب از تسخیر
آن قلعه های استوار آگاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه درنزد تاریخ شناسان جهان واضح است
که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند
﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ﴾
ودرآند وزحبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه
التحیة والسلام در آن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *
اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت را کدام سعادتمند
حامل خواهد بود. که ناگاه آنحضرت از راه رسید ودر چشم
مبارك ایشان رمدی بود. واز آب دهان مقدس نبوی شفایافت وبرق
اسلام را بر دوش بالله نهاد. وبدان تفصیلی که شنیده در خیبر را
که عظمت وبزرگی آن را میدانی ازجای برکنده وبرهوا انداخت.
که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد. وآنگاه مصراع

بات وآن باب مدینهٔ حکمت وعلم نبوت یداللهی گرفت ودرمیان خندق در هوا ایستاد ۰ ولشکر اسلام راید اقوی گذار داد ۰ این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای ازآن سرور ظاهر گردید ۰

﴿ چنانکه میفرماید ﴾ [illegible]

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطا مستقیما ۰

آیات برمؤمنین کموجب هدایت آنها بصراط مستقیم گردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت برآن کردیم ۰ واینکه فرمود وکف ایدی الناس عنکم مقصود همسوگندان اهل خیبر است که طایفهٔ بنی غطفان وبنی اسد بودند ۰

در آیت دیگر در خصوص قافلهٔ شام وحجاز بود که فرمود ﴿ واذیعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویریدالله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهیه درحق آنها انجاز یافت ۰

درآیت کریمهٔ ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم ﴾ تصریح فرمود براینکه روم درادنای ارض یعنی درزمین عرب مغلوب شدند ۰ وپس ازآن در تلك زمانی برفرس غالب آیند ۰ چون فرس درآن زمان مجوسی بودند ورومیان عیسوی بودند ومغلوب شدن اینها بمشرکان بمکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان گفتند که شما وعیسویان اهل کتاب هستید وما وفارسیان امیان هستیم وکتاب نداریم وبزودی ما نیز برشما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بر برادران شما غالب آمدند ۰ وآنکه که اسلامیان را اندوه

پیدا شد آیت کریمه نازل گردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تاآنکه فرمود ﴿ ویومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست که این کذب است وبیا باتو گروکان بندیم ۰ که اگر این کار تا سه سال دیگر واقع شد ده نفر شتر داده من بتو دهم وگرنه تو بمن عطا کن ۰ صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی گروکان با ابن ابی خلف داریم ۰ فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا نه سال است وبدینموجب آنجناب بریکصد نفر شتر داده نه ساله با پسر ابی خلف رهان بست ۰ واو پس از برگشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودرسال هفتم غلبه رومیان بر فارسیان اتفاق افتاده وخلیفهٔ صدیق از وارثان ابی بن ابی خلف شتران را گرفت وبامر پیغمبری آنها را تصدق کرد ۰ واز اینگونه آیات که درآن زمان دلالت آنها بر اخبار آتیهٔ قریب الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراك وآگاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود ۰ وهمچنین از خبرهای کلیه وتوابع عظیمه درآن کلام معجز نظام لایعد ولایحصی است ۰

﴿ وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ ۰

همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست وخلیفه‌ها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت الهیه ۰ وبرقرار واستوار کرد دینی را که مرتضی است برای ایشان تاآخر ترجمهٔ آیات ۰ واگر کسی در خصوص معجزات وآیاتی که دلالت براخبار از امور آینده دارد آگاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که دربیان معجزات خاتم انبیا وجانشینان آنحضرت است نماید ۰ وعلی الاجمال باید دانست که بجز از اهل عناد ولجاج احدی از خردمندان درحقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد ۰

﴿ قدسین ارشد من الفی ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که درخصوص اطوار بهشت ودوزخ ومانند آنها است آورده وگفته که بهشت مجدیان مجازی وجسمانی است ۰ بدان طریق که هرلذت وعیش وعشرت نفسانی وجسمانی که قلب انسان میل بآن کند درآنجا یافت میشود ۰ وواضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پاکی قلب وتیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی قوت وقدرت میدهد ۰ واینکونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست ۰ ودراین مقام شرح وبسط میدهد سخنان خود را که بمحض ازروی بی اطلاعی از اطوار الهامات وبیانات الهیه وبی خبری ازموارد کلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات وغفلت ازمعانی حقیقیه ورموحایه آنها آورده است ۰

وهمچنین درابطال امر قرآن عظیم الشان درفصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه ونارا است خویش استدلال برمطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها برخود اومرد ود است ۰

اگرچه همان بیاناتی که دراین آخرین میزان درخصوص عجز بودن الفاظ وکلمات قرآنی که جهان وجهانیان از آوردن مانند آن عاجز هستند وبودند وخواهند بود کفته شد ۰ جواب تمامی اعتراضات اواست وباوصف آن محتاج بهیچ کونه جوابی خاصه برمنکر معاند نتوانیم شد ۰ ولی دربیان این مطلب که کفت آیات مزبوره لایق وسزاوار بخدا نیست وتقاضای دل آدمی را برفع تحیر لازم وبرای فهمیدن کلیة مقصود مجملا بقدریکه لازم است دراین معیار بیاوریم ۰

بدانکه مطابق بودن احکامی چند بابعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح برشریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای میکند نتواند بود ۰ اکر طالموت وکمرا یعنی شرح مشنا ومجموع شرح ومتن بانجیل عیسی صحتی موافق با الهامات الهیه بیاورند ثابت آنها را بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان بافرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوهٔ خطائیت وشعار اهل شعور نیست ۰

بدانکه مشنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میکویند از جانب خدای در کوه طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز باواعطا کردید ۰ وموسی بهرون تعلیم کرد ویوشع والیعازار آموخت واز ایشان بانبیا رسید ۰ وبدا پید رسید بیهودا حق دوش ﴿ یعنی مقدس ﴾ واو در قرن دویم میلاد مسیح درمدت چهل سال آن کتاب را تالیف کرد کما کنون درنزد یهود معمول ومعظم است ۰ واین کتاب مشنا را دوشرح نوشتند یکی را دربیت المقدس درقرن سیم ودیکری را دربابل درقرن ششم از میلاد عیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح دریکجا مجموع ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ کویند ۰

این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب دراین دشمنی علاوه بردلائلی که دراین مطلب دارند این است که شمعون نامی که میکویند صلیب مسیح را او برداشت وبدست او کرفتار شد درطریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است واقع بوده است ۰

بدین سبب نباید یک کلمه ازآن کتابها اعتماد آورد ۰ وچون چکونکی بهشت وفرشتکان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت را کاهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم در جایی که آب نباشد وروزه داری • وتبین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است • وهمچنین بعضی از حکایات وقصص انبیا که عیسویان بآنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح برآنها شده • ومانند اینها که در اسلام مسلم شده درکتابهای مذکوره بهودان نیز هست • پس باید قرآن واسلام را انکار نکرد بعلت اشکه باخیالات واوهام مامواقفت نکردند وباکتابهای بهودان که مارا با آنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند • حالا پاید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید • همین عناد ولجاج است که هرکونه فساد وتباهی رادر روی زمین ودرهر قرنی ازقرون درمیان طوایف وملل احداث کرد • وهمان استکبار ظلمت مرتورا موجب ساری بودن کدورتها ونا واتیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی متروماندوراء خدا متروك وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهور شدند • اکر این کونه عنادها وانکارها نمیبود و پرده های بی انصافی واعتسافرا برچهرهٔ مقصود الهی نمی کشیدند • وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرك والحاد وجهالت فرا کیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود • به بینید وآکاهی جویند از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند • بهودان آنکونه کتابها را درمقابل عیسویان باخبار ورواپات صحیحه ممزوج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند • عیسویان ومسلمان در وغکوی وکمراه کشید کان بامید ریاست وبزرکیها علم دعوت را برافراشتند • ودرآن میان بعناد بهودان شریعت را برهم زده آیین دیکر نهادند • وانجیلها ساختند وناسها نوشتند وهنکامها برپا کردند • مجوسان دراین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند • وازآطرف مشرکان وبت پرستان ودیکر طوایف غیر

کتابیه آنهمه هرج ومرج آنهارا دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند • تاکار بجایی رسید که ازدین وشریعت نجزا زاسم چیز دیکر باقی نماند • وآنکاه هنکام پیداشدن ملکوت آسمان پرحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیر شد •

﴿ فوقع الحق وبطل ماکانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسی در رسالهٔ خود میکوید ﴾ همینانکه درمیان قوم پیغمبران دروغکوی بودند درمیان شما نیز معلمان دروغکوی خواهند بود که حتی عیسی را انکار کرده عقاید باطله مستحق پرلعنت رابه پنهانی ادخال کنند و برخود شان هلاك عاجل را بیاورند وجمعی پیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع بسخنان ساخته خود شان بجای امتعه کذارند •

مبنای کفار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست • ومعلومست که درکتب وروایات اهل کتاب بل درکتب دیکر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق بالهامات الهیه است • پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت • وآنچه را که مخالف باآیین توحید حقیق ونالایق بحضرت احدیت ومقربان درکاه الهی است که بهواهای نفسانی واز آثار وجهای شیاطین است چنانکه میفرماید ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنها را مردود وغیر مقبول باید دانست •

﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تناسب مدرك را بامدرك اساس ادراك خویش کن واز این یك باب هزار دراز علم را بروی خویش کشوده بار •

کلام قدیم الهی که بتوسط خلیفة الله علی العالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت اودیعت الهیه است • بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند • واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید وازاطوار دنیا وصفی واز اوضاع بهشت ودوزخ آگاهی میدهد •

بیك کلمه جامعه سخن میگوید وشنوند کان بلغتهای گوناگون هر کسی بلسان خویش معانی آنرا درك نمایند واهل ادراك را درآینه معنی عجب افزاید •

آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ از اعمال حواریان ازانجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لمعان آتش محبت ازاثر آواز آسمانی بجمع حواریان را احاطه کرد • وآنهارا برنمود وبسخن گفتن آغاز کردند • وهرکس ازحاضران سخنان ایشان را میشنید وحیران وعجبناك میگردید • ودر اینباب سخنان می گفتند وبیگانگان استهزا میکردند ونسبت مستی رابایشان میدادند • جملهٔ اینها طهوری بود ازآیات قرآنی که در آنزمان بحواریان مسیحی جلوه کرشد •

﴿ هردم بلباس دگر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم باك روحانی را بازنمی کنید که حال مستکران قرآن را واستهزا کنندکان برآن را مشاهده نماید • وبدانید که ایشان همان استهزاکنندکان بروح القدس وحواریان هستند که اکنون بلباس دیگر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیگر درآمد •

این است معنی آنچه انجیل گفت که بسیاری از پیشی کرفتکان وابس روند وبسی ازعقب ماندکان پیشی گیرند •

﴿ حضرت علی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یصیر اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قدسبقوا •

یعنی بخواری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن درحق کلیم خدای اذعان

آوردند •

﴿ وکل یدعی وصلا بلیلی • ولیلی لاتقر لهم بذاکا ﴾

الحاصل چون (میزان الحق) سخن ازبیانات قرآنیه که درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنها است بمیان آورد ولازم بود ازاطوار معانی کلام الهی شرحی دراین نامه آورده شود • لیکن حیف ازآن معانی است که بگوش مستمع بی انصاف برسد وموجب مزید حیرانی وجهالت اوکردد بل برتمسخر خویش بیفزاید • مع هذا برای نمونه تنهالك لفت را درخصوص آیتی ازآن کلام حی وقیوم برای تو بیاوریم تاآنکه بدانی روح القدس ازمنطق حواریان چگونه بیانات گوناگون را آشکارکرد •

بچاره مؤلف ازاصلا میان شنیدکه قرآن هفت باهفتاد معنی باطنی دارد • وچنان دانست که اکر یك معنی را بگیریم معانی دیگر غیر مقصود خواهد بود • وماسابقا اشعاری براین مطلب کردیم واکنون نیز کیفیت ذووجوه بودن آرا کفتیم • واضح است که جملهٔ معانی غیرمتناهیهٔ قرآن که کلیات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار مشره درهفت هفتاد شود مقصود است واکر اینکونه نباشد کلام حی وقیوم نیست •

اکرچنانچه آیتی درحق یك قوم ویایك امری نازل کردد وبعدآن قوم بمیرد وبآن امر بانجام رسد وآن آیت بسبب تمام شدن آن قوم باکذشتن آن امر بلامعنی وبلاحکم بماند • قرآن حی وقیوم نخواهد بود • ولکن قرآن حی است وشجرهٔ طیبهٔ الهیه است که اول آن برآخرآن جاری است •

﴿ تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ﴾

درآیت کریمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع المیزان ﴾ یك معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها نیز ازلفظ راتمی فهمند زیرا که کفتیم تناسب درمیان مدرك بامدرك لازم است ولی درنزد اهل حقیقت وروحانیان قواعدی درتفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تا چه رسد با آنانی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آگاهی ندارند . ونمی دانند اطوار آنرا از محکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واستعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی را که بجای حرف دیگری است والفاظ عمومیه که معانی مخصوصیه ازآن مقصود است وبالعکس ، ومطالب ومقاصدی را که بعضی از آنها دو یك سوره است وبعض دیگر در سورهٔ دیگر ، واطوار ناسخ ومنسوخ وآیاتی که بجهة باز آنها منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ . وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیگر بدیگران . وآیاتی که از قبیل ایاك اعنی واسمعی یا جارتی است ، وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیگر، وآیاتی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس . وآیاتی که مخصوصا در حق یك صرور از سروران دین وآیاتی که عمومیت بر دیگر جانشینان پیغمبر دارد . وآیاتی که در حق ظالمان ومنکران واطوار آنها تا هنگام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمة الله ومانند آنها که تمامادر ظاهر امور جاری است ، [illegible]
پس می دانم با این حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود کوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید . مگر آنکه کوش حیوانی را فروخته وکوش مناسب بادراك حقایق وارواح الهیه بیاورد .

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء یك معنی حقیقی آسمان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك . واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام . خدا بتعالی با قضای مصالح بسیار واجرای آئین اختیار واختیار آن آسمان نبوت الهیه را از میان مردم برداشت وبرتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان کرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه شعبی ومسیح مژدهٔ آن را دادند در عالم بصورتی ظاهر [illegible]

[illegible] از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾ [illegible]
﴿ تا بکمال آورد پایهٔ نقصان کرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ دراین جهان میزان دو کفهٔ کتاب الله وعترت را کذاشت وبامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن بر آن میزان وملازمت کردن با آن فرمود وفرمود .

﴿ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ﴾
﴿ ان تضلوا بعدی مادان تمسکتم بهما ﴾

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سرو رهای بشارت داده شدهٔ ابراهیم است چنانکه پیشتر بیان آن راشنیدی . واکردل آکاه داری امر اسلام بسی آشکار است .

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واکر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار از بعضه بهشتی وارد کردیده است بیانات نغز وباریك را میاوردم . ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم .

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است کافسارا از سلوك حقیقی باز میدارد ﴾ .

کاش این بچاره اقلا صدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر با جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند . وپس از آن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ با آنکه در بهشت کناهی نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند . واکر بخواهیم یکی یکی آیات را در اینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدر دانائی خود وبسیمان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چندی ترتیب دهیم . وجنت را بدو قسم کرده بیان احوال جنت دنیا را که قرار کاه بدرما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین در خصوص آن گفت که خدا جنت عدن را در فلان جای کاشت و آدم را که آفریده بود در آنجا گذاشت. ونیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی در انهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای رادران ایمانی مذکور داریم اگرچه بیکانه را نصیبی از دراك آن معانی نباشد •

﴿ چهار نهر ﴾ در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد •

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی وروحانی از چهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بمجرمان روحانی •

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است ودور زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده وحوضها برشده است •

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر گوارا که طعم آن تغیر نیافته است ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است •

﴿ نهر سیم ﴾ خمر است لذة للشاربین که از میم رحمن جاری است •

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی از میم رحیم جاری است •

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود بر آن استوا واستیلا دارد از چهار نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ابیض ونور اصفر ونور احمر ونور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا وفروعا از آن چهار حکایت آوردند ومظهریت جستند • کلها ورياحين خاکیان را که در کلستانها وصحراها بینی از نهایات آثار آن کلهای معنوی است •

﴿ قوس الله ﴾ که در هنگام تصفیهٔ هوا با آمدن باران ومیل آفتاب از وسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آیینهٔ هوا برحسب موقع ظاهر شود از همان چهار رنك که از عرش با آفتاب رسید ودر شعاع آفتاب غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید •

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهار کانهٔ اطوار خلقیه است یعنی ﴿ خلق ورزق وموت وحیوة ﴾ چهار ملك است • جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل •

در قبهٔ مقدسهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملك رئیس است وقبهٔ عرش را که محل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلا می نگاریم •

﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سرور ان دین در حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حد ثغنا الباکوره •

﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است حکمه در قرآن فرمود ﴿ یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی • ﴾

﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی گفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسك ﴾ هنگامیکه خدای فرمود یا عیسی تو گفتی که مرا ومادرم را دو خدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی گفت اگر گفته باشم تو دانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که در نفس تست • وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله وماند آنها ایمان کرده ایم • واین نفس مقامش بالاتر از روح است •

﴿ رئیس رابع ﴾ روح علی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این مختصر مناسب نیست • ودر کتب علمای اسلام و بزرگان دین مبین است • ومخفی نماند که رئیس کل و زعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از یمین عرش است واول کسی است که میوه نورس را از باغ اولیا در جنان صافوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید •

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود را بدآنها تمثل داشت در جملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر گردید • بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که در تمامی موجودات برحسب استعداد مراتب آنها جلوه گر گردید •

﴿ وبمقاماتك وعلاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ که اسم اعظم الهی است درهر عالمی ازعوالم وجود لفظا ومعنا وذاتا وصفة باطوار گوناگون ظاهر گردد انهار چاریه از کلمات چهار گانهٔ آن نیز بتعدد مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت ۰ وهمین چهار است که سر آن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای ساری گردید ۰

ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جمله انوار وروشنائیها واصل همهٔ الوان ورنگها است چهار است ۰ ﴿ بیت المعمور ﴾ که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات ربانیه است ومکان روح الله عیسی است ۰ مربع الارکانست ۰

خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابوالبشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال ومناسك حج را باداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا ومروه درمروه ایستادند ودرعرفات همدیگر را شناختند ۰ وآن خانه بدست خلیل الرحمن ابالانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخرالزمان بنا کرده شد ۰ واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست ۰ مربع الارکان است ۰ وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است ۰

اساس دین خدا که اسلام است ۰ کلمات چهارگانه است که از ﴿ تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد ۰ سبحان الله ۰ والحمدلله ۰ ولااله الاالله ۰ والله اکبر ۰

ارکان دین وایمان حقیق چهار است ﴿ توحید ۰ ونبوت ۰ وولایت ۰ وتولا وتبرا ﴾ لااله الاالله ۰ محمد رسول الله ۰ خلفاء رسول الله اولیاء الله ۰ اوالی من والوا واعادی من عادوا ۰

همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر ۰ وچهار بودن طبایع ۰ وچهار بودن فصول سال ۰ وچهار بودن کلیات ریاح ۰ که صبا وجنوب ودبور وشمال ۰

توحید خدای سبحانه برچهار گونه است که ذیلا میگارم ۰

﴿ توحید ذات ﴾ از آیت کریمهٔ ﴿ لاتقولوا الهین اثنین انما هو اله واحد ﴾ ۰

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کمثله شیء وهوالسمیع البصیر ۰

﴿ توحید افعال ﴾ هوالذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون

﴿ توحید عبادت ﴾ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولایشرك بعبادة ربه احدا ۰

راهبی از راهبان نصارای نجران ازیمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ﴿ سرور رهنمین ابوابراهیم موسی روحی له الفدا ﴾ آمد وبرای شرفیابی ازحضرت ایشان استیذان کرد وبفردای آنروز وخصیت قبول یافت ۰ پس بخدمت آنجناب رسید وازمسائل ومطالبی که داشت سؤال کرد وآخر چیزی که پرسید این بود ۰ که بشبرده مرا ازچهار حرفی که در آسمان است واز تغییر کنندهٔ آنها واز چهار حرف که برزمین نازل شده است ۰ فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقائم آل محمد ﴾ نازل گردد وتغییر کنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه بر پیغمبران نازل نگردید ۰ واما چهار حرف دومی را برای تو بیان کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لااله الاالله است باقیا ﴿ ودومین آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ وسیمین ازآنها ﴾ خلفا واولاد پیغمبر است ﴿ وچهارمین آنها ﴾ ایمان آورندگان وتابعان ایشان است ۰ که ایشان ازما هستند ومااز رسول خدا ورسول الله از خدای سبحانه است ۰ پس راهب بهمان چهار کلمه ایمان آورد ونوشهادت دادودرحق مؤمنان بطهارت وپاکی گواهی کرد وگفت ۰ وانهم المطهرون المستبدلون ولکم عاقبة الله والحمدلله رب العالمین ۰

پس آنجناب ایمان اورا پذیرفت ویکدست لباس مرآن راهب راخلعت داد ۰ یعنی جبهٔ اوخز بافیمت وپیراهنی ازارجهٔ قوهی ویك طیلسان ویك چکمه ویك کلاه ۰ سپس دوحدیث بعبارت فلقنوه واورد انت آنکا نماز پیشین را بجای آوردند ومر راهب را فرمود خته نمای بعرض کرد اختتنت فی صغری ۰ وچون کتاب جدش را حاضر

نداشتم حدیث را تماما در اینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم •
واز این فقره آخری واضح است که امر خفته درمیان خواص عیسویان معمول بوده است اگرچه بعلت تغییر دادن قطعات دروغکوی که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند مزوّر شده بود •
الحاصل بیان جمله اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد گنجید • وجمله این انهار درهر مقامی از مقامات مثالی از برای بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند •

﴿ فیهاما لاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر ﴾

پس بهشت خدارا منحصر بیک گونه بهشت نباید کرد که هشت درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان مختصر ازآن عوالم است وآنها • فؤاد است • وعقل • ونفس • وروح • وطبیعت • ومادّه • ومثال • وجسم •
چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم هفت گونه شد اعاذ نا الله منها •
واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد و بهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره و باطنهٔ ماها بالاتر است •
بعلت اینکه آن عوالم وبویژه است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثر را آثار درك نکنند که میان مدرك ومدرك از وجوه مناسبتی ناچاراست • وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه خواهد بود • وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال در معیار ششم از میزان اول آوردیم ودر کتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل آن آگاهی توانی یافت • ولکن اینقدر باید دانست که همان انهار اربعه درعوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هرمقامی ازنسخ آنجااست •
بالجمله معنی آیات راهرکسی بقدر ادراك خویش ودر خور استعداد حواس خود تواند فهمید • و بافتهای مختلفه وزبانهای گوناگون سر ملك وملکوت وجبروت را واطور احکام ناسوت را ازیك کلام پیمان مبفر ماید ومنکرانش استهزا میکنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند •

﴿ ونترّل من القرآن ماهو شفاء و رحمة ﴾
﴿ للمؤمنین و لایزید الظالمین الاخسارا ﴾

براه رمن تو که ازعالم اجسامی وهنوز تکمیل نشدی چون خدای نخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجزاینکه ازعالم ادراك تو سخن گوید براهی نیست • واگرغیراین باشد خلاف حکمت خواهدبود • همانا مانند تکلمات پدراست بلاتشبیه که باطفل خویش کند واورا بزبان اوو باندازهٔ ادراك اوتلطیف وتربیت نماید وازعالم اوبا اورفتار وگفتار آورد • چون بخواهد اورا رفتار آموزد دست اورا گرفته بلهجه وحالت اومراورا ﴿ تی تی پاپی ﴾ گوید وچون قدری بزرك شدوخواست که اورا بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامیدوارها ازعالم اوسخن گوید ولباسهای رنگین بوی وعده کند و بوی بپوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانهٔ اورا تماما اجرامیکند •
طفل شیرخوارهٔ که هنوز دندان نیاورد وقوای اوقوت نگرفت غذاهای لطیفه رانتواند خورد • مادرا وغذاهارا ترجمه کند یعنی شیرنموده موافق طبع وقوای اوساز دوبوی دهد •

﴿ کلم الناس علی قدرعقولهم • وما ارسلنامن رسول الابلسان قومه ﴾

پیغمبران واولیابمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان باجهانیان مانند رفتار آباو امهات ومرضعات باطفال باشد • این است که اقوام وامم درفهمیدن مقصود از بیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر ماندند • واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت که باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی ازآنهارا شیدی مطلق الضان درافوا واضلال بودند هرگونه فساد و تباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند . وآنهارا ضایع وگمراه نمودند وبدین نحانه ونکبین دنیا آنهارا مغرور داشتند .

﴿ همه اندرزمن بتوان لدت . که توطفلی وخانه رتکین است ﴾

پس مرخردمندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد . واگر بخواهیم ازحسنات ناشایست و نسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارت نهادر کتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اگرچه برخی ازآن پیشتر مذکور شد . ولی زاید نیست که فقرات دیگررا که اکنون در نظرداریم بطور اجمال درانجا بیاوریم . تامعلوم گردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند ، ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند . یا آنکه مجعول ازروی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را با آن قالب ریخته وآورده اند . پس درمعیار دیگر مجملی از آنهارا بنگاریم .

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ درمعیار سیم ازمیزان سیم ﴾ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام رابادختران خود درحالت مستی شدید واولاد آوردن آنهاازپدر خودشان را ازتوریهٔ شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب تین خصوصا افراط آن در همین انجیل وتوریهٔ مصرح است ولوط رابطرس وصی عیسی دوررسالهٔ (۲) خودچنان تمجید کرده که لوط صدیقی که ازمعاشرت شهوتناک فاجران بیزاری جست آن مرد صالح کدوجدان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی شنید همه روزه برخود بخفا کشید

مختص بکتابخانه مسجد اعظم . قم

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است برزن اوریا نام وآوردن اورا بخانه خاش وزنا کردن با او . و سهل است شوهراورا بمعرکهٔ جنگ بیک بهانه فرستادن وبسر عسکر در جزو نوشتن که این مرد رابکشتن بده . وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله فصلا ازسخنان مذکور مذکور شده . نیز در آنجا از توریهٔ حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام راومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم .

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریهٔ است ﴾ نوح شراب خورد ومست شد ودرچادرخود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دید ، ببرادرانش گفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اوراستر عورت کردند . نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آگاهی جست آنگاه کنعان پسرحام رالعنت کرد وگفت اوبنده بندگان برادرانش باد . وسام رادعا کرد وگفت کنعان مراورا بنده باد ومانند این سخن رادرحق یافث گفت این است ملخص آنچه درفصل مزبور آورده اند .

عجب اینست که گناه ازحام کرد وکنعان پسراوملعون ومطرود وبنده شد بخوب عدالتی است آفرین بر اینگونه پیغمبر بیدادتم این توریه نویس چرایک نکته دیگررا علاوه برمقال نکرد که این دعاونفرین نوح درحالت خماربود وگرنه پسررا بگناه پدر نمیگرفتی . واین همان نوح است که درانجیل خودشان ازقول پطرس اورا واعظ راستکاری نامیده است عجب راستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنگونه خدایی که ایشان فهمیده اند اینگونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است .

﴿ درفصل دوازدهم سفرمذکوراست ﴾ که چون ابراهیم علیه السلام نزدیک بمصر شدبزن خودسارة گفت که توزن خوبروی زیباهستی ومیدانم اگرمصریان بدانند که توزن من هستی بطمع تومرا میکشند تو بگوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبر بردند وسارة رابادشاه بحرم سرای خویش برد . وبابراهیم

بخاطر او محبتها کرد و خدا بجهة آن ابراهیم پر بادشاه و خانهٔ او بلاهایی بزرك انداخت و پادشاه ازا ودست برداشته بابراهیم تسلیم کرده به بیند چه میکوید والهامات الهیه را چگونه میدانند آیا مانند این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد میتوان روا دید • حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است • عجب است که ابراهیم ساره را بدر وغگوئی امر کرد واو نیز دروغ گفت • وماند این دروغ را بابراهیم وساره در جای دیگر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور ﴿ در فصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین قوروماتاس سکنا کرد ودر جرار مهمان شد • ودرحق ساره گفت که این خواهر من است • ملك جرار فرستاد ساره را اوا و گرفت • وشبانگاه خدای در خواب برملك آمد و گفت بجهة این زن که گرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که او زن شوهر دار است • تا آنکه ساره را بابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیر گرداند که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند • وبساره گفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم • و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ گفتید که این خواهر تست ابراهیم گفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بگیرند این دروغ را گفتیم ونیز این خواهر مادری من است •

حالا خبر ندارید از کتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پرونستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته ودرسنهٔ (۱۸۴۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده اند • وچه مزخرفات در آن کتاب درحق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد • وحال ابراهیم تاهفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادتی عمر او با آنها گذشت • ومعلوم میشود که پدر ومادر او خدای حق را نمی شناختند • و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد • تا وقتیکه خدا

بر او ظاهر شد واورا از بنای زمان منصب داشت واورا به بندگی خویش مخصوص داشت •

درفقرهٔ ابراهیم وساره میکوید بساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود گفت که دیگر همچنان گناهی را نخواهم کرد لکن بار دیگر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت •

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر گناهکار نباشد • زیرا که او خوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را نکوهش کرده است بدین جهت است که مرد پدر ومادر خود را ترك میکند و بزوجهٔ خود التصاق مینماید وهر دو جسد واحد شوند •

این مؤلف فراموش کرد که گناهی دیگر بگردن ابراهیم بگذارد زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در تورية است میدانست • که میگوید ﴿ خواهر خود را خواه از پدرت باشد وخواه از مادرت در خانهٔ تو متولد باشد یا در خارج بزنی قبول نکن ﴾ ونیز میگوید هر کس تزویج کند با خواهر خود که دختر پدرش باشد یا خواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را بیند یعنی نزدیکی با آنها کند • پس عاری است بزرك وهر دو یعنی مرد وزن در پیشروی قوم خود شان باید بقتل رسند • بجهة اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس گناه آنها بر سر آنها وارد شود •

یعنی کردن هر دو را باید زد وهمچنین موسی گفت ملعون است کسی که با خواهر پدری ویا مادری خود بخوابد • مؤلف مذکور را نمی دانم چرا از این گناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد • که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند • وآیین بی دینی را اساس محکمی بگذارد • این گناهها را که سلفهای اینها منقوش کرده مضامین شرك وکفر ونا پاکیها را

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . گذشتگان بنیان آنها ساختند وآنقدر یکدیگر توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بناها می کنند .

﴿ در میزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران خود وتولد مواب را ازدختر بزرگ وتولد موابیان . از او وزاییدن بن عمی از دختر کوچک وبدر شدن او بر عمانیان شنیدی . اکنون در نسب بعضی از انبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه چگونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند .

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . وجدداودرا عوبید میشمارد ومادر عوبید را عوث موابیه است . پس جدهٔ بزرگ داود از آنکونه نسل زنایی که پیغمبری بادختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهار دهم ﴾ سفر ملوک اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة منتهی باولاد زنا تواند شد . باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة داخل بجماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی توریة مثنی ودر فصل (۲۳) که هرکس عمانی وموابی باشد داخل بجماعت رب نخواهد شد . تا ده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد .

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . وچون واضح است که درنسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انتساب مادری معتبراست . بعلت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصالی بداود واسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . واز کتب آسمانی برحقیت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرگ عیسویان

در اینمقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است . ودر ﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تصریح بآن کرد . وصاحب میزان الحق در صفحهٔ (۱۷۹) و (۱۸۰) شرح وبسط دراین مطلب داده ومیگوید . خدا بابراهیم گفت که عهد خودرا باسحق وذریت او ثابت میکنم . یعنی آن پیغمبر بزرگ ورهانندهٔ موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل . پس انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای او آورد واینکونه انساب معتبر شد . فعلی هذا موابیان وعمانیان داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه گفته شد بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله وحید است . سبحان الله چگونه شد که آنکونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول آنها را درجماعت الهیه انکار کرد داخل برآن جماعت مقدسه شدند . بلکه پدرجماعت الله شد . بلکه پدرخدای شدند . بلکه خدای خود داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید .

﴿ درفصل (۲۶) سفرتکوین ﴾ مانند همان نسبتی را که درحق ابراهیم علیه السلام درفقرهٔ انکار او زوجهٔ خویش را گفت باسحق علیه السلام داده . وولیم اسمت درکتاب خود درشرح اینفقره گوید . ایمان اسحق نیز لغزش وسستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود گفت . پس ازآن گوید افسوس دارم که این مقربان درنزد خدای محتاج وعظ ونصیحت بوده اند . ودر آنجاها همچنان شایسته بعالم خود آورده است که مرا ازذکر آنها شرم آید .

﴿ درفصل بیست وهفتم تکوین است ﴾ اسحق درحال پیری وناینایی عیسو پسر بزرگ خودرا خواست وگفت پیر شده ام ونمیدانم کی خواهم مرد . بصحرا برو وشکار بکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای که پیش ازمرگ بخورم ودرحق تو دعای خیر کنم . مادر یعقوب

اینطلب را شنید واو را فرستاد واز کله دو بزغاله آورد وآنها را طعامی
ترتیب داد وازلباسهای عیسو بیعقوب پوشاند . وچون کردن ودستهای
یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبود از پوست بزغاله ها پوشاند
که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد . ودعای
خیررا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند .
والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست او گرفتند
وبدان دعا برکت زمین وآسمان . وفراوانی گندم وشراب ومخدومی
ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را میسلم گردید .
واز جملهٔ دعاهای پدرش این بود که تو مولای برادر انت باشی :
وپسران مادرت برای تو رکوع کنند . لعنت کنندگان بر تو ملعون
شوند ومبارک کنندگان تو مبارک باشند . تا آنکه عیسو از شکار
باز آمد ودر آنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد :
وآنکاه بسیار متحیر شد وگفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن
گرفت . عیسو التماس کرد که بمن هم دعا کن مگر برای من از آن
دعاچیزی بنکاه نداشتی . تا آخر حکایت آنها که در اینجا بطور خلاصه
آوردیم واگر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید .

﴿ درفصل بیست ونهم سفرمذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچك
لابان پس ازمخبر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار
میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر
شد . بعلت اینکه لابان بوی گفت که بجهة برادری بامن لازم
نگرفته است که مجانا برمن خدمت کنی . آنکاه یعقوب بجهة
محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی
بخدمت بسر آورد . وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی
وضیافت کردند وشبانکاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبابود
﴿ لیا ﴾ دختر بزرك را که نازیبا بودی وسستی وضعیف در چشمان
او بود بوی داد . ویعقوب بااوخوابید وچون بامداد شد ودید
بجایش کرده اند بلابان گفت این چه کار بود که درحق من کردی .

چرافریبم دادی مگرمن بجهة راحیل خدمت نکردم . لابان گفت
منافی بانانون مملکت است که دختر بزرك درخانه بماند وکوچك شوهر
کند . تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز گرفت
وهردو خواهر را جمع کرد . وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه
بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی .

پروتستانها عذرهای عجیب ازاین منکرها میگویند چنانکه
﴿ ولیم اسمت ﴾ در آنجا گوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد
ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خدا و برضای یعقوب نشد .

﴿ خداوندترا زکاهش نکاهد ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه واز الهامات مقدسهٔ آنها چیزی
میفهمی یا آنکه سزاوار آفرین وتحسین باید جنابید .

﴿ سخن بجنبان که جای تحسین است ﴾

اگرچه هرکاه بخواهیم اینکونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات از کلام را
یکان یکان بیاوریم . باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد از بیرون
آوردن کلمات معدودهٔ بسیار کمی از آنها را بالتمام نقل کرده عمر
عزیز را صرف بیانات آنها کنیم . با آنکه باعتقاد خودشان بعد از
اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده اند
باینحال مانند ماست .

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این کونه
کلمات را نام از الهام و وحی بکذاری . وقرآن بدان جلالت شان
وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی .
ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امر خدای استکبار
آورده بود وباستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾
گفت واطاعت نکرد . که سخن او بظاهر بسی پرتری برسخنان بعضی
ازطوایف نصاری نشان خواهد داشت .

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چند از کتب
مقدسهٔ ایشان بیاوریم تا بدانی که تمثیل قرآنی از بهشت یا نهار چهار کانهٔ

مغلوطه شبیه بخدایی خدا وتداست . بایهوده مضمون بدان
درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است : پس
بگوش انسانی ازخلاصه‌های آیات توریة وانجیل که ازروی ترجمه‌های
خود خصوصاً پروتستانتها و برادران ایشان است مجملی ازمفصل
وکمی ازبسیار را بشنوید •
﴿ درفصل سی ویکم سفر تکوین است ﴾
﴿ راحیل ﴾ درهنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم گوسفندان
خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید ﴿ ویعقوب ﴾ باهرچه
اورا بودی پرداشته بی خبراز ﴿ لابان ﴾ فرار کرد و روزسیم لابان
فرار کردن اورادانست و برادران خودرا برداشته هفت روز راه درعقب
اوشتافت . وبوی رسید وگفت چه کار بود که تو کردی بمن
خبرنداده آمدی من که ترا با سرود وسرور ودف وطنبور روانه
میکردمی دراین کار احمق کردی . ونگذاشتی من دختران و پسران
خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی بکنم لکن خدای پدران
شماشب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب وبد به یعقوب بگوئی .
چرا خدایان مرا دزدیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا
دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها گشت خداهارا پیدانکرد .
بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود .
وازمفهوم فقرات ﴿ فصل سی ویکم ﴾ ازسفرمذکور معلوم است
کزن یعقوب علیه‌السلام آن اصنام راپرای ستایش وعبادت خویش
دزدیده بود یعنی علاوه پربت پرستی دروغگوی بودی . وهم
یعقوب پیغمبر خدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت . یا آنکه میدانست
برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ گفت .
﴿ درفصل سی ودویم ازسفر خروج توریة است ﴾ هرون امر
کرد بحاضر کردن زینت قوم وآنها جملهٔ زینتهارا آوردند وگوساله برای
آنها ساخت . بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را
بهرون داده اند . باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن اودرجاهای بسیار ازکتب سماویهٔ خود شان مصرحست .
﴿ درزبور (۱۰۹) است ﴾ فرستادهٔ خود موسی
وبرگزیدهٔ خود هرون را ﴿ ودرزبور بعد از آن است ﴾
وهرون قبایش زیبا ، ومخاطبات الهیه درآیات بیغراعداد باهرون
درنزد آگاهان ازآنها واضح است .
﴿ درفصل ثانی ازسفرخروج است ﴾ غضب موسی برخدای
شدید شد ﴿ تاآنکه گوید ﴾ از پیغمبری امتناع کرد بعد ازان
خدا بروی بشدت غضبناك گردید .
﴿ شمعون ﴾ نام کدیکی از پیمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای
چند ازتوریة ازنبوت اوخبر داده اند که از جملهٔ آنها
﴿ آیت (٤) و (٥) ازفصل (۱۳) سفر القضاء است ﴾
﴿ اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخور وچیز ناپاك نخور زیرا
که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسر او بخورد
زیرا که اوازرحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را از دست
فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بروایت توریة
که درفصل شانزدهم همان سفر مذکور است بغزه رفت . ودرآنجا
بایك زن زناکار جمع شد . ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا
نام شمعون بوی عاشق شد . وزد اومیرفت کافران از اهل فلسطین
بدلیلا گفتند ازاو بپرس که چگونه فلسطیان بروی دست یابند واورا
می بندند بطوریکه نتواند بگشاید . واورا وعدهٔ پول بی اندازه
دادند . شمعون چند بار بدروغی یك چیزی گفت وآنها اورا
بدانگونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها وبندها را
پاره میکرد ﴿ تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واورا بتنگ
آورد که تو دعوی محبت بامن داری ودلت تو بامن نیست وسه بار
دروغ بمن گفتی وآزمن چند روز اورا آرام نداد . تاآنکه اورا
ازآن سر آگاهی بخشید که اگر سر مرا تراشیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود . آنگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبر فرستاد وآنهارا آگاه ساخت . پس سر شمسون را برزانوی خویش گذاشته او را خوابانید و دلاکی خواست وهفت زلف ازسر او را تراشید . بزرگان فلسطین که تفرجها برای آن خانه آورده بودند . بیرون آمده واورا بستند درحالتیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست . وچشمان اورا دراوردند ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند . وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرگ قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند . ودر هنگامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا از زندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد . تا آنکه میگوید ستونی که آن خانه را بود راست وبرآن تکیه کرد . وآن خانه پر از زن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند . وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یک بار نیز برمن توانایی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم . پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت ﴿ یاعلی عرقش کن من هم بجهنم ﴾ که ستونها را برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه و بالای بام بودند وخود اوهلاک شدند . وشمارهٔ هلاک شدگان درآن روز زیاده بر کسانی بود که اودر مدت عمر خود کشته بود . واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان متوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد .

کتابیان درحق داود که چند مسیح علیه السلام است قانع نشدند بذکر خطائی که درسفر تکوین آوردند . وتأکید کردند بخطای نالایق خود شان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفر ملوک ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناتان پیغمبر اورا تکدیر وتقبیح نمود . که چرا امر

خدایی را تحقیر وعینالک کردی . درنظر گاه من کار زشت را ارتکاب ورزیدی . اوریای حیتانی را کشتی وزن اورا گرفتی وزن خویش نمودی او را بشمشیر عمانیان کشتی ﴿ تا آنکه گفت ﴾ بلایی بسر تو پیدا وردم وبدر پیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیک تو دهم که درروشنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد . تو پنهانی کردی امامن این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد . داود بناتان گفت بخدای گناه کردم ناتان گفت خدا نیز از گناه تو گذشت وهلاک نشوی . لیکن چون دراین کار سبب مبب وشماتت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شماتت کنی پسرت که متولد شده است خواهد مرد .

گویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان نیز ظاهر گردید که او زنان ازدختران بت پرستان و زنازادگان ازمواپیان وعمانیان واد ومیان وصیدانیان وحیثائیان . وآنانی که خدای بنی اسرائیل را از آمیزش با آنها نهی کرده بود . برخلاف امر ورضای الهی تزویج کرد . واو را هفتصد زن آزاد وسیصد کنیز ازآن طینه های مردوده بودی ودل او را فریفتند . وسلیمان را تعلق خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیگانهٔ خودشان گمراه کردند . ودل اوناپاک شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیان گردید . وبتخانها برای صنم مواپی وعمانی در کوه بیت المقدس بساخت . وهمچنین برای زنان دیگر خویش مانند آن کار را کرد . وخدای بروی غضبناک شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر ووصایای مرا حفظ ننمودی عصای ملک وسلطنت ترا درهم شکنم وآنرا بیکی از بندگان تو دهم .

تفصیل داود تاکلمهٔ مانند به یئیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا رسید وچگونه انتقام زن اوریارا ازاو کشیدند . ﴿ درسفر صموئیل ثانی است . ﴾ چنون پسر بزرگ داود بنامان خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد . واو بیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید و براو سخت ناگوار آمد ولکن بهیچ کدام
متعرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت •
﴿ در سفر مذکور در فصل شانزدهم در آیت (۲۲) است ﴾
برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت با پدر داشت چادری
در سطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد بزنان پدرش در پیش روی
بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینگونه گفت
وبس ازآن با پدرش جنگ کرد واز بنی اسرائیل بیست هزار کس را کشت
واین جنگ در فصل هیجدهم سفر مذکور است •
نمیدانم برای نمونهٔ بیانات از کتب مقدسهٔ ایشان همینقدرها
برای تو کافی است • و با آنکه این نامهٔ پاك را زیاد تر ازاین
آلایش نیالا یم • اگر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات
بس است واگر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها
که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اصتاب
هدایت را نموده اند •
پس هر گاه مرد خدا شناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب
عهد عتیق وجدید تأمل کند • و بیانات وعقائد اهل کتاب
و پروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین
الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود •
در اثنای بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را
که هر گز شایسته بخداوندی خدای وتوحیدباری تعالی ومناسب حال انبیا
وحواریان نتواند بود شنیدی • واگر خود همان انجیل را بخوانی
البته آگاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد خصوصا
درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذ عیسی سخنانی آورده اند
که در قواعد وعقاید اهل توحید هرگز روا نتواند بود ﴿ پولوس ﴾
نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند و بقدر
ثلث انجیل تقریبا رساله های او است واوخود صاحب رأی بود •
که بی اذن خدای نیز گاهی در شریعت مداخله داشتی چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رسالهٔ اول که بقرنطوسیان نوشت وتصریح
کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلاقرا بگمان بیان
نمود وگفت که ظن من این است • وهمین ﴿ پولوس ﴾ است
که درخصوص ختنه سخن رامشتبه گفت وامت را بغلط انداخت •
تا آنکه عهد خدای راباطل شد وبدعت بدی درجای میثاق ابدی الهی
که با ابراهیم واولاد وذریت او داشت استوار گردید • واین
پولوس است مقدس عیسویان وبنده مسیح موعود ایشان •
که درحق وصی فخیمین واعلم وافضل درمیان جملهٔ عیسویان تعرضات
آورد • ودر نامهٔ خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دوم ﴾
بغلاطیان مینویسد که بجههٔ استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾
برنگد پروتویخ در روی روی چیره شدم ومقاومتبا او کردم • که پیش
از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازند یقان معاشرت داشت
وچون آنها آمدند ازخته شدگان ترسیدم از زندیقان دوری جست •
ودیگر یهودان نیز با او مدارا میکردند • همچنانکه ﴿ برناباس ﴾ نیز
ازمدارای آنها کول خورد • ولی چون باقتضای حقیقت انجیل
رفتار نا راست وغیر مستقیمانهٔ آنهارا دیدم درحضور همه به پطرس
شمعون گفتم که اگر تو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده
و با آداب یهودان راه نمیروی دیگر چرا زندیقان را مجبور برفتار
یهودان میکنی • مابالطبع یهودیان هستیم از گناهکاران زندیقان
نیستیم •
﴿ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خود گوید ﴾ مسیح
بوی گفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت
من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را
میفهمی •
این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود •
باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه درمیزان الحق خودشان
نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند بل افضل از موسی ودیگر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند . وروح القدس وخدا و پسر خدا با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعدهٔ حکمت نیز چنان است که حال عین محل است .

راستی دیگر کسالت آمد وافسردگی غالب شد . از خدای تعالی درخواست میکنم که ما را . بنکارش وروایت این سخنان نالایق بمقربان درگاه احدیت وتقدس او نکبرد .

﴿ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا ﴾
﴿ من لدنك رحمة انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب وپیاناتی که در این نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود و بطلان آن سخنان باطل آشکار گردد . نخواستم که بعضی از سخنان او را که در نهایات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاورم : وهیچ سخنی در کتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این مختصر نامه بتصریح یا بتلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را از آثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه بوما رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان .

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه وپریشان کویی میزان الحق که از روی بی انصافی وعناد در نهایت آن کتاب گفت . واز احادیث طریقین وفرقه‌های اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد . وسخنانی را که شایستهٔ پر اهل علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند بادب نیست آورد بهتر این است که با غماض بگذریم ومقابله بمثل نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . وابنك شمشیر ما که کرد نهای آن سخنان مزور را از پیکر اندا خته آنها را اجساد

بلا ارواح کند . اینك عصای موسی که ریسمانهای ساحران را فرو برد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن عبدالله ﴾ وخدای جملهٔ پیغمبران نیك ذات ونیك کردار که از همهٔ نقایص پاك بودند . ای ساحران که سخنان مزور را در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه وعامه . برا درانه نصیحتی کردم که برحال ساحران فرعونی اقتدا نجوید . واز تعصب وعناد تبرا کنید وبر خدای سجده آورید .

ای مؤلف توهنوز در گرداب اختلافات مذاهب عیسویه درشرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع . بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند . مگر از کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان لفظ آن را شنیده افتاده باشند .

﴿ تا گریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف توهنوز در استخلاص جان خویش از ورطهٔ تحریفات انجیل وتوریهٔ خودت بی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی . ترا با قرآن واختلاف قرائتهای آن . یا سخن ضعیفی که طایفه از اسلام در کم کردن آن گفتند چه کار . بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اگر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست .

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

توهنوز معنی لب وبن را نفهمیده معایب این نسبت را در حق مسیح ودر حق خدای مسیح ندانستی . ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار . اگر عقل وادراکت همراه باشد این سخن را نتوانی گفت . از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آگاه نباشد .

﴿ حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء ﴾

کائن اول وموجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبیا وآدم بین الماء والطین ﴾ درهنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم وخطوط . ومالك ممالك ملك وملکوت . وعالم برتمامی اشیاء وکل ذرات بود . چگونه میشود که معطی چیزی آنرا فاقد باشد . وچگونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند . چگونه میشود که روشنایی واشعهٔ سراج ازشعله غائب گردند . از نامهای آن سوار عقل نخستین که بوحنا در مکاشفاتش احساس وجود پاك او را کرد . ودر پیراهن خون آلوداو که نام آن را کلام الله کویند نوشته شده است این اسماء مبارکه است

﴿ انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا ﴾

جهان ایجاد از بعض جوداواست . شاهد وجود وآفرینش موجودات وجود مقدس اواست . علم لوح وقلم جزوی ازعلوم آن مدینهٔ علم وحکمت خدا است .

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها . ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

اینکه شنیدی آنجناب امی بود آرا معنی چنان است که نخوانده میدانست . ونانوشته می خواند . وخدای با آن حبیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح درهنگام بشارت ازمقدم او گفت . سلطان این جهان می آید ومرا نیست چیزی از آنچه اودارد . وباینکه من کلمة الله ام وروح الله ام . ورسول ازاولوالعزم وحامل عرش الله اعظم ورکن اقوی در این جهانم . درهنگام موازنهٔ کمالات من با آنجناب مالك وچیزی نیستم .

آینه که حکایت از زید متجلی کند واورا بجمال وکمال نماید . واضح است که صورت در آینه را چشم وابرو ودست وپای وجملهٔ اعضا مانند زید تواند بود . لکن اگر آن صورت موحد باشد چون ازاو پرسند که آیا توچشم را مالك هستی کوید نی . واگر پرسند که دست داری کوید حاشا . کوید چیزی از زید متجلی درتو هست کوید لا .

﴿ باوجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هرکاه آن صورت مشرك شود وبکوید آری من نیز کسی هستم وآنچه اوداردمرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنکاه ازاو پرسند . ﴿ بانك طاووسان کنی کو بد که لا . پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا ﴾ .

بزبان دیکر کویم . که مالك نبودن زید آینهٔ را درمقام نسبت بذات متجلی بچیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی .

قائم بودن هرچیزی باچیز دیکر بیرون از چهار کونه قیام نیست . قیام صدوری است . وقیام ظهوری . وقیام تحققی که زکی نیز کویند . وقیام عروضی . وسخن دراین قیامات بسیاراست ولی باجمال درابنجا بذکر آن پردازیم .

﴿ قیام صدوری ﴾ درمیان اثر ومؤثر است یعنی قائم بودن اثر با مؤثر صدوری کویند مانند قیام کلام بامتکلم وشعاع بامنیر وصورت درآینه باشخص مقابل . ولی چنانکه پیشتر کفته شد اثر را بذات مؤثر نه درصدور ونه درقیام ونه درفنا وثبات بوجهی راهی نیست . پس مؤثر که کوییم اسم فاعل مؤثر است که مؤثر قریب است . اکر درانحال صورت در آینه دعوی کمامیت واستقلال را کند مؤثر قطع توجه ومواجهه ازوی کند واو فورا معدوم کردد .

﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾

﴿ نجزیه جهنم کذلك نجزی الظالمین ﴾

﴿ وقیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است باصورت در آینه .

﴿ ظهور تو من است ووجود من از تو ﴾

﴿ ولست تظهر لولای لما کان لولاك ﴾

﴿ قیام تحققی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است باجزا چنانکه کنجبین پیدا نشود ومحقق نکردد مکر بسرکه وانکبین .

﴿ قیام عروضی ﴾ قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند قائم بودن الوان است باجسام آنها . درست بفهم چه میکویم واین سخنهای حکمی را بلز بچهٔ اطفال مدان . این سخنان بکوش

هرکسی رسد . قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت
بین دریاب •
کتاب تو بس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی
از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی مشابی ومغایر است .
اگرچه جواب این گونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل
ومنع تحریف ودیگر دلائل عدم صحت آنها بطورکلیت گفته شد .
که بنا بر آن بیانات توریة وانجیل را بکار دیگر باید تصحیح واصلاح
حسابی کرد . وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها
باقی ماند وحال عدم صحت آنها معلوم گردید پس قرآن کلام خدا
ووحی خدا است . مع ذلک که آن آیات را که از قرآن بلکه از انجیل
آورد . نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد . وآن غلط را مستند
باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت •
از آنجمله درمکان تولد عیسی است که میگوید در انجیل نوشته اند
در بیت اللحم ودر اصطبل یعنی آخور تولد یافت . وقرآن گفت
درزیر درخت خرما بعالم وجود آمد •
به بینیم قرآن وانجیل در این باب چه گفته اند واین مرد چه فهمیده است
قرآن فرمود •

﴿ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت ﴾
﴿ یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا ﴾

دردهنگام ولادت مریم را ناچار کرد برتکیه کردن بردرخت خرمائی
وگفت کاش میمردم پیش از این و بکلی از فراموش شد گان میبودم .
یعنی چون حال تولید نزدیک شد درزیر آن درخت این سخن را گفت .
بعلت اینکه بجهة زودیکی وضع حمل مشاهده میکرد حال شماتت
وسرزنشهای قوم را وآرزوی مرگ را کرد . از کجای این آیت
کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی در آنجا کردی . اگرچه
درواقع مکان ولادت باسعادت روح الهی در زیر درخت نیز باشد
لکن آیت مذکوره صریحا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب درآخور ندارد . وعبارت
مذکوره در ﴿ فصل دوم لوقا ﴾ چنان است •
درهنگامیکه آنها در بیت اللحم بودند مدت حمل او تمام شده بود
و پسر پیشزاییده شدهٔ خود را بدنیا آورد واورا بقنداقه بسته
دراصطبل خواباند که درخانه برای آنها جای نبود . پس توانیم
گفت که دراین مطلب نیز کتاب تو پس انجیل راغلط معنی کرد وقرآن را
نفهمید . ودرمیان دوغلط اختلاف موهومی درمیان قرآن وانجیل
ثابت نمود که اگر آن اختلاف واضحا ثابت گردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز
ازآن حاصل نخواهد شد . وهمهٔ اینگونه سخنان وی برای تغلیط
افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسلام
وغیر اسلام است •
زیاده برآنچه را که دراین اوراق مجملا ومتفرقا در بیان اجحاف حق
وازهاق باطل آورده شد . در تطویل ذیل سخن اقبال ندارم .
وفی الواقع برای مرد بصیر سعاد تمند درآنچه نوشتیم کفایت است •

﴿ من همه راست نوشتم تو اگر راست نخوانی ﴾
﴿ جرم جلاج نباشد که تو شطرنج ندانی ﴾

﴿ معیار دهم ﴾

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است . ومارا
در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید
الخمسین روحانی تواند بود . اینک آخر سال عربی وشمسی است
امیدوارم که طالبان آگاه پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه .
که بقدر مقدرت و درخور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم
تجدید سال خویش کنند . وعیسوی خداجوی این عید الخمسین
معنوی وروحانی را بجای عید الخمسین جسمانی دانسته . وبدین
پنجاهمهٔ حقیقی تمسک جسته . از پنجاهمهٔ بدعتی فراغت کبرد •

از خداوند بیچگانه مسئلت کنیم که در روز و ماه و سال ما را بنظلت
و بدبختی نسازد ﴿ [illegible] ﴾
﴿ باحول الحول والاحوال ﴿ حول حالنا الی احسن الحال ﴾
برادر روحانی من از کلمات صحیفهٔ توریة وانجیل ﴿ واز بیانات عقلیه
ودلائل فطرتی ﴿ وبراهین حکمتی ﴿ حال نخستین انسانی را دانسته
وفهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرگ الهی
آفریده شده بود چه مرتبهٔ پاکی ودرجه درجهٔ طهارت وکمال
وقدرت بود ﴿ وچگونه مظهریت اسماء وصفات ربوبیت را داشت
﴿ وقادر برحکومت در عوالم سفلیهٔ ایجاد بود ﴿ وچون صانع حکیم
کامل توانا برای اکمال صنع خویش ﴿ وتمام قدرت کامله خود
وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش بنماید ﴿ وهمچنانکه
خودرا بوی بشناساند شناسائی آفریدگان را نیز در وی پدید کند ﴿
وآنچه را که در وی بالقوه بود بالفعل نمایداورا از مقام جبروت
وملکوت درمقامات ومراتب سافله نزل داد ﴿ وآن مخلوق مکرم
که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدائی تمام وکامل
آفریده شده بود در عوالم بسیار سیر کرد تا بعالم اجسام ومقام نفس
وانسان رسید ﴿ پس ای برادر چون از آن عالم بالا روی باین جهان
خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی ﴿ ودر هر کدام از آن منازل
عالیه باقتضای اسباب ومسببات باطف حکمت بجائیه توقف
وسکنا نمودی ﴿ وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که در آن عوالم
بود همه را یاد گرفتی ﴿ تا آنکه مشیتی بعناصر کشتی طبایع چارگانه
در تو کار کرد واجزای تو بعضی در بعض دیگر مضمحل ودرهم
شد واین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تو در سفر خویش گردید ﴿
ازاین مقام ترا ندای بازگشت رسید ﴿ صعود کردی ﴿ ودرنبات اسفنان
یافتی ودر حبوبات ومیوه ها شدی پس در غذاها آمدی واز هاضمه
گذشته از ثفل کیلوس وتعفن کیموس صاف وخالص گردیدی ﴿
وآنگاه از صلب پدر ببطن مادر بیرون آمدی و نطفهٔ تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت ﴿ وزبانج جهار گانه بدستیاری چهار
ملک یعنی ﴿ دبور وجنوب وصبا وشمال ﴿ بمصرف ﴿ جبرائیل
ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ﴿ پرتو وزیدن گرفت قوای او بعد
از ﴿ جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه ﴿ که مطابق با ﴿ هوا
وآتش وآب وخاک ﴿ ازجهة طبیعت است برای تو حاصل ومقدر شد
تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه گانه رسیدی ﴿ وناسوتی
شدی پس از آنکه ملکوتی وجبروتی بودی ﴿ ودراین مقام که باین
دنیای پست رسیدی نسیان از عوالم علویه آوردی ﴿ وفراموش
کردی عهود ومواثیق آلهیه را ﴿
﴿ عهدها کردیم باشه خویش ﴿ هیچ از آن عهدها وفا نکنیم ﴿
﴿ بزرگان دین چنان میفرمایند ﴿
آنچه را که در عالم ملکوت وجبروت میدانستی با آنکه یاد کرفته
بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف
واسرار وحقایق واتوار را فراموش نمودی ﴿ واین فراموشی
بالجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد ﴿
وآنها همه از عالم اجسام وکدورات پرتو پیوست ﴿ با آنکه از صدمات
در رحم مادر ویا از راه عدم التفات تو بر مراتب عالیهٔ خود ویا خود
بسبب حکمتهائی که در فراموش ساختن تو مر آنها را بود ﴿
تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارگی وهنگام فطام وایام
صباوت تو اتمام پذیرفت وبحد تمیز ومراهقت رسی ﴿
پس در آن حال بساهست که از عالم دوم یعنی عالم ملکوت بوئی بری
وبدآنجا اتصال جوئی ﴿ ودر آن مقام خدای تعالی انبیاء ورسل
وجانشینان ایشان را محض از روی رأفت ورحمت خویش بسوی تو
فرستد ﴿ که ترا بسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت
کنند ﴿ که نظر را از بیگانه باز گیر ﴿ والتفات باین خانهٔ رنگین مکن
﴿ وباز گرد بسوی خدا همچنانکه از آنجا آمدی ﴿
﴿ فاسر بأهلك بقطع من اللیل ولا یلتفت ﴿
﴿ منکم احد وامضوا حیث تؤمرون ﴿

هر گاه درایخصال امر خدای را اجابت آوردی • و پیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند گشتی •

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفرلکم ذنوبکم ﴾

﴿ داعی حق وبنی مطلق ﴾ درهر زمانی ازهر زبانی که خواهد میفرماید • اگر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جوئید و تابع ومتابعی برمن شوید • تا آنکه خدای شمارادوست ومحبوب دارد • وگناهان شمارا که ازعوالم اعراض وحسابات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد • وبرحسناتش تبدیل سازد •

﴿ لقدکان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعنایت این نامی گناهان من که شماها واعراض شماهااست بحسنات مبدل شوند • واولادصالح من باشید • که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا است چنانکه دراین مقامات بعضی ازبیان وادراین نامه شنیدی • وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده شد • وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحق را باطلی است برآن مماثل • وهرآنچیزی که در خزائن علویهٔ هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است • ودرمقابل ملائکهٔ موکلین برهدایات وعلوم حقه • شیاطین موکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست • ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه • رؤسای شرور وابالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنندگان دروغین چنانکه احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا گرفته اند • زیرا که اکنون دراین عالم ناسوت تایوم موعود وهنگام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطوراکمل در جملهٔ جهان سلطنت واستیلای ظاهری برؤسای باطل نیز داده شد • لهذا درامردین خویش بابصیرت وهوشیاری باش • واهل تلبیس رابشناس • وتدبرونعمق در کاردین وامر بازکشف بسوی رب العالمین بکن • وبرخدای اعتماد یار این تن خاکی را زیونی ده • دل خویش را که جایگاه خدااست مقدس دار •

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته رافراموش نکن • که درامردین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید • واین راه باریک را درایّن شب ظلمانی تاریک بی روشنایی چراغ هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد • واین همه زنگ آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی ازآیینهٔ دل خویش نتوانی زدود • وبا طواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است • بتوسط قرای ظاهره که سیر تودر آنها مقرر است فائز نگردی • خدارا زیارت نتوانی کرد • وبخضاب ﴿ سیروافیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد • ونادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازما پش جهانت تباه کند • وابالسه وشیاطین نرا گمراه سازند •

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن راپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است • والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین اللهم والجارین علی منوالهم • ونصره اللهم من اعداء الدین • وشکری آیات الله فی کل حین • والله حسبنا ونعم الوکیل • ونسئل الله حسن الخاتمة • وشفاعة محمد شفیع المذنبین • والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین •

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بحروسة قسطنطنیه • فی الیوم الثامن
والعشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهور
سنة (١٢٨٧) حامدا مصلیا مستغفرا •

﴿ والسلام ﴾

قد طبع فی دار الطباعة العامرة فی (١٢) جمادی الاولی من سنة (١٢٨٨)

وقف
احداثی حسین کجوری فرزند مرحوم حاج اسمعیل کجوری به
کتابخانه مبارکه مسجد اعظم قم

کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
5532074

کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
5532074